ترجمه امالى شيخ مفيد

نویسنده: محمّد بن نعمان ملقّب به «شيخ مفيد»

مترجم: حسين استاد ولى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# سخن ناشر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

1- بنياد پژوهشهاى اسلامى، كه به منظور احياى فرهنگ غنى اسلام و نشر معارف اهل البيت عليهم‌السلام تأسیس شده، از يك سال پيش فعّاليّت فرهنگى و پژوهشى خود را بر اساس موازين علمى و شيوه هاى تحقيقاتى با همكارى جمعى از استادان و محقّقان حوزه و دانشگاه آغاز كرده است. و در اين راه مقدّس از همه پژوهشگران و صاحب نظران استمداد مى كند. برقرارى ارتباط و همكاريهاى پژوهشى و نيز انعقاد قرار داد با محقّقان و مترجمان و مؤ سّسات علمى و فرهنگى براى تألیف، ترجمه، تصحيح متون و چاپ و نشر آثار برجسته اسلامى از جمله فعّاليتهاى بنياد به شمار مى رود.

2- چنان كه مى دانيم از دير باز دانشمندان فارسى زبان، به ترجمه آثار عربى توجّهى خاصّ داشته اند، كه نقطه اوج آن را مى توان در ترجمه هاى گوناگون قرآن سراغ گرفت. بنا به روايتى نخستين بار سلمان فارسى قرآن را به فارسى ترجمه كرد.

ترجمه قرآن به زبان فارسى در تمامى دوره هاى گذشته - در مجموع - رواج فراوان داشته، و امروزه صدها نمونه آن زينت بخش كتابخانه ها و موزه هاست، برخى از آنها نيز چاپ شده، و بى ترديد دهها ترجمه ديگر بر اثر حوادث گوناگون از بين رفته است.

3- علاوه بر ترجمه قرآن، عنايتى بسزا به ترجمه احاديث نيز مبذول شده است، كه از آن جمله مى توان ترجمه «شهاب الا خبار» را نام برد، كه گويا پيش از تاريخ تحرير نسخه كتابخانه مدرسه غرب همدان - به فارسى برگردانده شده است از اواخر سده هشتم هجرى به بعد، كه يكى از پربارترين و ارزنده ترين ادوار ترجمه متون عربى به فارسى محسوب مى شود؛ و نيز در دوره صفويه و قاجاريّه - نهضتى در ترجمه آثار مهمّ علمى اسلامى پديد آمد، و بخش قابل ملاحظه اى از متون عربى به فارسى برگردانده شده است. در اين دوره عدّه اى از علماى شيعه، علاوه بر تألیف كتابهايى به زبان فارسى، بسيارى از آثار گذشتگان را نيز به فارسى ترجمه كرده اند، كه از ميان آنان به عنوان نمونه مى توان اشخاص زير را نام برد:

ابو سعيد حسن بن حسين شيعى سبزوارى (از علماى سده هشتم)؛ وى علاوه بر تألیف آثارى به فارسى مانند: راحة الا رواح و مونس الا شباح (در ظرائف احوال حضرت رسول و ائمه عليهم‌السلام، كه در 753 ه. ق از تألیف آن فراغت يافته)، كتابهايى را نيز به فارسى ترجمه كرده است، از آن جمله: ترجمه كشف الغمة، بهجة المباهج (ترجمه و تلخيص مباهج المنهج في مناهج الحجج قطب الدّين كيدرى) و مصابيح القلوب (ترجمه 53 حديث نبوى).

كمال الدّين حسين بن خواجه عبد الحقّ الهى اردبيلى متوفّاى 940 ه. ق؛ وى علاوه بر تألیف كتبى به فارسى مانند: تفسير الهى (تفسير تمامى قرآن)، منهج الفصاحة في شرح نهج البلاغة، و تاج المناقب في فضائل الائمّة الاثنى عشر، بعضى از آثار گذشتگان را نيز به فارسى ترجمه كرده است، از آن جمله: خلاصه الفقه (ترجمه ارشاد الا ذهان علّامه حلّى)، ترجمه مهج الدّعوات سيد ابن طاوس و ترجمه رساله امامت، فخر الدّين أ بو الحسن علىّ بن حسن زوارى، كه تا سال 947 ه. ق - تاريخ ختم تفسير فارسى وى - در قيد حيات بوده است. وى علاوه بر تألیف آثارى به فارسى مانند: ترجمة الخواصّ (تفسير قرآن، معروف به تفسير زوارى)، روضة الا برار (شرح نهج البلاغه)، لوامع الا نوار الى معرفة الائمّة الا طهار، مجمع الهدى (در قصص ‍ انبياء)، و شرح صحيفه سجاديه، بعضى از متون عربى را نيز به فارسى برگردانده است، از آن جمله: آثار الا خيار (ترجمه تفسير منسوب به امام حسن عسكرى عليه‌السلام)، ترجمه المناقب (ترجمه كشف الغمّة)، ترجمه احتجاج طبرسى، مكارم الكرائم (ترجمه مكارم الاخلاق)، ترجمه أ ربعين شهيد اوّل، وسيلة النجاة (ترجمه اعتقادات صدوق)، مفتاح النجاة (ترجمه عدّة الدّاعى ابن فهد)، و طراوة اللّطائف (ترجمه طرائف سيّد ابن طاوس).

ملا فتح اللّه كاشانى، مفسّر معروف متوفّاى 988 ه. ق؛ وى علاوه بر تألیف كتابهايى به فارسى مانند: تفسير منهج الصادقين، خلاصة المنهج، تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين (در شرح نهج البلاغه)، بعضى از آثار گذشتگان را نيز به فارسى ترجمه كرده است مانند:

كشف الاحتجاج (ترجمه احتجاج طبرسى) و ترجمه قرآن (و اين بجز سه تفسير وى بر قرآن است).

ملا محمّد صالح بن محمّد باقر قزوينى روغنى؛ وى علاوه بر تألیف شرح فارسى نهج البلاغه، آثارى را به فارسى ترجمه كرده است، از آن جمله: بركات المشهد المقدس (ترجمه عيون اخبار الرضا عليه‌السلام، ترجمه صحيفه سجّاديّه، ترجمه عهدنامه مالك اشتر، و ترجمه توحيد مفضّل، كه تاريخ فراغت از آن 1080 ه. ق بوده است.

آقا حسين محقّق خوانسارى، متوفّاى 1099 ه. ق؛ وى علاوه بر تألیف شرح هيأ ت فارسى قوشچى، داراى ترجمه هايى است، از آن جمله: ترجمه قرآن، و ترجمه صحيفه سجاديه، علّامه محمّد باقر مجلسى، متوفّاى 1110 ه. ق؛ وى علاوه بر تألیف آثارى ارزنده به عربى از جمله: مرآة العقول و بحار الا نوار، و تألیف كتابهايى به فارسى همچون: اختيارات الا يّام، اوقات الظهر و العصر، تحفة الزائر، جلاء العيون، حقّ اليقين، حلية المتقين، حياة القلوب، زاد المعاد، عين الحياة، مشكاة الا نوار، و مقباس المصابيح، آثارى را نيز به فارسى ترجمه كرده است، از آن جمله: ترجمه باب حادى عشر، ترجمه توحيد مفضّل، ترجمه حديث جبر و تفويض، ترجمه حديث سعد بن عبد اللّه، ترجمه حديث رجاء ابن أ بى ضحّاك، ترجمه حديث عبد اللّه بن جندب، ترجمه حديث ستّة اشياء ليس للعباد فيها صنع، ترجمه خطبة البيان، ترجمه خطبة الرّضا عليه‌السلام في التوحيد، ترجمه دعاء الجوشن الصغير، ترجمه دعاء المباهلة، ترجمه دعاء سمات، ترجمه دعاء كميل، ترجمه الرّسالة الذّهبيّة (معروف به طبّ الرّضا (ع»، ترجمه زيارت جامعه، ترجمه صحيفه سجّاديّه، ترجمه عهدنامه مالك اشتر، ترجمه فرحة الغرى سيّد ابن طاوس، و ترجمه قصيده دعبل خزاعى.

آقا هادى مترجم، فرزند ملا محمّد صالح مازندرانى متوفّاى 1120 ه. ق، وى علاوه بر تألیف كتابهايى به فارسى مانند: شرح شرح شمسيه و شرح معالم، صاحب ترجمه هايى است، از آن جمله: ترجمه قرآن، ترجمه صحيفه سجّاديّه، ترجمه شافيه، و ترجمه كافيه از ابن حاجب.

آقا جمال محمّد بن حسين خوانسارى، متوفّاى 1125 ه. ق، وى علاوه بر تألیف كتابهايى به فارسى مانند: شرح غرر الحكم آمدى، جبر و اختيار، شرح احاديث طينت، نيّت و اخلاص، و مبدأ و معاد، برخى از آثار را نيز به فارسى ترجمه كرده است، از آن جمله: موائد الرّحمن في ترجمة القرآن (معروف به تاج التراجم)، ترجمه الفصول المختارة، ترجمه مفتاح الفلاح شيخ بهائى، ترجمه الصلاة و اذكارها، و ترجمه صحيفه سجّاديه.

سيّد علىّ بن محمّد بن أ سد اللّه امامى اصفهانى، معروف به مترجم، متوفّاى حدود 1130 ه. ق، وى كتابهايى را به فارسى ترجمه كرده است، از آن جمله: خصال، كمال الدّين و تمام النعمة، عيون أ خبار الرّضا عليه‌السلام، امالى صدوق، مهج الدّعوات، مصباح المتهجّد، مصباح كفعمى (كه مجموعا به هشت بهشت معروف است)، ترجمه شفاء ابن سينا، و ترجمه شرح اشارات خواجه نصير الدّين طوسى.

سيد احمد بن محمّد حسينى اردكانى يزدى، از علماى سده سيزدهم، وى علاوه بر تألیف كتابهايى مانند فضائل الشيعه، شجرة الا ولياء و سرور المؤمنين في احوال امير المؤمنين عليه‌السلام، كتابهايى را نيز به فارسى ترجمه كرده است، از آن جمله:

ترجمه عيون اخبار الرّضا عليه‌السلام، ترجمه ارشاد شيخ مفيد، ترجمه بحار الانوار (بخشهاى احوال امام جواد و امام هادى و امام عسكرى عليهم‌السلام)، ترجمه كمال الدّين و تمام النّعمة، ترجمه عوالم العلوم (شامل بخشهاى: 1- احوال حضرت زهرا عليه‌السلام 2- احوال حضرت مجتبى عليه‌السلام 3- احوال حضرت سجّاد عليه‌السلام 4- احوال حضرت باقر عليه‌السلام 5- احوال حضرت صادق عليه‌السلام، كه تاريخ فراغت از آن شعبان 1238 بوده است).

شيخ محمّد تقى معروف به آقا نجفى اصفهانى متوفّاى 1332 ه. ق، وى علاوه بر تألیف كتابهايى، آثارى را به فارسى ترجمه كرده است، از آن جمله:

ترجمه توحيد صدوق، ترجمه ثواب الا عمال، ترجمه عقاب الا عمال، كاشف النقاب (ترجمه عيون اخبار الرّضا (ع»، ترجمه السماء و العالم (جلد چهاردهم بحار الانوار)، و ترجمه الا لفيّة و النفليّة.

و بالاخره، پس از انقلاب شكوهمند اسلامى به رهبرى حضرت امام خمينى مدّ ظله العالى، و تحوّل شگرفى كه در مسائل فرهنگى ايجاد شد، حركتى شايسته در خصوص ترجمه آثار و متون عربى به فارسى و بالعكس ‍ شروع شده، كه در خور بحث و بررسى جداگانه اى است. البتّه در بنياد پژوهشهاى اسلامى، در باره:

ترجمه، دوره ها و شيوه هاى آن، و نيز كتابشناسى تاريخى موضوعى، كتابهاى ترجمه شده از عربى به فارسى، تحقيقاتى به عمل آمده، و مجموعه اى در اين زمينه در دست تألیف است كه ان شاء اللّه تعالى پس از تكميل بزودى منتشر خواهد شد.

4- امالى شيخ مفيد يكى از متون ارزشمند حديثى شيعه اماميّه است، كه متكلّم و فقيه اهل البيت، شيخ مفيد، با درايت و خبرويّت خاصّ خويش ‍ گزيده اى از احاديث را در زمينه تفسير آيات، مواعظ، مباحث امامت، فضايل امير المؤمنين و ديگر ائمّة عليهم‌السلام و مطالبى مفيد و گوناگون جز اينها، طى 43 مجلس به ترتيب ذيل بر جمعى از شاگردان املا كرده است.

در ماه رمضان سال 404 9 مجلس در ماه شوال سال 404 1 مجلس در ماه رجب سال 407 5 مجلس در ماه شعبان سال 407 4 مجلس در ماه رمضان سال 407 5 مجلس در ماه رمضان سال 408 2 مجلس در ماه رمضان سال 409 8 مجلس در ماه شعبان سال 410 1 مجلس در ماه رمضان سال 410 1 مجلس در ماه رمضان سال 411 4 مجلس

جالب توجّه است كه بدانيم:

اولا: اين مجلس به طور پراكنده برگزار مى شده، و حتّى در سالهاى 405 و 406 به عللى كه بر ما مخفى است فترتى به وجود آمده، و هيچ گونه مجلسى تشكيل نيافته، و بدين جهت شيخ نجاشى از كتاب امالى به نام «الامالى المتفرّقات» ياد كرده است.

ثانيا: سه چهارم اين مجالس در ماه رمضان، و بقيّة در ماه رجب و شعبان، و تنها يك مجلس در ماه شوال برگزار شده و در بقيّه ماههاى سال اصلا مجلسى تشكيل نيافته است.

ثالثا: از روزهاى هفته بيش از همه، روز شنبه و سپس دوشنبه و چهارشنبه مجلس برقرار مى شده، و در بقيّة ايّام هفته اصلا مجلسى برگزار نشده است.

افرادى كه در مجالس مزبور شركت كرده و نامشان در اوايل برخى مجالس ‍ آمده عبارتند از:

1- ابو الحسن علىّ بن محمّد بن عبد الرّحمن فارسى، راوى امالى».

2- فرزند وى: ابو الفوارس 3- برادر وى: ابو محمّد عبد الرّحمن 4- حسين بن على نيشابورى 5- ترجمه امالى شيخ مفيد كه اينك توسّط بنياد پژوهشهاى اسلامى انتشار مى يابد اثر دانشمند محترم آقاى حسين استاد ولى است، كه به شيوه اى فنّى و با رعايت امانت بر اساس متن مصحّح امالى باشراف محقّق بزرگوار آقاى على اكبر غفّارى به فارسى روان و ساده، و در عين حال استوار در آمده، به گونه اى كه اميد مى رود عموم خوانندگان را سودمند افتد.

در پايان توفيق هر چه بيشتر مصحّح و مترجم محترم را از خداوند متعال مسأ لت دارد.

بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى

على اكبر الهى خراسانى

14 ربيع الثانى 1406 6 دى 1364

# مقدمه مترجم

## اجمالى از زندگانى مؤلف.

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

### نام و نسب وى

نام گراميش «محمّد» است فرزند محمّد بن نعمان كه به «شيخ مفيد» ملقّب گشته و به «ابن المعلّم» معروف مى باشد. نجاشى نسب او را به تفصيل تا يعرب بن قحطان ضبط كرده است. گويند: يكى از دانشمندان اهل تسنّن بنام علىّ بن عيسى رمّانى در اثر مباحثه اى كه در يكى از موضوعات علمى با وى داشته او را به «مفيد» ملقّب ساخته است.

### مدح و ثناى دانشمندان در باره وى

علماى علم رجال و تراجم از عامّه و خاصّه (شيعه و سنّى) با عبارات گوناگون و تعبيرات مختلفى وى را ستوده و هر كدام بگوشه اى از حيات درخشان اين بزرگمرد علم و عمل و دانش و تقوى اشارتى داشته اند. ابن حجر گويد:

«وى از حدّ بسيار نازلى از خوراك و پوشاك برخوردار بود، دلى خاشع و عشقى فراوان به علم و دانش داشت. وى نزد دانشمندان بسيارى درس ‍ خوانده، و در مكتب فرقه اماميّه به اعلى درجه آن دست يافته و ب آخرين قلّه هاى آن رسيده بحدّى كه در باره او گفته شده: او را بر هر پيشوائى در علم و دانش منّتى عظيم است.

پدرش در واسط معلّم بود و در همان جا متولّد شد و در عكبرى به قتل رسيد. گويند:

عضد الدّولة بزيارتش مى رفت و بهنگام بيمارى از وى عيادت مى كرد. و شريف ابو يعلى جعفرى كه داماد او است گفته: وى (مفيد) اندكى در شب مى خوابيد سپس برخاسته بنماز و مطالعه و درس و تلاوت قرآن مشغول مى گشت».

عماد حنبلى از ابن ابى طىّ حلبى نقل كرده كه وى گفت: «او يكى از بزرگان شيوخ اماميّه، و در علم كلام و فقه و جدل پيشتاز است. وى با قدر و

منزلت بزرگى كه در دولت آل بويه داشت با اين حال با هر صاحب نظرى به بحث و مناظره مى نشست. او بسيار صدقه مى داد، و كاملا فروتن بود، و نماز و روزه فراوان بجا مى آورد، و لباسى زبر و خشن به تن مى كرد، و عضد الدّولة زياد بزيارت وى مى رفت. مردى ميان بالا و لاغر اندام و گندم گون بود. هفتاد و شش سال عمر كرد و بيش از دويست تصنيف و تألیف از خود بيادگار گذارد. داستان تشييع جنازه او مشهور است كه در آن روز هشتاد هزار نفر از شيعيان او را تشييع كردند، و در ماه مبارك رمضان در گذشت. خدايش ‍ رحمت كند-».

و ابن نديم گويد: (ابن المعلّم ابو عبد اللّه كسى است كه رياست متكلّمان شيعه در عصر ما به او منتهى شده است، وى در صناعت كلام از تمامى همگنان خود پيشى گرفته و بسيار باريك بين و ژرف نگر و خوش حافظه مى باشد. من او را ديده ام و او را مردى بلند پايه در علم و فضيلت يافته ام».

و نيز گويد: (ابن المعلّم ابو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان كسى است كه رياست همگنان او از شيعيان اماميّه در علم فقه و كلام و آثار به وى منتهى شده است».

دانشمندانى ديگر نيز بنوبه خود سخنانى در جلالت شأ ن و علوّ مقام وى گفته اند كه بجهت رعايت اختصار از ذكر آنها خوددارى مى شود، و آنچه گفته آمد مشتى از خروار، و جرعه اى از درياى بيكران فضل و دانش اوست، و با اين حال از همين مختصر كه مذكور شد نمودار مى گردد كه شيخ بزرگوار مفيد- رضوان اللّه تعالى عليه - در هر فضيلتى از فضائل كه براى انسان كامل امكان دسترسى ب آنست از علم و عمل و زهد و تقوا و ديگر فضائل سر آمد معاصرين خويش است و از همه آنان در اين گونه فضائل گوى سبقت را ربوده است.

راستى كه او مصداق اتمّ و اكمل، و آيينه تمام نماى اين سخن امام على عليه‌السلام است كه فرموده:

«سعى كنيد تا چشمه سارهاى دانش، و چراغهاى ديجور، و ژنده پوش، و فراخ دل باشيد، كه بدين صفات در آسمان معروف، و در زمين مذكور گرديد».

### جامعيّت وى در علم و عمل

امّا در باره دانش او همين گفتار ابن حجر بس كه: «او را بر هر پيشوائى در علم و دانش منّتى عظيم است» صرف نظر از اينكه گفته: «وى به اوج قلّه دانش دست يافته و عشقى فراوان به علم و دانش دارد». و صرف نظر از گفتار ابن ابى طىّ كه: «وى در علم كلام و فقه و جدل پيشتاز است».

و امّا در باره عمل او، همين گفتار شريف ابى يعلى جعفرى در عبادت او كافى است كه: «اندكى به شب مى خفت و سپس برخاسته به نماز و مطالعه و درس مى پرداخت»، و همين دليل است كه وى مردى شب زنده دار بوده چه كه نماز شب بهترين شاهد اخلاص و صفاى قلب و دعوى صدق ايمان است. و نيز بيشتر روزها را روزه مى داشته كه ابن ابى طىّ گفته: «بسيار نماز و روزه بجاى مى آورد».

و امّا در زمينه زهد و سادگى و خشونت لباس و سطح پائين بودن زندگى و فروتنى قلبى وى به سخن ابن حجر گوش فرادار. و بايد دانست كه خشونت خوراك و پوشاك از ويژگيهاى حضرت مسيح عليه‌السلام، و فروتنى قلبى از ويژگيهاى حضرات زكريّا و يحيى و مادر يحيى عليهم‌السلام بوده است.

و امّا در زمينه انفاق، سخن ابن ابى طىّ را بخاطر بسپار، و در زمينه مجاهدت در راه خدا باين گفتار توجّه نما كه: «او را دويست تصنيف و تألیف است» صرف نظر از تدريس و تعليم او حتّى در ساعات نيمه شب چنان كه ابن ابى طىّ گفته است.

تمامى اين صفات و كمالات، از ايمان درست او به حق، و شدّت و سختگيرى وى در امور الهى، و استواريش در دين، و عمل خالصانه اش ‍ براى حق، و فنايش در ولايت محمّد : و آل عصمت عليهم‌السلام خبر مى دهد، و گواهى صادق بر همه اينهاست.

شاگردانى كه بدست وى تربيت يافته و در مكتب او پرورده گشته و از شاخسار دانش او خوشه چيده اند كسانيند كه خود فخر ب آنان افتخار مى ورزد، و روزگار از شرفى كه بوجود آنان يافته بخود مى بالد، و هر كدام چون قمرى در فلك علم و دانش، و ستاره اى در آسمان فهم و كوشش ‍ مى درخشند.

در هر رشته اى از علوم ادبى، فقهى، اصولى، كلامى، تاريخى كه بنگرى شاگردان وى را در رديف اوّل از صاحبان آن علوم مى يابى، بلكه پاره اى از آنان پايه گذار و يا مجدّد آن علوم بوده اند، و نام گرامشان در طول تاريخ آن علوم پيوسته بر سر زبانهاست. البتّه مرحوم شيخ مفيد كه استاد همه آنهاست رأ س و رئيس و اصل و ريشه تمامى ايشان بحساب مى آيد. راستى كه خداى سبحان - جلّ جلاله - تا چه اندازه نظر لطف و عنايت به وى داشته! نخستين بار بذر وجودش را در نژادى اصيل و با فضيلت بكاشت، سپس او را از ذهنى تيز، و حافظه اى نيرومند، و نبوغى سرشار، و عقلى كامل، و ژرف نگرى ويژه اى برخوردار ساخت، تا اينكه بدرجه اى از علم و دانش و فضيلت رسيد كه دانشمندان عامّه و خاصّه بر استادى و تفوّق و برترى و پيشتازى وى گواهى داده اند، و كارش بجائى رسيده كه تألیف گرانمايه اش تمامى پر بار و متناسب با نيازهاى عصر خويش، و خود در مباحثاتش پيروز، و نظريّاتش همه صائب و درست مى باشد.

راستى كه مى توان موقعيّت اين بزرگ دانشمند را در ميان اقران و امثالش ‍ همچون قمرى در وسط آسمان و خورشيدى در ميان منظومه شمسى و شاه فرد ممتاز گردنبند مرواريد تمثيل نمود.

راستى كه وى از همه معاصرينش نيكوتر، و خوش فهم تر، و در خوراك و پوشاك خشن تر، و از لحاظ عقل وافرتر، و از نظر علم و دانش برتر، و از جهت جهاد در راه خدا كوشاتر بود. زمان بوجودش ارج يافت، و مشام تاريخ از بوى خوشش تازه گشت، و زنان از زائيدن چون اويى عقيم گشتند.

ما كجا مى توانيم به كنه عظمت او پى ببريم، هرگز؟! اوصاف او در قلّه اى بلند و دور از دسترس است كه گامهاى وصف ما هر چند بلند باشد به فراز آن نرسد، و هر چند بكوشيم به عشرى از فضايل و كمالات او دست نيابيم. پس ناگزير به عجز و ناتوانى خويش اعتراف مى كنيم و سخن را بهمين مقال بپايان مى بريم، و سلام و درود خداوندى را بر روان پاك وى نثار مى داريم.

گوهر پاك وى از مدحت ما مستغنى است فكر مشّاطه چه با حسن خدا داد كند

### اساتيد وى

اساتيد و دانشمندانى كه مرحوم مفيد از خرمن دانش آنان بهره برده و آثار و احاديث پيامبر : و آل عصمت عليه‌السلام و ديگر مسائل علمى را از آنان روايت نموده بسيارند و تعداد آنان بالغ بر شصت نفر مى باشد كه در اينجا بنام ده تن از معروفين و مشهورين آنان ذيلًا اشاره اى مى رود:

1- احمد بن محمّد بن حسن بن وليد قمّى 2- جعفر بن محمّد بن قولويه قمّى 3- علىّ بن محمّد بن زبير كوفى 4- محمّد بن علىّ بن حسين بن موسى بن بابويه قمّى (شيخ صدوق) 5- محمّد بن عمر تميمى بغدادى معروف به ابن الجعابى 6- محمّد بن عمران مرزبانى 7- محمّد بن احمد بن جنيد كاتب اسكافى 8- محمّد بن حسين بزوفرى 9- محمّد بن علىّ بن رياح قرشى 10- حسين بن علىّ بن ابراهيم معروف به «جعّل»

### شاگردان وى

چنان كه گذشت شاگردانى كه در مكتب وى تربيت يافته اند جملگى از بزرگان علم و استوانه هاى مذهب بوده اند كه از جمله مى توان: مرحوم سيّد مرتضى، و سيّد رضى (جامع نهج البلاغه)، و شيخ طوسى، و نجاشى، و سلّار، و مظفّر بن على حمدانى (از سفراء امام زمان)، و كراجكى را نام برد، و تعداد آنان به شانزده تن مى رسد كه اسامى شريف آنان در مقدّمه بحار الانوار و غيره آمده است.

### تألیف وى

همان طور كه در ابتداى مقال اشاره شد مرحوم مفيد بيش از دويست تصنيف و تألیف از خود بيادگار گذاشته كه دست غدّار روزگار اكثر آنها را از بين برده است و نام 194 كتاب از آنها در كتب تراجم و فهرستها آمده كه بجهت رعايت اختصار از برشمارى و تكرار آنها خوددارى مى شود، و از معروفترين آنها مى توان از: الارشاد، و الجمل، و الفصول العشرة، و امالى، و اوائل المقالات، و شرح عقايد صدوق، و مقنعه در فقه نام برد.

### تاريخ ولادت و وفات و محلّ دفن وى

مرحوم شيخ مفيد در 11 ذى قعده سال 333 يا 338 در عكبرى كه از نواحى دجيل عراق است ديده بجهان گشود، و در شب جمعه چهارم ماه مبارك رمضان سال 413 در بغداد ديده از جهان بر بست. تشييع جنازه با شكوهى از وى بعمل آمد كه هشتاد هزار نفر در آن شركت داشتند، و مرحوم سيّد مرتضى در ميدان اشنان همان شهر بر وى نماز گزارد. پيكر او را نخستين بار در خانه اش دفن كردند و پس از چند سال به مقابر قريش انتقال داده شد و پايين پاى حضرت جواد عليه‌السلام كنار آرامگاه استاد بزرگوارش ابن قولويه بخاك سپرده شد.

وى مدّت هفتاد و پنج سال يا بيشتر در كمال عزّت و شرافت و سعادت و فضيلت و طهارت در اين دنيا زيست، و پس از عمرى تلاش و كوشش در راه تحقّق آرمانهاى الهى اش و دفاع از حقّ و حقيقت و شناساندن و چهره پليد باطل دار فانى را بدرود گفت. سلام و درود خداوند بر او در آن روز كه متولّد شد و در آن روز كه ديده از جهان بر بست و در آن روز كه زنده از قبر بر انگيخته خواهد گشت.

حسين استاد ولى

# سخنى درباره ارزيابى كتاب حاضر

بسمه تعالى

جمله نغز و حكمت آميز مشهورى است كه:

خذوا العلم من افواه الرّجال (دانش را از زبان مردان دانش بگير». شايد فلسفه اين سخن اين باشد كه يك دانشمند بهترين چيزهائى را كه مى داند يادداشت مى كند، و از ميان آنها بهترينش را حفظ مى كند، و از ميان محفوظات خود بهترين آنها را براى گفتن انتخاب مى نمايد، بدين جهت در موضوعات علمى، مطالبى را كه يك دانشمند بر زبان مى راند غالباً مطالب ناب و برگزيده اى است كه در طول مطالعات و درسها و تحقيقات و كنكاشهاى خويش بدست آورده است.

با توجّه بدين بيان، نيمى از اهميّت و ارزش كتب امالى روشن مى شود، زيرا اصولًا ارزش هر كتابى را مى توان از دو راه شناخت، يكى از نظر محتويات و موضوع، و ديگر از نظر مؤ لّف و نگارنده.

خوشبختانه كتاب حاضر كه در صدد گفتگو از آن هستيم در هر دو بخش در سطح بسيار عالى قرار دارد. املاءكننده (مؤلف) كتاب، مرحوم شيخ مفيد- أ على اللّه مقامه - نام و شخصيّت وى بقدرى با اذهان مسلمين بويژه شيعيان آشناست كه نيازى به معرّفى ندارد، و شمّه اى از حالات او در مقدّمه تحرير شد. و امّا از نظر موضوع - چنان كه گفتيم - چون مطالب كتاب املاء شيخ مفيد است يعنى مطالبى است كه غالباً از حفظ القا مى شده، لذا مى تواند مطالب گزيده و انتخاب شده آن بزرگمرد علم و ادب و بينش مذهبى باشد. ويژگى ديگرى كه به كتاب ارج و ارزش بخشيده اينست كه اكثر رواياتى كه در اين كتاب مختصر ولى پر ارج آمده متناسب با نيازهاى عصر و مقتضيات مذهبى و اجتماعى زمان وى بوده است. براى روشن شدن مطلب لازم بنظر مى رسد نگاهى گذرا به عصر و دوران شيخ مفيد بيندازيم.

«از هنگامى كه در كشور اسلامى، خلفاى بنى عبّاس بخلافت رسيدند، از راههاى مختلف در اثر گسترش فنون دانش و تشويق به تألیف و تصنيف و ترجمه كتاب و تمامى رشته هاى علوم ميل و رغبت فراوانى در مردم پيدا شده، و خلفا نيز نه تنها مخالفت نكردند بلكه در اين راه سعى و كوشش نيز از خود نشان دادند، و حتّى تشكيل مجالس بحث و مناظره در باره مذاهب و عقايد و مسائل مختلف را اجازه داده و از آن تشويق كردند، و گاهى در محضر خود مجلس بحث و مناظره تشكيل مى دادند.

اين روش و سيره مرضيّه - هر چند هدف از آن تنها رسيدن بحق نبوده بلكه مسائل سياسى ديگرى دخيل بوده ولى بناچار- موجب شد كه در كشور پهناور اسلامى خصوصاً شهرهاى بين النّهرين، مذاهب متعدّد و فرقه هاى علمى مختلف بظهور رسد، و هر مذهب و عقيده علمى و فلسفى و يا دينى يى كه در جهان متمدّن آن روز كشورهاى خاور دور و نزديك، و اروپا، از قرنها پيش در حال ضعف بوده و يا اصلًا فراموش شده بود، زنده گردد. و علاوه بر آن، آراء و عقائدى كه از بحثها و مناظره ها تولّد پيدا كرده بود خودنمائى كرده و چه بسا طرفدار داشته باشد، و قهراً شيعه نيز از اين تعداد آراء و عقائد، مصون نمانده و در اكثر مسائل دينى و غير دينى داراى فرقه هاى مختلف و آراء متعدّد گرديد. و بغداد همان گونه كه در آن عصر، پايتخت سياسى دولت بنى عبّاس بود، مركز علمى و نمايشگاه همه اين عقائد و آراء نيز بود.

ليكن اختلاف و نزاعى كه از همه اين نزاعها در اين عصر دائرتر؛ و بحثى كه از تمام اين بحثها داغتر بود، بلكه تمام اختلاف آراء ديگر در تحت آن عنوان مطرح مى شد، اختلاف شيعه و سنّى بود كه پاى اين اخلاف، خونها ريخته و مالها به يغما برده مى شد. و در اين نزاع و اختلاف بيشترين تلفات را شيعه مى داد. و در حقيقت در آن روزگار، شيعيان هيچ قدرتى نداشته و هميشه در حال تقيّه و ترس بسر مى بردند.

مؤ لّف والامقام، در چنين زمانى و در چنين شهرى پاى بعرصه علم و دانش ‍ گذاشته است. از همان اوائلى كه مؤلف در حوزه هاى درس حاضر شد و ستاره اقبال او در آسمان علم و دانش درخشيدن گرفت، شيعه نيز بطور محترم تر و بيشتر از پيش مطرح مى گرديد و آبروى او در انظار مخالفانش روز بروز بيشتر مى شد، بدين جهت كه در هر مجلس درس يا بحث و مناظره كه پا مى گذاشت از آن مجلس بيرون نمى آمد مگر در حالى كه استاد و مدرّس و يا مناظره كنندگان آن مجلس را با بيانات شيرين و مستدل خويش روشن ساخته و خصم ستيزه جو را مقهور و محكوم كرده بود» و.

بارى؛ با توجّه و دقّت بمطالب گذشته مى توان دور نمايى از عصر مؤ لّف (ره) در ذهن خود ترسيم كرد و بدين سخن پى برد كه مطالب املاء شده اكثراً مناسب با مقتضيات زمانى بوده است.

آرى، مطالب اين كتاب بازگوكننده حركت موجى است كه بر روحيّات مرحوم مفيد و نيز بر شرايط زمان وى حاكم بوده است. لذا مى بينيم كه گاهى بر كرسى كلام نشسته و در زمينه مسائل اعتقادى داد سخن داده و با نقل روايات مستند از چهره زشت بسيارى از حوادث تلخ تاريخ و وقايع شوم فرقه گراييهاى مذهبى كه بر سر اسلام و مسلمين رفته است، پرده برداشته؛ و بويژه در مسائل رهبرى، رفتار پاره اى از حاكمان را به محكمه نقد و بررسى كشانيده؛ و گاه مسيحا صفت از سر پند و اندرز آمده و با نقل و ايراد رواياتى چند.

توجّه شنونده را بمقام والاى انسانيّت جلب نموده، و خطرات انحراف از صراط حق و عدل را خاطرنشان ساخته؛ و گاه بذكر اخبارى آموزنده و انسان ساز و پر طراوت و دلپذير- عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ- جان شنوندگان را مسرور، و سينه آنان را جلا بخشيده، و بدون تكلّف جواهرات گرانبهايى را كه در خلوتسراى ضميرش موجود بوده در اين كتاب بسلك نظم كشيده، و در هر مقام، موافق و مخالف را براه حق دعوت فرموده؛ و زمانى درك مسائل اجتماعى و سياسى زمان خاطر عاطرش را آزرده، و مشاهده نارسائيها و نابسامانيهاى اجتماعى شعله بر جانش زده، لذا اخبارى چند در مورد پاره اى از روشهاى ناپسند اجتماعى و سياسى دوران پيش از خود نقل نموده و با وجهى خردمندانه ناروائيها را بر ملا ساخته و نقاب از روى اسرار نهفته سردمداران برداشته و خرمن هستى و دغلكارى را بر باد داده است، و همين امور موجب شد كه پس از مرگ وى خصم خيره سر گفت: «اراح اللّه منه»، و تنها و تنها جرمش اين بود كه اسرار هويدا مى كرد. و در تمام اينها جز بنصّ صريح و تاريخ صحيح اعتماد نكرده، و از طريق «ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» قدم بيرون ننهاده است.

آرى، اين است كتاب «امالى» شيخ مفيد (ره) كه در آن از انواع و فنون مختلفه دينى اعمّ از اعتقادى، اخلاقى، فقهى، تفسيرى، تاريخى، سياسى، اقتصادى، و بالا خره بهداشتى و بويژه مسأ له حياتى امامت و ولايت كه ريشه تمامى امور فوق است از هر كدام نمونه اى چند نقل خبر و روايت بعمل آمده است.

راستى كه «امالى مفيد» گنجينه ايست پر بها كه نيازها و كاستيها را جبران نموده و گلستانى است مشحون از انواع گلهاى رنگارنگ كه مشام روح و روان طالبان علم و فضيلت را تازه مى گرداند. آرى گلهاى آن هميشه پر طراوت باقى مى ماند كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گل همين پنج روز و شش باشد  |  | وين گلستان هميشه خوش باشد  |

حسين استاد ولى

# مجلس اوّل : روز شنبه اوّل ماه مبارك رمضان سال 404

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستايش ويژه پروردگار جهانيان است كه رحمتش خاصّ و عام را فرا گرفته، و درود فراوان بر سيّد بزرگوار محمّد بن عبد اللّه كه خاتم پيامبران است، و بر خاندان پاك وى امامان معصوم كه راه راست خداوندند.

مجلس اوّل جلسه روز شنبه اوّل ماه مبارك رمضان سال 404 در مدينة السّلام، درب رباح، محلّه زيّارين، منزل ضمرة ابو الحسن علىّ بن محمّد بن عبد الرّحمن فارسى - عزّتش پايدار باد- كه از نوشته خود ديكته فرموده است.

1- شيخ جليل مفيد أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان - خداوند حفظ و توفيقش را بر او پاينده دارد- در چنين روزى با ذكر سند از جابر بن يزيد براى ما حديث كرده كه:

امام باقر از پدرش عليهما‌السلام روايت كرده كه فرمود:

فرشته موكّل بر هر بنده اى، كردار او را در نامه عملش مى نويسد، پس شما در آغاز و پايان هر روز عمل خوبى انجام دهيد كه فرشتگان بنويسند تا خطاهاى ميان آن دو بر شما بخشوده گردد.

2- محمّد بن مسلم گويد:

به امام باقر يا امام صادق عليهما‌السلام عرض كردم: ما پاره اى از مخالفين شما را مى بينيم كه در عبادت كوشا و داراى خشوع فراوانى هستند، آيا اينها براى ايشان سودى دارد؟ فرمود: اى محمّد همانا مثل ما اهل بيت با شما مردم مثل آن خاندان در بنى اسرائيل است كه كسى از آنها نبود كه چهل شب در عبادت بكوشد جز اينكه وقتى دعا مى كرد مستجاب مى شد.

يك بار مردى از آنان مدّت چهل شب بعبادت پرداخت و بعد دعا كرد امّا مستجاب نشد، نزد عيسى بن مريم عليه‌السلام رفته و از آنچه بر او گذشته بود گلايه كرد و از آن حضرت التماس دعا نمود. عيسى عليه‌السلام وضو ساخت و نماز گزارد و دعا كرد. خداوند به او وحى فرستاد كه اى عيسى اين بنده ام از غير آن بابى كه بايد نزد من آيند نزد من آمده، او مرا خوانده در حالى كه در نبوّت و پيغمبر بودن تو در شكّ است بنا بر اين اگر باندازه اى مرا بخواند كه گردنش قطع و بندهايش از هم بگسلد من دعايش را مستجاب نخواهم كرد. عيسى عليه‌السلام به وى رو كرده فرمود:

پروردگارت را مى خوانى و در دل خود به پيامبرش شك دارى؟ گفت: اى روح و كلمه خدا، به خدا سوگند همين طور است كه مى فرمائى، از خداوند بخواه كه اين شك را از دل من بزدايد. عيسى عليه‌السلام براى وى دعا كرد و خداوند از وى پذيرفت، و او در حدّ ساير افراد خاندان خويش قرار گرفت. ما خاندان نيز اين چنين هستيم، خداوند عمل بنده اى را كه در باره ما شك دارد قبول نمى فرمايد.

3- اصبغ بن نباته گويد:

حارث همدانى با گروهى از شيعه كه من هم در ميان آنان بودم بر حضرت امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام وارد شد. حارث افتان و خيزان حركت مى كرد (يا با تأ نّى راه مى رفت) و با عصائى كه در دست داشت بر زمين مى كوفت و بيمار نيز بود، و وى را در نزد امير المؤمنين عليه‌السلام شخصيّتى بود و مقام و منزلتى داشت، حضرت كه او را بدين حال ديد رو باو كرد و فرمود: حارث حالت چطور است؟ عرض كرد: اى امير مؤمنان روزگار بر من چيره گشته و سلامتى را از من ربوده است، و علاوه بر اين، نزاعى كه اصحاب تو در خانه ات با يك ديگر دارند مرا بيشتر ناراحت ساخته و آتشى در درونم افروخته و مرا بيش از حدّ بى تاب و تحمّل كرده است. حضرت فرمود: نزاع آنها در چيست؟ عرض كرد: در باره تو و در باره آن سه نفرى است كه قبل از تو بوده اند (ابو بكر و عمر و عثمان) بعضى از آنان در باره تو بسيار غلوّ و زياده روى مى كنند، و برخى ميانه رو بوده و همراه شما هستند، و پاره اى در حال حيرت و ترديد باقى مانده و به شك و دو دلى در افتاده اند، نمى دانند كه در باره تو قدم پيش نهند (و صراحتاً از تو طرفدارى كنند) يا آنكه بايد قدم عقب گذارده و توقّف كنند (و كار ديگران را حمل بر صحّت نمايند).

حضرت فرمود: بس است اى برادر همدانى بدان كه بهترين شيعيان من آن دسته و فرقه اى هستند كه راه اعتدال و ميانه روى اختيار كرده اند، تا آنان كه راه غلوّ پيش گرفته به آنان بازگشت نموده، و آن دسته عقب افتاده خود را به ايشان برسانند.

حارث گفت: پدرم و مادرم فدايت چه خوب است اين كدورتى را كه بر دلهاى ما نشسته بزدائى و ما را در اين مورد از بينش لازم برخوردار سازى. حضرت فرمود: بس كن، تو مردى هستى كه حق بر تو مشتبه شده (و كارهاى چشمگير افرادى كه قبل از من آمده و گرمى بازارشان تو را دچار اضطراب و نوسان نموده است). دين خدا به شخصيّت و موقعيّت افراد شناخته نمى شود، بلكه به علامت و نشانه حق شناخته مى گردد. حق را بشناس، اهلش را خواهى شناخت. اى حارث، حق بهترين گفتار است، و كسى كه از آن فاش سخن گويد مجاهد در راه خداست، و من به حق با تو سخن مى گويم، به من گوش فرا ده، و سپس آن را به بعضى از دوستان خودت كه رأ يى محكم و عقلى پسنديده دارند بازگو كن. آگاه باش كه من بنده خدا، و برادر رسول خدا، و نخستين كسى هستم كه او را تصديق نمودم، من هنگامى او را تصديق نمودم كه آدم هنوز در بين روان و تن بود، و از اين گذشته من نخستين كسى هستم در ميان امّت شما كه از روى صدق و حقيقت او را تصديق كرده ام، پس مائيم گروه پيشينيان، و مائيم جماعت پسينيان (يعنى ما نخستين گروندگان به پيامبريم و نيز آخرين كسانى هستيم كه از وى جدا مى شويم، يا اينكه ما نخستين كسانى هستيم كه به دين رونق بخشيديم و بدان عمل نموديم، و آخرين كسانى هستيم كه دين بدست ما افتد و آن را انتشار خواهيم داد)، و ما خاصّان و خالصان رسول خدائيم اى حارث، و من برادر همدم و وصىّ و ولىّ و راز دار و صاحب اسرار اويم. به من فهم كتاب، و فصل خطاب (داورى به حق و سخن مشخص كننده حق از باطل) و علم گذشته ها، و علم سلسله اسباب و مسبّبات قضا و قدر الهى داده شده است، و هزار كليد از خزائن الهى به من سپرده شده كه هر كليد از آنها هزار در از مجهولات را مى گشايد، و هر درى به هزار در از عهد و پيمانها منتهى مى گردد. و از تمام اينها گذشته بعنوان تفضّل و بخشش به شب قدر تأ ييد و برگزيده گشتم و بدان مدد يافتم، و اين مقام تا آن زمان كه شب و روز در گردش است براى من و آن عدّه از فرزندانم كه حافظ و امين اسرار الهى هستند باقى است تا اينكه خدا وارث زمين و موجودات روى آن گردد (و حكومت و قدرت ظاهرى از آن خدا و اولياء او گردد). حارثا! تو را بشارت مى دهم كه در هنگام مرگ و عبور از پل دوزخ و كنار حوض كوثر و در وقت مقاسمه مرا بازخواهى شناخت. حارث گفت: مولايم مقاسمه كدام است؟ فرمود: قسمت نمودن آتش دوزخ است كه آن را بطور صحيح تقسيم مى كنم، مى گويم: آتش! اين مرد دوست و پيرو من است او را واگذار، و اين مرد دشمن من است او را بگير.

اصبغ گويد: سپس امير المؤمنين عليه‌السلام دست حارث را گرفت و فرمود:

حارث! روزى من از آزار و حسد قريش و منافقين بخودم به رسول خدا شكوه كردم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دستم را در دست خود گرفت چنانچه من دست تو را گرفته ام و فرمود: چون روز قيامت شود من دست به ريسمان و دستاويز عصمت پروردگار صاحب عرش زنم، و تو اى على دست به دامان من خواهى زد، و اولاد تو دست به دامان تو مى زنند، و شيعيان شما دست به دامان شما مى زنند، اكنون بگو ببينم در آن حال فكر مى كنى كه خدا با پيغمبرش چه خواهد كرد؟ و پيامبرش با وصىّ خود چه مى كند؟

حارثا! آنچه گفتم بپذير كه اندكى است از بسيار (و نمونه اى است از خروار)، آرى تو با كسى محشورى كه دوستش مى دارى، و براى توست تمام اعمالى كه خود كسب كرده اى - و اين مطلب را سه بار تكرار فرمود-.

در اين هنگام حارث از جاى خود برخاست و در حالى كه عباى خود را بروى زمين مى كشيد مى گفت: از اين پس ديگر باك ندارم كه مرگ بسوى من آيد يا من به سوى مرگ بروم. جميل بن صالح كه از راويان اين حديث است گويد: سيّد اسماعيل حميرى (شاعر اهل بيت) مضمون اين خبر را براى من چنين به شعر در آورد:

گفتار على عليه‌السلام به حارث همدانى بسى شگفت انگيز است، و حارث چه شگفتيها از آن گفتار بر گرفته و با خود بهمراه برد.

اى حارث همدانى هر كس چه مؤمن و چه منافق پيش از مرگ مرا در مقابل و روبرو خواهد ديد. او مرا با ديدگان خود مى بيند، و من او را با تمام صفات و نام و نشان و كردار و عملش مى شناسم.

و تو اى حارث در كنار پل دوزخ مرا خواهى ديد و خواهى شناخت، بنا بر اين از لغزش و افتادن از روى پل در ميان دوزخ بيم مدار.

من در آن حال كه تو در نهايت تشنگى و فرط عطش هستى از آبهاى سرد و خوشگوار سيرابت مى كنم كه از فرط شيرينى پندارى كه عسل است.

در هنگامى كه در مقام عرض و حساب تو را متوقّف سازند، به آتش گويم: او را رها كن و به اين مرد نزديك نشو. او را رها كن و ابداً گرد ساحت او مگرد و به وى نزديك نشو، كه او به ريسمانى چنگ زده كه به ريسمان ولايت وصىّ رسول خدا متّصل است.

4- عبد اللّه بن ابراهيم گويد:

امام صادق عليه‌السلام از طريق پدرش از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام روايت كرده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: چهار چيز از ذخائر نيكيهاست: پنهان داشتن حاجت، و نياز، و پنهان داشتن صدقه، و پنهان داشتن بيمارى، و پنهان داشتن مصيبت و گرفتارى.

5- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام زين العابدين علىّ بن الحسين بن علىّ عليهم‌السلام فرمود: هر كس ‍ مؤمن گرسنه اى را طعام دهد خداوند از ميوه هاى بهشتى به او بخوراند. و هر كس مؤمن تشنه اى را سيراب كند خداوند از شراب بكر و سر بمهر بهشتى سيرابش نمايد، و هر كس مؤمنى را بپوشاند خداوند از لباسهاى سبز بهشتى باو بپوشاند، و تا آن زمان كه تار و پودى از آن لباس به تن اوست پيوسته تحت ضمان و مراقبت خدا خواهد بود.

6- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: ابا حمزه! على را فروتر از آن مقامى كه خدا قرارش داده نياوريد، و او را فراتر از آنجا كه خدايش گذارده ننهيد، همين فضيلت براى على بس كه با مرتدّان و افراد از ايمان برگشته به مقاتله.

پردازد، و اهل بهشت را با هم پيوند دهد.

7- مالك بن ضمره گويد:

امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دست مرا گرفت و فرمود: هر كس از اين پنج (انگشت) تبعيّت فرمانبرى كند و با دوستى تو بميرد به پيمان خويش عمل نموده است، و هر كس بميرد و تو را دشمن بدارد به مرگ جاهليّت مرده است (حالى كه عرب قبل از اسلام داشت و بخدا و رسول و شرايع دين الهى جاهل بود)، و نسبت به وظائف اسلامى مورد مؤ اخذه و حساب و كتاب قرار خواهد گرفت، و هر كس پس از تو زنده مانده و تو را دوست داشته باشد خداوند كار او را با امنيّت و ايمان بپايان رساند تا اينكه در كنار حوض ‍ (كوثر) بر من وارد شود.

8- ابو حمزه ثمالى از امام زين العابدين عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

هيچ گامى نزد خدا از اين دو گام محبوبتر نيست: گامى كه يك مؤمن در راه خدا بردارد و صف جهاد را محكم كند، و گامى كه يك مؤمن در راه پيوند با خويشاوندى كه يا او قطع رابطه كرده بردارد.

و هيچ جرعه اى نزد خدا از دو جرعه محبوبتر نيست: جرعه خشمى كه مؤمنى با حلم و بردبارى فرو برد، و جرعه رنج و مصيبتى كه مؤمنى با صبر و استقامت بكام كشد. و هيچ قطره اى نزد خدا از دو قطره محبوبتر نيست: قطره خونى كه در راه (خشنودى) خدا ريخته شود، و قطره اشكى كه در تاريكى و دل شب از بيم خدا بر رخسارى بغلطد.

9- ربعىّ بن عبد اللّه و فضيل بن يسار گويند:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: به دلت بنگر، اگر رفيقت را دوست نداشت حتماً يكى از شما خلافى كرده است.

10- عمرو افرق و حذيفة بن منصور گويند:

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

صدقه اى كه خدا دوست دارد برقرارى صلح است ميان مردمى كه بهم پشت كرده و اختلاف و دشمنى نموده اند، و برقرارى الفت است ميان كسانى كه از هم دورى جسته اند.

11- حمّاد بن عيسى گويد:

به امام موسى بن جعفر عليهما‌السلام عرض كردم: قربانت، از خدا بخواه كه اوّلًا مرا فرزندى عنايت كند، و نيز تا زمانى كه زنده ام از حجّ محرومم نسازد. آن حضرت برايم دعا كرد و خداوند اين فرزند را به من روزى فرمود. و چه بسا ايّام حجّ فرا مى رسد و هيچ راهى براى تهيّه خرجى راه بفكرم نمى رسد و خداوند از جايى كه گمان ندارم مخارج راهم را مى فرستد.

12- عمرو بن جميع گويد:

امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: هر كس براى فراگيرى فقه و قرآن و تفسير نزد ما آيد راهش دهيد، و هر كس براى فاش ساختن عيب و سرّى كه خداوند مستورش داشته نزد ما آيد مانعش شويد و از ورود وى جلوگيرى كنيد. مردى از ميان آن قوم عرض كرد: قربانت، اجازه مى دهيد حال خود را براى شما بازگو كنم؟ فرمود: اگر خواهى بگو. گفت: به خدا سوگند دير زمانى است كه من مبتلا به گناهى هستم و هر چه مى خواهم از آن دست بردارم و توبه كنم نمى توانم! حضرت باو فرمود: اگر واقعاً راست بگوئى خداوند تو را دوست مى دارد، و از آن رو توفيق توبه بتو نمى دهد و اسباب بازگشت از گناه را برايت فراهم نمى كند كه پيوسته اين خوف در دلت باشد و از وى در بيم و هراس باشى.

# مجلس دوّم: چهارشنبه 5 رمضان المبارك 404

1- عبد الرّحمن بن ابى ليلى از امام حسين عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده است كه فرمود:

پيوسته با دوستى ما اهل بيت همراه باشيد، كه هر كس خدا را ملاقات كند در حالى كه ما را دوست داشته باشد به شفاعت ما داخل بهشت گردد، و سوگند به آن كس كه جان من بدست قدرت اوست هيچ بنده اى از كار و كوشش خود بهره مند نگردد جز با معرفت و شناخت ما.

2- عبد اللّه بن عبّاس گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: گوش كنيد و اطاعت نمائيد از آن كس كه خداوند امر شما را بدست او سپرده است، كه اين گونه طاعت و پيروى خود موجب برقرارى نظام اسلام است.

3- ابو اسحاق سبيعى از پدرش روايت كند كه گفت:

پيامبر : در ميان گروهى از ياران خود نشسته بودند، على عليه‌السلام از راه وارد شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هر كس به خواهد كه اخلاق آدم، و حكمت نوح، و حلم و بردبارى ابراهيم را بنگرد بايد به علىّ بن ابى طالب نگاه كند.

4- عبد اللّه بن مصعب از پدرش روايت كرده كه گفت:

روزى عبد اللّه بن عبّاس در مجلس معاوية بن ابى سفيان حاضر شد، معاويه به او رو گرد و گفت: پسر عبّاس! شما در پى آنيد كه مقام امامت را بچنگ آوريد همان گونه كه نبوّت را ويژه خود ساختيد! به خدا سوگند كه اين دو مقام در يك جا گرد نيايند. براستى حجّت و دليل شما در امامت بر مردم مشتبه بوده و كاملًا روشن نيست، شما مى گوييد: ما خاندان پيامبريم و چگونه مى شود خلافت در ميان غير ما باشد؟ و اين يك شبهه بيش نيست چرا كه شبيه حقّ است و اندك بهره اى از عدل داراست و مطلب چنين نيست كه شما مى پنداريد، گوى خلافت دست بدست در ميان قبائل و طوائف قريش با رضايت عامّه و شوراى خاصّه مى گردد، و ما تاكنون نديده ايم كه مردم بگويند: كاش بنى هاشم بر ما حكومت مى نمودند و اگر زمام امور ما بدست آنان سپرده مى شد براى دين و دنياى ما بهتر بود. اگر شما- چنانچه ادّعا داريد- نسبت باين مقام بى رغبت بوديد امروزه هرگز براى احراز آن نمى جنگيديد. بنى هاشم! بخدا سوگند اگر حكومت بدست شما افتد خطر و عذاب تند بادى كه قوم عاد، و آن آتش آسمانى كه قوم ثمود را هلاك ساخت (با آن همه ويرانى و تباهى كه از خود بجاى گذارد) از خطر حكومت شما بيشتر نخواهد بود.

ابن عبّاس - رحمه‌الله - گفت: معاويه! امّا اينكه گفتى: ما خاندان به بودن مقام نبوّت در ميان خود استدلال مى كنيم كه خلافت از آن ماست، بخدا سوگند مطلب همين طور است، و اگر مقام خلافت از نبوّت سرچشمه نگيرد پس از چه راه كسى مستحقّ آن گردد؟

و امّا اينكه گفتى: خلافت و نبوّت يك جا جهت كسى گرد نيايد، پس اين سخن خداوند كجا رفته كه فرموده: «يا اينكه به مردم حسد مى برند نسبت ب آنچه كه خداوند از فضل خودش بايشان داده، همانا ما به آل ابراهيم كتاب و حكمت و ملكى عظيم داديم». در اين آيه مراد از كتاب، نبوّت است، و منظور از حكمت، سنّت است و مقصود از ملك، خلافت. و ما هستيم آل ابراهيم، و حكم (نبوّت) و حكومت (خلافت) باين دليل تا روز قيامت در ميان ما جارى است و از ميان ما بيرون نخواهد رفت.

و امّا اينكه گفتى: دليل ما مشتبه و نارسا است. هرگز چنين نيست، دليل ما از آفتاب روشن تر، و از ماه درخشنده تر است، كتاب خدا با ماست، و سنّت پيامبرش در ميان ماست، و تو خود اين را خوب مى دانى و ليكن سبب مخالفت و رو گردانى تو اين است كه ما برادر و جدّ و دائى و عموى مشرك تو را كشته ايم، و تو ديگر بر استخوانهاى پوسيده و ارواح تباه شده و معذّب در دوزخ زارى مكن، و براى خونهائى كه شرك و كفر ريختن آن را حلال ساخته و دين پست و بيمقدارش نموده خشمگين مباشيد.

و امّا اينكه مردم ما را بر ديگران مقدّم نداشتند، و از اجماع بر حكومت ما روى برتافتند، البتّه آنچه كه بدين سبب از دست دادند بيش از آن چيزى است كه ما از آن بركنار گشته ايم، و البتّه هر گاه زمان بارورى امرى فرا رسد حقّ آن پايدار و باطل آن بر كنار گردد.

و امّا اينكه به حكومت سست و بى پايه اى كه با تردستى و تزويرها بدست آورده اى افتخار مى كنى، بدان كه فرعون پيش از تو به حكومت و قدرت رسيد و خداوند هلاكش نمود. بنى اميّه! به هر نسبتى كه شما حكومت كنيد ما دو چندان حكومت خواهيم كرد، هر روز بدو روز، و هر ماه بدو ماه، و هر سال به دو سال. و امّا اينكه گفتى: اگر ما بحكومت رسيم خطر آن براى مردم از ريح عاد و صاعقه ثمود بيشتر است، سخن خداوند در قرآن اين گفتار تو را تكذيب مى كند، خداى عزّ و جلّ فرموده: «ما تو را جز رحمت براى عالميان نفرستاديم»، و ما اهل بيت نزديك آن حضرت هستيم، و بنا بر اين ما نيز رحمت خدا براى مردم مى باشيم، و همان گونه كه خداوند به وجود پيامبرش به آفريدگان خود رحمت نمود بما هم كه اهل بيت نزديك پيغمبرش هستيم به خلق خود رحمت خواهد نمود. و عذابى را كه مردم با سوار شدن تو بر گرده شان مى كشند بسى آشكار است، و بزودى حكومتى كه بدست فرزندان و برادران تو خواهد افتاد براى مردم از هر تندباد ويرانگرى تباه سازتر است. البته پس از آن خداوند بدست اولياى خود انتقام خواهد كشيد، و سر انجام، اختيار امور از آن پرهيزكاران است.

5- منهال بن عمرو گويد:

از ابى القاسم محمّد حنفيّه - رضى اللّه عنه - شنيدم كه مى گفت: تو از زندگى خود جز لذّتى كه تو را به مرگ و خواب هميشگى نزديك سازد بهره اى نمى برى. كدام لقمه اى است كه گلوگير نباشد؟! و كدامين جرعه اى است كه راه گلو را نفشارد؟! به عاقبت كار خويش نيك بينديش، گويا كه دوستى از دست رفته و خيال و اوهامى پراكنده در نظر دوستانت شده اى. اهل دنيا مسافرانى هستند كه بنده بار و بنه خود را در غير دنيا خواهند گشود (و مقصد و منزل اصلى آنها غير دنيا است).

6- و نيز از محمّد حنفيّه - رحمه‌الله - روايت كرده كه گفت:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: آن كس كه به خردسال ما مهربانى نكند، و سالخوردگان ما را محترم نشمارد، و حقّ ما را نشناسد از ما نيست.

7- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام باقر عليه‌السلام از پدرش روايت كرده كه جدّ بزرگوارش فرموده است: خداوند- جلّ جلاله - جبرئيل را بنزد محمّد : فرستاد تا آن حضرت در حال حيات خويش براى ولايت على عليه‌السلام از مردم شاهد و گواه بگيرد و پيش از وفات خود حضرتش را به نام امير المؤمنين نامگذارى نمايد. پيامبر : نه نفر از ياران و مشهورين از اصحاب خود را بخواند و فرمود: من شما را فرا خوانده ام تا گواهان الهى در روى زمين باشيد، خواه بر گواهى خود پايدارى كنيد يا كتمان نموده و از اداى شهادت خوددارى كنيد.

سپس فرمود: ابا بكر! برخيز و بر على بنام امير مؤمنان سلام ده. گفت: آيا اين فرمان خدا و رسول اوست؟ فرمود: آرى. وى برخاست و بر آن حضرت به عنوان امير مؤمنان سلام داد. سپس فرمود: عمر! برخيز و بر على بنام امير مؤمنان سلام كن. گفت: آيا به فرمان خدا و رسولش او را امير مؤمنان بناميم؟ فرمود: آرى. او نيز برخاست و سلام كرد. سپس به مقداد بن اسود كندى فرمود: برخيز و بر على بنام امير مؤمنان سلام ده. او برخاست و سلام داد، و سخن آنان را تكرار نكرد.

آنگاه به ابى ذرّ غفارى فرمود: برخيز و بر على بنام امير مؤمنان سلام ده. وى برخاست و سلام داد. بعد به حذيفه يمانى فرمود: برخيز و بر امير مؤمنان سلام كن.

او برخاست و سلام داد. سپس به عمّار بن ياسر فرمود: برخيز و بر امير مؤمنان سلام ده. او برخاست و سلام داد. بعد به عبد اللّه بن مسعود فرمود: برخيز و بر على بنام امير مؤمنان سلام ده. او برخاست و سلام داد. بعد به بريده كه از همه آنان جوان تر بود فرمود:

برخيز و بر امير مؤمنان سلام كن، او هم نيز برخاست و سلام داد. پس از آن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: من شما را براى اين كار خواندم تا در اين زمينه گواهان الهى باشيد، خواه بر آن پايدار بمانيد يا ترك اداى شهادت كنيد.

8- عبد اللّه بن عبّاس - رحمه‌الله - گويد:

پيامبر : نگاهى به علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام انداخت و فرمود: اين مرد آقا و سرور است در دنيا و آخرت.

9- سيف تمّار گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: هيچ گاه دست از دعا برنداريد، كه شما به هيچ وسيله اى بمانند آن بدرگاه خدا نزديكى پيدا نخواهيد نمود، و هيچ گاه حاجت و درخواستى را بخاطر ناچيز بودنش از دست ندهيد و از آن منصرف نگرديد، زيرا آن كس كه اختيار دار حاجات ناچيز است همان كسى است كه اختيار دار حوائج بزرگ است.

# مجلس سوّم: شنبه 8 رمضان المبارك 404

1- عبد اللّه بن عمر گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خداوند هيچ گاه دانشى را كه در ميان مردم است از آنان باز نگيرد، و ليكن با از دست رفتن دانشمندان آن دانش را بازستاند، و چون دانشمندى نماند مردم سران نادانى براى خود اختيار نمايند، و مجهولات خود را از ايشان پرسش كنند و آنان هم از روى بى اطلاعى پاسخ دهند، اينجاست كه هم خود گمراه شده و هم مردم را بگمراهى مى كشانند.

2- ابو عبد الرّحمن گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در سفرى از مركب خود پياده شد و پنج مرتبه به سجده افتاد. چون سوار مركب شد يكى از يارانش عرض ‍ كرد: ما كارى از شما ديدم كه تاكنون چنان نكرده بوديد؟! فرمود: آرى، جبرئيل عليه‌السلام نزد من آمده و مرا بشارت داد كه علىّ اهل - بهشت است، من بشكرانه اين نعمت به پيشگاه خداى متعال سجده آوردم، چون سر برداشتم گفت: فاطمه هم اهل بهشت است، من بشكرانه آن نيز سجده آوردم، چون سر برداشتم گفت: حسن و حسين دو سرور جوانان بهشتى اند. باز هم بشكرانه آن سجده كردم، چون سربرداشتم گفت: هر كس هم كه ايشان را دوست بدارد نيز اهل بهشت است، من بشكرانه آن سجده كردم، چون سر برداشتم گفت: هر كس هم كه دوست دوستان ايشان باشد اهل بهشت است، و من بشكرانه آن نيز سجده نمودم.

3- محمد بن يزيد بانى گويد:

خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم كه عمر بن قيس ماصر و ابو حنيفه و عمر بن ذرّ در ميان گروهى از طرفداران خود داخل شدند، و در باره ايمان از آن حضرت پرسش نمودند. حضرت فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: شخص مؤمن در آن حال كه ايمان داشته باشد دست به زنا و دزدى و ميگسارى نمى زند. آنان بيكديگر نگاهى كردند و سپس عمر بن ذرّ گفت: پس آنان را چه بناميم؟ فرمود: بهمان نامى كه خداوند نامبرده و به همان اعمالى كه از آنان سر زده است نامشان نهيد (زناكار، دزد، شرابخوار)، خدا- عزّ و جلّ- فرموده: «دست مرد و زن دزد را ببريد» و فرموده: «به هر كدام از مرد و زن زناكار صد تازيانه بزنيد». آنان با تعجّب و شگفتى بيكديگر نگاه كردند.

محمد بن يزيد (رواى خبر) گويد: بشر بن عمر بن ذرّ كه با آنان بود بمن گفت: چون بيرون آمديم عمر بن ذرّ به ابى حنيفه گفت: چرا نگفتى: چه كسى اين حديث را از رسول خدا نقل كرده است؟ پاسخ داد: من به مردى كه (بدون واسطه از پيامبر روايت مى كند و) مى گويد: قال رسول اللّه «پيامبر فرمود» چه مى توانم بگويم؟!

4- حذيفه گويد:

پيامبر : بمن فرمود: اين شخصى را كه بمن برخورد ديدى؟ عرض ‍ كردم: آرى اى رسول خدا، فرمود: او فرشته اى است كه تا پيش از اين ساعت به زمين نيامده بود، از خداوند اجازه خواسته كه (به زمين فرود آيد و) بر على سلام دهد و خداوند او را اجازه فرموده، او آمد و سلام داد، و نيز بمن بشارت داد كه حسن و حسين دو سرور جوانان بهشتى هستند، و فاطمه خاتون زنان بهشتى است.

5- ابن مغيره گويد:

من و يحيى بن عبد اللّه بن حسن خدمت امام ابى - الحسن عليه‌السلام بوديم، يحيى ب آن حضرت عرض كرد: فدايت شوم عدّه اى معتقدند كه شما علم غيب مى دانيد؟ فرمود: سبحان اللّه، دست بر سرم بگذار ببين كه - بخدا سوگند- هر موئى كه در سر و پيكر من است بر بدنم راست شد! سپس ‍ فرمود: نه - بخدا سوگند- آنچه مى دانيم نيست جز آنچه كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بارث برده ايم.

6- زراره از امام باقر يا امام صادق عليهما‌السلام روايت كرده كه فرمود:

نزديكترين اوقات بنده به كفر آن وقت است كه با كسى برادرى و دوستى كند ولى پيوسته لغزشها و خطاهاى او را نزد خود بشمار آورد تا روزى برخ او بكشد و بدان سبب از وى عيبجوئى بعمل آورد.

7- حكم بن عتيبه گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون گناه بنده (مؤمنى) فراوان شود و عمل صالحى نداشته باشد كه جبران آن گناهان كند، خداوند او را به غم و اندوه گرفتار نمايد تا گناهانش را پاك سازد.

8- محمد بن حنفيّه - رضى اللّه عنه - گويد:

من در جنگ جمل پرچمدار بودم و قبيله بنى ضبّه بيشترين كشته را داده بود. چون مردم از ميدان گريختند على عليه‌السلام و عمّار بن ياسر و محمد بن ابى بكر- رضى اللّه عنهما- كه با آن حضرت همراه بودند پيش آمدند تا به هودجى (كه عائشه در آن بود) رسيدند، و از بسيارى تيرى كه ب آن خورده بود چون خار پشتى مى نمود. حضرت با عصائى كه بدست داشت بر آن هودج زد و فرمود: حميراء! بگو ببينم همان طور كه ابن عفان را بكشتن دادى مى خواستى مرا هم بكشتن دهى؟! اين دستور خدا بود يا سفارش ‍ پيامبر :؟ عايشه پاسخ داد: حال كه غالب آمدى گذشت كن.

حضرت به برادرش محمد بن ابى بكر فرمود: بنگر ببين زخمى برداشته؟

او نگاه كرد، ديد سالم است و تنها تيرى گوشه اى از لباسش را دريده و خراش ناچيزى برداشته كه قابل توجه نيست.

گفت: يا امير المؤمنين از ضربه سلاح و سالم مانده، فقط تيرى مقدارى از پيراهنش را دريده است. حضرت فرمود: او را بردار و بخانه فرزندان خلف خزاعى (عبد اللّه و عثمان) انتقال بده. سپس به جارچى فرمود صدا زند: زخميان را رها كنيد و آنان را نكشيد، و فراريان را دنبال نكنيد، و هر كس ‍ بخانه خود پناه برد و در بروى خود بست در امان خواهد بود.

9- محمّد بن نوفل بن عائذ صيرفى گويد:

نزد هيثم بن حبيب صيرفى بودم كه ابو حنيفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد، و از امير مؤمنان على بن ابى طالب عليه‌السلام ياد كرديم و در باره ماجراى غدير خم سخن بميان آمد. ابو حنيفه گفت: من بياران خود گفته ام: نزد اينان (شيعيان) به صحّت خبر ماجراى غدير اعتراف نكنيد كه شما را محكوم مى كنند. ناگهان رنگ چهره هيثم بن حبيب صيرفى دگرگون شد و باو گفت: چرا اعتراف نكنند، نعمان! مگر تو خود قبول ندارى؟ گفت: چرا، من خودم قبول دارم و آن را روايت نيز نموده ام. هيثم گفت: پس چرا اعتراف نكنند در صورتى كه حبيب بن ابى ثابت از ابى الطّفيل از زيد بن ارقم روايت كرده است كه على عليه‌السلام در رحبه (نام محلى است در كوفه) همه حاضران را براى اعتراف به صحّت و وقوع ماجراى غدير سوگند داده است؟! ابو حنيفه گفت: مگر نمى بينيد كه مردم بحدّى در اين زمينه گفتگو كرده اند كه ناگزير علىّ مردم را در اين باره سوگند داده است! هيثم گفت: در اين صورت مى گوئى على را تكذيب كنيم يا سخنش را ردّ نمائيم؟ ابو حنيفه گفت:

ما نه على را تكذيب مى كنيم و نه فرمايش او را ردّ، ولى تو مى دانى كه عدّه اى از مردم در اين باره گزافه گوئى كرده اند! هيثم گفت: سخنى را رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده و يك خطبه در آن باره ايراد نموده و ما به صرف اينكه گروهى غلوّ نموده يا كسى حرفى زده است از بازگوئى آن بهراسيم و از نقل آن دست بداريم؟! در همين حين كسى وارد شد و با پرسش خود سخن را بريد، و اين سخن در كوفه پيچيد. حبيب بن نزار بن حيّان كه از هواداران بنى هاشم بود در بازار با ما بود، نزد هيثم آمد و گفت: خبر ماجرائى كه از تو در باره على عليه‌السلام بوقوع پيوسته و نيز سخن آن گوينده بمن رسيده است. هيثم گفت: در اظهار نظرها از اين گونه سخنان بسيار پيش مى آيد، مطلب را آسان گير، سخن ختم شد. مدّتى بعد ما به حجّ رفتيم و حبيب هم با ما بود، خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيده و اداى سلام نموديم، سپس هيثم عرض ‍ كرد: يا ابا عبد اللّه، چنين و چنان شد، و داستان را بازگو كرد. در اين حال يك حالت نارضايتى در چهره آن حضرت نمايان گشت. حبيب گفت: اين محمّد بن نوفل است و در آنجا حاضر بود، حضرت فرمود: حبيب! بس كن، با مردم با اخلاق و روش خودشان به نيكى معاشرت كنيد و در عمل با آنان مخالفت ورزيد، كه هر كس را محصول كردار اوست، و روز قيامت با كسى محشور است كه دوستش مى داشته است. مردم را بر ضدّ خودتان و ما نشورانيد، و در انبوه همين مردم داخل شويد (و خود را از آنان متمايز و جدا نسازيد)، و ما را روزگاران و دولتى است كه هر گاه خداوند بخواهد (و صلاح بداند) آن را خواهد آورد. در اينجا حبيب سكوت كرد و امام عليه‌السلام فرمود: حبيب! فهميدى؟ از دستور من سرپيچى نكنيد كه پشيمان مى شويد. گفت: هرگز از دستور شما سر پيچى نخواهم كرد.

راوى خبر ابو العبّاس ابن عقده گويد: از على بن حسن (بن فضّال) در باره محمد بن نوفل پرسيدم گفت: از اهل كوفه است، گفتم: از چه طايفه اى؟ گفت: فكر مى كنم از هواداران بنى هاشم باشد. و حبيب بن نزار بن حيّان نيز از هواداران بنى هاشم بود، و ماجراى او با ابى حنيفه در زمانى رخ داد كه دولت بنى عبّاس روى كار آمده بود و آنان نمى توانستند اسرار و عقايد آل محمد عليهم‌السلام را در باره حكومت آشكار كنند.

10- محمّد بن عمران بجلى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: آن كس كه در راه خدا براى خويشتن پند دهنده اى نگمارد، پندهاى ديگران نه براى وى سودى دارد و نه نيازى از او برطرف سازد.

# مجلس چهارم: پنجشنبه 5 شوّال 404

1- هارون بن عمر و مجاشعى از امام صادق عليه‌السلام از پدرش از جدّش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

شخص دانشمند در ميان مردم نادان همچون زنده اى است در ميان مردگان. و هر چيز حتّى ماهيان دريا و گزندگان و درندگان و چهار پايان براى طالب علم و آموزش مى طلبند، پس دانش بجوئيد كه دانش وسيله پيوند ميان شما و خدا- عزّ و جلّ- است، و همانا طلب دانش بر هر مسلمانى واجب است.

2- احمد بن عبد العزيز از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه على عليه‌السلام فرموده است:

هر عملى كه با تقوا آميخته باشد اندك نيست، و چگونه اندك باشد چيزى كه مورد قبول خداوند قرار مى گيرد! (زيرا در قرآن آمده: خداوند عمل پرهيزكاران را قبول مى فرمايد).

3- فروه ظفارى گويد: از سلمان - رحمه‌الله - شنيدم كه مى گفت:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: امّت من به سه گروه پراكنده خواهد گشت: گروهى كه بر حقّاند و باطل اندك چيزى از آن نكاهد، من و اهل بيت مرا دوست مى دارند، مثل آنان مثل طلاى نابى است كه هر چند آن را در آتش نهى و آتش را شعله ورتر سازى بر ميزان خوبى و خالص شدن آن افزوده گردد. و گروهى بر باطل اند و حق اندك چيزى از آن نكاهد، من و اهل بيت مرا دشمن مى دارند، مثل آنان مثل آهن است كه هر چه آن را در آتش افكنى و بر آن بدمى بر بدى و ناجنسى آن افزوده گردد (و از حدّ آهن فراتر نرود). و گروهى مضطرب و متزلزل اند و بر آئين سامرى هستند و ليكن نمى گويند: لا مساس «بما دست نزنيد» بلكه مى گويند:

لا قتال «جنگ نكنيد و دست از آن بداريد»، پيشواى آنان عبد الله بن قيس ‍ اشعرى است.

4- محمد بن سويد اشعرى گويد:

من و فطر بن خليفه بر امام صادق عليه‌السلام وارد شديم، امام مقدارى خرما پيش ‍ ما نهاد و ما از آن خورديم و خود حضرت چند دانه اى به فطر داد سپس باو فرمود: حديثى كه از ابى الطّفيل در باره ابدال براى من گفتى چگونه بود؟ فطر گفت: از ابى الطّفيل شنيدم كه مى گفت: از على امير المؤمنين عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: ابدال (اولياء و بندگان بزرگ خدا) از اهل شام، و نجباء (برگزيدگان و ارزشمندان) از اهل كوفه اند، خداوند همگى آنان را در روزى كه بدترين روزگار براى دشمن ماست (روز ظهور قائم عليه‌السلام) گرد هم خواهد آورد. امام صادق عليه‌السلام فرمود: خدا شما را رحمت كند، بلاء و گرفتارى از ما شروع مى شود سپس بشما مى رسد، و آسايش نيز از ما شروع شده و آنگاه بشما خواهد رسيد، خدا رحمت كند كسى را كه ما را محبوب مردم سازد، و ما را مبغوض آنان نگرداند (و آنان را از ما نراند).

5- ابو خالد كابلى گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: چون امير المؤمنين عليه‌السلام از كار غسل و كفن و حنوط رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فارغ شد بمردم اجازه داد و فرمود: ده نفر ده نفر داخل شويد و بر حضرت نماز گزاريد، آنان داخل شدند و خود حضرت ميان پيكر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و مردم ايستاد و اين آيه را خواند: إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً «خداوند و فرشتگان او بر پيامبر درود مى فرستند، اى مؤمنان شما هم بر آن حضرت درود فرستيد و بطور شايسته اى سلام دهيد». مردم نيز همين آيه را مى خواندند (و صلوات مى فرستادند). سپس آن حضرت فرمود: نماز بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بهمين صورت بود.

6- حسن بن زياد گويد:

وقتى كه زيد بن على بن الحسين بكوفه وارد شد (آنگاه كه در روزگار دولت هشام بن عبد الملك اموى بر حكومت وقت خروج كرده بود) مطالبى در دلم خطور كرد. از اين رو بسوى مكّه بيرون شدم، و از مدينه گذر نموده، خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيدم. حضرت بيمار بود و بر تختى به پشت خوابيده و شديدا نحيف و لاغر گشته بود. عرض كردم: ميل دارم دين خود را بر شما عرضه كنم. امام بر پهلو بغلطيد و نگاهى بمن انداخت و فرمود: حسن! تو را بى نياز از اين كار مى دانم. سپس فرمود: بگو، گفتم: «گواهى مى دهم كه معبودى جز اللّه نيست، و محمّد : رسول خدا است». فرمود: من نيز همين را گويم. گفتم: من ب آنچه كه محمد بن عبد اللّه : از جانب خداوند آورده اقرار دارم. امام سكوت نمود. گفتم: گواهى مى دهم كه على عليه‌السلام بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله امام است و اطاعتش واجب، هر كس در باره وى ترديد كند گمراه، و هر كس او را انكار نمايد كافر باشد. امام سكوت فرمود. گفتم: گواهى مى دهم كه حسن و حسين عليهما‌السلام بمنزلت و مقام اويند، (و يك يك امامان را نام بردم) تا رسيدم بخود آن حضرت و گفتم: گواهى مى دهم كه شما بمنزلت و مقام حسن و حسين و امامان پيش از خودتان هستيد. فرمود: بس است، خواسته تو را دانستم، مى خواهى تو را در اعتقاد باين امر بدوستى بشناسم و بر اعتقاد تو صحّه بگذارم. گفتم: اگر مرا بدوستى بپذيرى و عقائدم را صحيح بدانى البته كه به خواسته خويش ‍ رسيده ام. فرمود: تو را بر اين اعتقاد بدوستى پذيرفتم. گفتم:

فدايت شوم، تصميم دارم كه در همين شهر بمانم. فرمود: چرا؟ عرض ‍ كردم: اگر زيد و يارانش بقدرت برسند روزگار ما از همه مردم بدتر خواهد بود، و اگر بنى اميّه پيروز شوند نيز ما چنين وضعى خواهيم داشت. امام بمن فرمود: به شهر خويش باز گرد، كه هيچ آسيبى از طرفين بتو نخواهد رسيد.

7- حسين بن زيد از امام صادق از پدرش عليهما‌السلام روايت كند كه فرمود:

هر كس با زبان خود ما را بر عليه دشمنان يارى دهد خداوند زبان او را- در روزى كه در پيشگاه عظمت خداونديش براى حسابرسى بازداشت شود- به حجّت و دليل خود گويا سازد.

8- عمر و بن ابى المقدام از پدرش از امام حسن مجتبى عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

هر آن كس كه ما را در دل دوست بدارد، و با دست و زبانش يارى دهد، روز قيامت در جايگاهى كه ما هستيم با ما خواهد بود. و هر آن كس كه ما را در دل دوست دارد و با زبانش يارى دهد، يك درجه پائين تر از اوست. و هر آن كس كه ما را در دل دوست بدارد ولى دست و زبان خود را از يارى ما باز دارد، نيز در بهشت خواهد بود.

9- ابو زياد فقيمى از امام صادق از پدرش از امام سجّاد عليهم‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كند كه فرمود:

مسلمان خوب كسى است كه از هر سخنى كه بكارش نيايد لب فرو بندد.

# مجلس پنجم: دوشنبه 17 شوّال 404

1- عبد اللّه بن محمّد بن عقيل بن ابى طالب چنين گويد:

كه از امام زين العابدين عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: هيچ مؤمنى دچار ضربان رگ و سردرد نگردد مگر بواسطه گناهش، و آنچه خدا مى بخشد بيشتر است. و هر گاه آن حضرت بيمارى را مى ديد كه شفا يافته مى فرمود: پاكى از گناه گوارايت باد، پس عمل خود را از سر بگير (كه گناهان گذشته ات آمرزيده شده است).

2- عبد اللّه بن مسعود گويد:

در شبى كه گروههائى از طايفه جن حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مشرّف شدند ما با آن حضرت از مدينه بيرون شديم. حضرت در محلّى از ناحيه وادى القرى فرود آمد و سپس از آنجا حركت فرمود. در بازگشت (بسوى مدينه) آهى برآورد و فرمود: ابن مسعود! خبر مرگم بمن داده شده، عرض كردم: يا رسول اللّه جانشين معيّن كنيد. فرمود: كه را؟ گفتم: ابو بكر را. حضرت لختى راه رفت و باز آهى كشيد و فرمود: ابن مسعود! خبر مرگم بمن داده شده، عرض كردم: جانشين معيّن كنيد. فرمود: كه را؟ عرض كردم: عمر را. حضرت لحظه اى سكوت كرد و لختى براه خود ادامه داد، باز آهى كشيد و فرمود: ابن مسعود! خبر مرگم بمن داده شده. عرض كردم: جانشين معيّن كنيد. فرمود: كه را؟ عرض كردم: عثمان را. باز لحظه اى سكوت نمود و لختى راه رفت و فرمود:

ابن مسعود! خبر مرگم بمن داده شده. عرض كردم: جانشين معيّن كنيد. فرمود، چه كسى را؟ عرض كردم: علىّ بن ابى طالب را، حضرت آهى كشيد سپس فرمود: سوگند ب آن كس كه جانم بدست قدرت اوست اگر از وى اطاعت كنند همگى دسته جمعى داخل بهشت گردند.

3- عبد اللّه بن عبّاس گويد:

چون زمان رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرا رسيد گروهى كه عمر بن خطّاب نيز در ميان آنان بود در خانه حضور داشتند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: بيائيد نامه اى براى شما بنويسم تا هرگز پس از آن گمراه نشويد. عمر گفت: چيزى نياوريد كه درد بر او غلبه كرده، و قرآن نزد شما هست، و كتاب خدا ما را كافى است. ميان اهل خانه اختلاف افتاد و به مخاصمه پرداختند، عدّه اى مى گفتند برخيزيد (كاغذ بياوريد) تا رسول خدا برايتان بنويسد، و عدّه اى ديگر سخن عمر را مى گفتند. چون سر و صدا بلند شد و اختلاف بالا گرفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: از نزد من برخيزيد (و مرا تنها بگذاريد).

عبيد اللّه بن عبد اللّه بن عتبه گويد: ابن عبّاس هميشه مى گفت: تمام مصيبت ها از همان وقتى آغاز شد كه با اختلاف و شلوغ كارى خود مانع از آن شدند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آن نوشته را بر ايمان بنويسد.

4- عائشه گويد:

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم مى فرمود: من در كنار حوض كوثر افرادى از شما را كه بر من وارد مى شوند مى بينم، و همانا مردانى از دسترسى بمن ممنوع شوند. من گويم: پروردگار را يارانم، يارانم، خطاب رسد: تو نمى دانى كه اينان پس از تو چه كردند! اينان مرتّب به آئين اعقاب و پيشينيان خود بازگشتند (و از دين و آئين تو دست برداشتند).

5- شقيق گويد:

عبد الرّحمن بن عوف بر امّ سلمه همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد شد و گفت: مادر جان مى ترسم دارائى بسيار مرا هلاك سازد، و من از همه قريش ‍ داراترم! امّ سلمه گفت: پسرم انفاق كن، كه من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مى فرمود: پاره اى از يارانم پس از آنكه از آنان جدا شدم هرگز مرا نبينند. عبد الرّحمن از نزد امّ سلمه بيرون رفت و در راه با عمر بن خطّاب برخورد نمود و آنچه امّ سلمه گفته بود براى او باز گفت. عمر با شتاب بنزد امّ سلمه آمد و گفت: مادرم من هم از آنانم؟ گفت: نمى دانم، و پس از تو نيز احدى را تبرئه نمى كنم.

6- احمد بن سليمان قمّى كوفى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: پاره اى از پيامبران به عطش گرفتار مى آمدند تا از تشنگى مى مردند، و عدّه اى از آنان به برهنگى دچار مى گشتند تا از برهنگى مى مردند، و گروهى ديگر به امراض و بيمارى مبتلا مى شدند تا هلاك و تلف مى گشتند، و پاره اى ديگر نزد قوم خود آمده، آنان را به اطاعت خدا فرمان مى دادند و بسوى توحيد الهى دعوت مى نمودند و با اين حال قوت يك شب نداشتند كه سدّ جوعى كنند (يا اينكه قومشان آنان را يك شب مهلت نمى دادند) و دست از آنان بر نمى داشتند كه سخن آنها تمام شود و گوش به ندايشان نمى دادند تا اينكه دست به كشتار آنها مى زدند. و راستى كه خداى متعال بندگان خود را باندازه قدر و منزلتى كه نزد او دارند مورد ابتلاء و امتحان قرار مى دهد.

7- سماعة بن مهران گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: آن كسى كه خداوند در قرآن در باره او فرموده: «در كتاب، اسماعيل را بياد آر كه صادق الوعد و پيامبر و رسول بود» (پيامبرى بود كه) خداوند قومش را بر وى مسلّط كرد كه صورت او را خراشيدند و پوست از سرش كندند، سپس خداوند فرشته اى را نزد او فرستاد و باو گفت: پروردگار عالميان بتو سلام مى رساند و مى فرمايد:

من آنچه را كه قوم تو بر سرت آوردند ديدم، بنا بر اين هر چه دلت مى خواهد از من بخواه، عرض كرد: اى پروردگار عالميان من به حسين بن علىّ بن ابى طالب تأ سّى مى كنم و مى خواهم چون او گرفتار آيم. امام صادق عليه‌السلام فرمود: و اين شخص اسماعيل بن ابراهيم عليهما‌السلام نبود (بلكه پيامبر ديگرى بود بنام اسماعيل صادق الوعد).

8- عبد اللّه بن محمّد بن سليمان هاشمى از پدرش از جدّش از حضرت زينب دخت گرامى على عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

چون ابو بكر بر آن شد كه فاطمه عليهما‌السلام را از فدك و عوالى ممنوع و محروم سازد (و كار از كار گذشت)، و فاطمه عليه‌السلام از اينكه ابو بكر فدك را باز پس دهد نااميد گشت، بسوى قبر پدرش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله رفت و خود را بر وى قبر انداخت و از اعمالى كه آن قوم

در حقّ وى انجام داده بودند ب آن حضرت شكوه نمود، و آنقدر گريست تا تربت قبر شريف با اشكهاى حضرتش تر شد، و زارى و شيون سر داد، و در پايان آن همه شيون عرضه داشت: همانا پس از تو خبرها و غوغائى بپا شد كه اگر تو بودى اين همه گرفتارى و دشوارى رخ نمى داد.

ما بمانند زمينى كه از باران محروم بماند تو را از دست داده ايم، و در قوم تو اختلال پديد آمده و شاهد باش كه دست از ايمان شسته اند. جبرئيل پيوسته با آوردن آيات مونس ما بود. و تو از ما پنهان شدى و با رفتن تو تمام خيرات از ما پوشيده گشت. تو ماه درخشان و نور پرفروغى بودى كه از تو كسب نور مى شد، و از جانب خداى با عزّت كتاب بر تو نازل مى گشت. پس از پيامبر مردانى با چهره هاى درهم و خشن با ما روبرو شدند و به ما توهين و استخفاف نمودند، و تمام خيرات به تاراج رفته است. آن كس كه بما خانواده ستم روا داشته بزودى خواهد دانست كه روز قيامت به چه سرانجام شومى دچار خواهد شد. ما با مصائبى روبرو شديم كه هيچ كس از مخلوقات چه عرب و چه عجم بدان گرفتار نيامده است.

ما تا زنده ايم و تا چشمانمان باقى است در سوگند فقدان تو مى گوييم و از ديدگانمان سرشك غم ميباريم.

9- آدم بن عيينه گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: بسا اندك صبرى كه شادى درازى بيادگار گذارد، و بسا اندك لذّتى كه اندوه طولانى ببار آورد.

10- جابر بن يزيد گويد بامام باقر عليه‌السلام عرض كردم:

هر گاه حديثى برايم باز گفتى سندش را نيز بيان فرما. امام عليه‌السلام فرمود: پدرم از جدّم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از جبرئيل عليه‌السلام از خدا- عزّ و جلّ- براى من حديث گفته است، و هر حديثى كه برايت گويم با اين سند خواهد بود. و فرمود: جابر! همانا اگر يك حديث از شخص راستگو و مورد اطمينان فراگيرى براى تو از دنيا و آنچه كه در آنست بهتر است.

11- موسى بن بكر گويد:

شخصى كه خودش از امام صادق عليه‌السلام شنيده بود برايم گفت كه آن حضرت فرمود: آن كس كه بدون بينش و آگاهى عملى انجام مى دهد چون كسى است كه در بيابانى هموار با ديدن سرابى به جستجوى آب مى رود، كه در اين صورت سرعت حركت او جز دورى از مقصدش نيفزايد.

# مجلس ششم: چهارشنبه 19 شوّال 404

1- ابو حمزه ثمالى - رحمه‌الله - گويد:

روزى امام زين العابدين عليه‌السلام به ياران خود فرمود: برادران من! شما را به خانه آخرت سفارش مى كنم نه به خانه دنيا، چرا كه خود بر دنيا حريص ‍ بوده و بدان چنگ آويخته ايد. مگر فرمايش عيسى عليه‌السلام به حواريّون به گوش ‍ شما نرسيده كه: دنيا بمنزله يك پل است، پس از آن عبور كنيد و به آبادانى آن سرگرم مشويد. و نيز فرموده: كداميك از شما بر روى موج دريا خانه مى سازد؟ خانه دنيا نيز چنين است، آن را قرارگاه خود ميگيريد.

2- عبد الرّحمن بن ابى ليلى از حسين على بن ابى طالب عليهما‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است:

پيوسته با دوستى ما اهل بيت همراه باشيد، كه هر كس با دوستى ما با خدا روبرو شود به شفاعت ما داخل بهشت گردد. سوگند به آن كس كه جانم بدست قدرت اوست هيچ بنده اى از عمل خود بهره مند نشود مگر با شناخت حقّ ما.

3- ابن ابى عمير از جمعى از راويان از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود:

مروّت و جوانمردى بر دو گونه است: مروّت در حضر، و مروّت در سفر. مروّت در حضرت عبارت است از: تلاوت قرآن، حضور در مساجد، همنشينى با نيكان، و دقّت و باريك بينى در فقه. و مروّت در سفر عبارت است از: خوب خرج كردن، شوخى كردن بگونه اى كه نافرمانى خدا در آن نباشد، كمتر مخالفت كردن با رأ ى همراه، و بدگوئى نكردن از آنان بدان هنگام كه از هم جدا مى شويد.

4- عبد الرّحمن بن ابى ليلى از امام حسين عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به انس فرمود:

انس! سيّد و سرور عرب را بخوان كه نزد من بيايد، عرضكرد: يا رسول اللّه مگر شما سيّد و سرور عرب نيستيد؟ فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم، و على سرور و سالار عرب است. انس على را بخواند، چون حضرت آمد پيامبر : فرمود: انس! گروه انصار را بنزد من بخوان، چون خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيدند فرمود: گروه انصار اين على سرور و سالار عرب است، پس بپاس دوستى من دوستش داريد، و بخاطر گرامى بودن وى نزد من گراميش بداريد، كه آنچه بشما گفتم چيزى است كه جبرئيل عليه‌السلام مرا از جانب خدا بدان مأ مور ساخته است.

5- ابو خالد كابلى گويد:

امام سجّاد عليه‌السلام بمن فرمود: ابا خالد! براستى فتنه ها و آشوبهائى همچون پاره هاى شب تار (فتنه هائى كور كه منشأ و مقصد روشنى ندارد) بوقوع خواهد پيوست، كه جز آن كس كه خداوند از او عهد و پيمان گرفته احدى از آنها نجات نيابد. آنان چراغهاى هدايت و چشمه سارهاى دانش اند، خداوند از هر آشوب سياه و تاريكى نجاتشان بخشد. گويا صاحب شما (مهدى موعود) را مى بينم كه بر فراز شهر نجف پشت شهر كوفه بر آمده و خود را آشكار نموده و در ميان سيصد و اندى مرد كه جبرئيل از طرف راست و ميكائيل در سمت چپ و اسرافيل در پيش روى اويند، و پرچم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را بدست گرفته و آن را گشوده است، آن پرچم را بر هيچ قومى فرود نياورد مگر اينكه خدا- عزّ و جلّ- آنان را هلاك گرداند.

6- عبد اللّه بن عبّاس گويد:

در ايّام بيمارى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كه به رحلت حضرتش انجاميد علىّ بن ابى طالب و عبّاس بن عبد المطّلب و فضل بن عبّاس بر آن حضرت داخل شدند و گفتند: يا رسول اللّه، مردان و زنان انصار در مسجد گرد آمده و همگى بر شما گريه مى كنند. فرمود: از براى چه مى گريند؟ گفتند: از مرگ شما، فرمود: دست خود را بمن دهيد (تا بكمك شما از جاى برخيزم). حضرت با پتوئى كه بخود پيچيده و دستمالى كه به سر مبارك بسته بود از منزل بيرون آمد تا بمسجد رفت و بر فراز منبر برآمد. حمد و ثناى الهى بجاى آورد، سپس فرمود: (امّا بعد، اى مردم، چرا از مرگ پيامبرتان نگرانيد و بنظرتان ناگوار است؟ مگر خبر مرگ من بشما نرسيده و نمى دانيد كه خودتان هم خواهيد مرد؟ اگر حتّى يكنفر پيش از من روزگارى دراز و مدام زيسته بود و سپس مرگش فرا رسيده بود من نيز در ميان شما از عمرى دراز و طولانى برخوردار مى بودم. آگاه باشيد كه من بزودى خواهم مرد و بديدار پروردگارم خواهم شتافت، و همانا در ميان شما چيزى بيادگار گذارده ام كه اگر بدان چنگ زنيد هرگز گمراه نگرديد، كه همان كتاب خداى متعال است كه در ميان شماست، و روز و شب آن را مى خوانيد. پس (در بدست آوردن جاه و مقام) بر يك ديگر پيشى نجوئيد، و نسبت به هم حسد نورزيد، و با هم به دشمنى و كينه توزى برنخيزيد، و همان گونه كه خداوند شما را امر فرموده با هم برادر باشيد. و همانا عترت خودم اهل بيتم را در ميان شما بيادگار گذارده ام، و شما را اكيدا بديشان سفارش مى كنم، و نيز شما را باين گروه انصار سفارش مى كنم، و شما رنج و زحمتى را كه اينان متحمّل شدند- و بر خدا و رسول او و مؤمنين پوشيده نيست - بخوبى مى دانيد، آيا شهرهاى خود را بر شما نگشوده و شما را بديار خود راه ندادند؟ و ثمره هاى زندگانى خويش را با شما قسمت ننمودند؟ آيا- با اينكه خودشان بشدّت نيازمند بودند- شما را بر خود مقدّم نداشتند؟ بنا بر اين هر كدام از شما زمامدار امرى كه سود و زيانى براى كسى داشته باشد شود بايد كه نيكى را از نيكان انصار بپذيرد، و از خطاى بدان آنها چشم پوشى و گذشت كند» و اين آخرين مجلسى بود كه پيامبر : شركت نمود تا اينكه بديدار خداوند شتافت.

7- عبيد اللّه بن احمد ربعى گويد:

ابن عبّاس در ميان سخنرانى خود براى مردم بصره رو ب آنان نموده گفت: اى امّتى كه در دين خود گيج و سرگردان شده ايد، توجّه كنيد، اگر آن كس را كه خدا مقدّم داشته بود پيش انداخته، و آن كس را كه خداوند واپس زده عقب مى رانديد، و وراثت و ولايت را در همان جايگاهى كه خداوند قرار داده مى نهاديد، هيچ نقصانى در تربيت آنچه خداوند مقرّر فرموده بود پديد نمى آمد (هيچ كس از حقّ خود محروم نمى ماند) و دوستى از دوستان خدا فقير و تهيدست نمى گشت، و دو نفر در حكم خدا با هم اختلاف نمى كردند، و هرگز افراد امّت در باره چيزى از كتاب خدا با هم درگير نمى شدند پس بچشيد و بال اين تفريط و كوتاهى خود را كه بدست خويش ‍ انجام داده ايد، «و بزودى آنان كه ستم كردند خواهند دانست كه بكدامين سرانجامى دچار خواهند شد».

8- ربيع بن منذر از پدرش روايت كرده كه گفت:

از امام حسن مجتبى عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: راستى كه ابو بكر و عمر تمام توجّه خود را در اين امر (خلافت) بكار بردند (و آن را از دست ما ربودند) و حال آنكه تمامى اختيارات آن از آن ما است. پس بدون دخالت دادن ما آن را بدست گرفتند و براى ما سهمى مانند سهم جدّه (كه در نظر ابى بكر بخلاف نص قرآن اصلا سهمى ندارد) قرار دادند. هان بخدا سوگند در آن روزى كه مردم شفاعت ما طلبند آنان شديدا درگير نجات خود از غم و اندوهى هستند كه آنان را احاطه كرده است.

9- مروان بن عثمان گويد:

چون مردم با ابى بكر بيعت كردند، على عليه‌السلام و زبير و مقداد داخل منزل حضرت فاطمه عليه‌السلام شدند و از بيرون آمدن خوددارى نمودند. عمر بن خطّاب گفت: خانه را بروى آنان آتش زنيد. در اين هنگام زبير شمشير بدست بيرون شد، ابو بكر گفت: اين سگ را بگيريد، مهاجمان باو حمله آوردند، پاى زبير لغزيد و بزمين خورد و شمشير از دستش افتاد، ابو بكر گفت: شمشير او را به سنگ بزنيد، و آن را به سنگ كوبيدند تا شكست.

علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام از منزل بسوى دهات نجد بيرون شد و در راه با ثابت بن قيس بن شمّاس برخورد نمود. ثابت گفت: اى ابا الحسن چه شده؟ فرمود:

مى خواهند خانه ام را بر من آتش بزنند و ابو بكر بر فراز منبر نشسته و مشغول بيعت گرفتن از مردم است، و نه از اين حمله ها جلوگيرى مى كند و نه محكوم مى نمايد.

ثابت گفت: هرگز دست از تو برندارم تا در راه دفاع از تو كشته شوم.

پس با هم بمدينه باز گشتند، چون بمنزل رسيدند، ديدند فاطمه عليه‌السلام كنار درب ايستاده و خانه از مهاجمين خالى شده است و آن حضرت صدا مى زند: هرگز قومى را زشت برخوردتر از شما سراغ ندارم، شما پيكر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را نزد ما رها ساخته و ميان خود مصمّم شديد كه حكومت را تنها از آن خود بداريد و ما را به امارات نگماريد، و هيچ از ما در اين باره نظر خواهى نكرديد، و بسر ما آورديد آنچه آورديد، و هيچ حقّى براى ما در نظر نگرفتيد!.

10- عثمان بن عفّان گويد:

من آخرين نفر بودم كه از عمر بن خطّاب جدا شدم، من در حالى كه سر او بدامن فرزندش عبد اللّه بود بر او وارد شدم، عمر بسيار ملول و رنجور بنظر مى رسيد، و به پسرش گفت: گونه ام را بر زمين بگذار، و عبد اللّه اين كار را نكرد، عمر گفت: بى مادر! گونه ام را بزمين بگذار، عبد اللّه صورت او را بر زمين گذارد، و عمر پيوسته مى گفت: واى بر من، واى بر من اگر آمرزيده نشوم. و پيوسته اين سخن را تكرار مى كرد تا جان سپرد.

11- جميل بن درّاج از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است:

خوشا بحال آن كس كه شهوت و خوشى حاضر و آماده اى را بخاطر نويد ناديده اى ترك نمايد.

12- زرارة بن اعين گويد:

امام باقر عليه‌السلام بمن فرمود: زراره! از كسانى كه در دين قياس روا دارند پرهيز كن، چون دانستن آنچه را كه بدان مكلّفند رها ساخته و خود را نسبت ب آنچه كه تكليفى بدان ندارند به رنج و زحمت افكنده اند.

آنان اخبار را تأويل مى كنند و بر خدا- عزّ و جلّ- دروغ مى بندند. گويا مردى از آنان را مى بينم (كه از شدّت گيجى و سردرگمى) از هر سو آوايش ‍ دهند از سوئى ديگر بدنبال آن رود. راستى كه آنان هم در زمين و هم در دين حيران و سرگردان

13- ابن ابى عمير از گروهى از راويان از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

خداوند آنان را كه به قياس عمل مى كنند بلعنت خود گرفتار سازد، چه آنان سخن خدا و سنّت رسول او را دگرگون نموده، و راستگويان در دين خدا- عزّ و جلّ را متّهم ساخته اند.

14- محمّد بن نضر بن قرواش گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: آدم ديندار انديشه مى كند و در نتيجه آرامش و وقار بر او غلبه مى نمايد، خضوع و دلشكستگى مى كند و به تواضع و فروتنى مى گرايد، قناعت مى ورزد پس بى نياز مى گردد و ب آنچه به وى داده شده خشنود مى شود، به عزلت و كناره گيرى رو كند و نتيجة از شرور همنوعان (يا از اندوههاى وارده) محفوظ مى ماند، و شهوات و بى بندوبارى را ترك گويد پس آزاد مى گردد، و پاى بند دنيا را از پاى خود واكند و در نتيجه از شرور آن احتراز جويد يا به سرخوشى و لذّتهاى واقعى آن دست يابد، و حسد را بدور اندازد پس دوستى او آشكار گردد، و هرگز ديگران را نترساند (احتمال ضررى از جانب او نمى رود تا موجب هراسى گردد) و نتيجه از احدى هم بيم نمى دارد، و نزد مردم مرتكب گناهى نمى شود پس از جانب آنان سالم بماند، همه چيز خود را مى بخشد پس به همه چيز دست مى يابد و كمال فضل را بيابد، و عافيت و سلامتى همه چيز را مى بيند بنا بر اين كارش به ندامت نكشد و از پشيمانى در امان باشد.

15- ابو بصير گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: چون وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرا رسيد جبرئيل عليه‌السلام بر آن حضرت نازل شد و گفت: يا رسول اللّه، دوست دارى بدنيا باز گردى؟ فرمود: نه، من رسالت و پيام و پروردگار خويش را ابلاغ نموده و تكليف خود را بانجام رسانده ام. دوباره جبرئيل گفت: يا رسول اللّه، دوست دارى بدنيا باز گردى؟ فرمود: نه، بلكه مشتاق رسيدن به رفيق اعلى (بهشت برين) هستم. سپس پيامبر : به مسلمانانى كه در اطراف حضرتش گرد آمده بودند فرمود: مردم! نه پيامبرى پس از من خواهد بود، و نه سنّتى پس از سنّت من.

پس هر كس دعوى پيامبرى كند و بدعتى گذارد، ادّعا و بدعت او در آتش ‍ خواهد بود، و هر كس چنين ادّعائى كند او را بكشيد، و او و هر كس كه از او پيروى كند همگى در دوزخ خواهند بود. اى مردم قصاص را زنده نگهدارى، و حقّ را زنده كنيد، و پراكنده نشويد، و براستى تسليم حقّ باشيد تا سالم بمانيد، «خداوند با قلم تقدير چنين نگاشته كه من و رسولانم هر آينه غلبه خواهيم كرد، براستى كه خداوند توانا و چيره است».

16- محمّد بن هلال مذحجى به اسحاق فرزند امام صادق عليه‌السلام گفت:

پدرت بمن فرمود: هر گاه حاجتى پيدا كردى بامدادان بطلب آن بيرون شو، زيرا كه ارزاق و روزى ها پيش از طلوع آفتاب تقسيم مى گردد، و خداى متعال در ساعات نخستين روز براى اين امّت بركت نهاده است، و بامدادان صدقه پرداز كه هرگز تير بلاء و گرفتارى از صدقه در نگذرد از صدقه در نگذرد و به صاحب آن نرسد.

# مجلس هفتم: شنبه 22 شوّال 404

1- صالح بن يزيد گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: دلهاى خود را وارسى كنيد و اگر ديديد كه خداوند آن را از اضطراب و دهشت نسبت بكارهاى خويش ‍ پاكيزه ساخته آنگه هر چه خواستيد از خداوند طلب كنيد (كه به شما داده خواهد شد).

2- حارث بن ثعلبه گويد:

موسم ماه ذى الحجّة يا شايد پيش از آن بود كه دو مرد بر ما وارد شدند و قصد داشتند و به مكّه و مدينه بروند و ديدند كه گروهى از مردم همگى بسوى مكّه روانند. حارث گويد: آن دو نفر گفتند: ما هم با آن مردم بسوى مكّه روان شديم، در راه به سوارانى بر خورديم كه مردم در ميان آنان بود كه گويا رئيس ايشان بود، وى از جمعيّت كناره گرفت و به ما گفت: حتما عراقى هستيد؟ گفتيم: بلى عراقى هستيم، گفت: لا بد كوفى هستيد؟ گفتيم:

آرى كوفى هستيم، گفت: از كدام قبيله ايد؟ گفتيم: از بنى كنانه، گفت: از كدام تيره؟ گفتيم: از بنى مالك بن كنانه، گفت: مرحبا، خوش آمديد شما را به تمام كتابهاى آسمانى و پيامبران مرسل سوگند آيا از علىّ بن ابى طالب شنيده ايد كه از من شديدا بد گوئى كند يا بگويد: او دشمن من است و بجنگ من خواهد پرداخت؟ گفتيم: تو كه هستى؟ گفت: سعد بن ابى وقّاص، گفتيم: نه، و ليكن شنيديم، مى گفت: از فتنه و آشوب أ خينس (كسى كه بالاى بينى او عقب رفته و وسطش بر آمده) بپرهيزيد، گفت: خنيس ها بسيارند، آيا شنيديد كه نامم را ببرد؟ گفتيم: نه، گفت: اللّه اكبر، اللّه اكبر، حقّا اگر من پس از آنكه چهار مطلب از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در باره او شنيدم با وى به جنگ پردازم گمراه شده ام و از راه يافتگان نيستم، آن چهار چيزى كه اگر يكى از آنها براى من بود نزد من بهتر بود از دنيا و ما فيها كه به اندازه عمر دراز نوح در آن زندگى كنم. گفتيم: آنها را براى ما بازگو، گفت: من نيز به همين جهت از آنها ياد كردم. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ابو بكر را فرستاد تا آيه برائت را بر مشركين بخواند. چون شب يا پاسى از آن را پشت سر سپرد علىّ بن ابى طالب را بسوى او فرستاد و فرمود: برائت را از وى بستان و به من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله باز گرداند، چون ابو بكر نزد آن حضرت آمد گريست و گفت: يا برگردان، امير المؤمنين به سوى او روان شد و برائت را از وى گرفت و به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله باز گرداند، چون ابو بكر نزد آن حضرت آمد گريست و گفت: يا رسول اللّه آيا خلافى از من سر زده يا آيه اى در باره ام نازل گشته است؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آيه اى در باره تو نازل نشده ليكن جبرئيل عليه‌السلام از جانب خدا - عزّ و جلّ- نزد من آمده، گفت: «هيچ كس از جانب تو نمى تواند پيامى برساند جز خودت يا مردى كه بمنزله تو باشد»، و على از من است و من از على هستم، هيچ كس جز على از جانب من پيام نرساند و مطلبى ادا نكند. گفتيم: مطلب دوّم؟ گفت: ما و آل على و آل ابى بكر و آل عمر و عموهاى آن حضرت همگى در مسجد بوديم، شبى در ميان ما ندا داده شد همگى جز خاندان رسول اللّه و خاندان على از مسجد خارج شويد. همه ما در حالى كه بار و بنه را جمع كرده و با خود مى كشيديم از مسجد بيرون شديم، چون صبح شد حمزه عموى آن حضرت نزد او رفته، عرض كرد: يا رسول اللّه آيا هم ما در حالى كه عموها و سالخوردگان خاندان توايم بيرون نموده، و اين نوجوان را سر جاى خود باقى داشتى؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: به اختيار خود به بيرون راندن شما و جاى دادن او اقدام نكردم، ليكن خدا- عزّ و جلّ- مرا بدين كار فرمان داده است.

گفتيم: مطلب سوّم؟ گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در جنگ خيبر ابو بكر را با پرچم خود بسوى قلعه خيبر فرستاد، وى با همان پرچم بازگشت، سپس ‍ عمر را فرستاد، وى همچنان بازگشت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله خشمگين شد و فرمود: فردا صبح پرچم را بدست مردى خواهم سپرد كه هم خدا و رسولش ‍ او را دوست دارند و هم او خدا و رسولش را دوست مى دارد، او مردى است كه پياپى بر دشمن هجوم آورد و هرگز از ميدان كارزار نگريزد، و باز نخواهد گشت تا خدا فتح و پيروزى را به دست او عملى سازد. چون صبح شد همگى ما نيمه خيز بر سر زانو نشستيم و منتظر بوديم تا شايد يكى از ما را فرا خواند ولى آن حضرت هيچ يك از ما را نخواند، فقط صدا زد علىّ بن ابى طالبى كجاست؟ على را در حالى كه چشم او درد مى كرد.

آوردند. پيامبر : آب دهان خود در چشم وى ريخت و پرچم را باو داد، و خداوند به دست او خيبر را گشود. گفتيم: مطلب چهارم؟ گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله براى غزوه تبوك از مدينه بيرون رفت و على را بعنوان جانشين خود بر مردم گماشت، قريش بر او حسد بردند و گفتند: پيامبر چون خوش ‍ نداشته على را همراه خود ببرد او را جايگزين خود قرار داده است. على از پى پيامبر براه افتاد تا ب آن حضرت رسيد و ركاب شتر سوارى حضرتش را گرفت و گفت: من هم با شما مى آيم، پيامبر : فرمود:

چكار دارى؟ او گريست و گفت: قريش چنين مى پندارند كه چون شما مرا دوست نداشته و همراهى مرا خوش نداريد مرا جانشين خود در شهر قرار داده ايد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به جارچى خود فرمود در ميان مردم ندا دهد و سخنى را كه آن حضرت مى گويد بمردم برساند، سپس فرمود: مگر جملگى شما شخصى مخصوص و نزديك به خودتان نداريد؟ گفتند: چرا، فرمود: براستى كه علىّ بن ابى طالب از ميان خاندان من شخص ويژه من و محبوب قلب من است. سپس رو به على امير المؤمنين كرده، فرمود: آيا نمى پسندى كه منزلت تو نسبت بمن مانند منزلت هارون نسبت به موسى باشد با اين فرق كه پس از من پيامبرى نخواهد بود؟ على گفت: از خدا و رسولش راضى و خشنودم. سپس سعد گفت: اين چهار منقبت، و اگر مايل باشيد منقبت پنجمى هم به شما باز گويم، گفتيم: البته كه مى خواهيم. گفت: در حجّة الوداع با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بوديم، در راه بازگشت از مكّه در غدير خم فرود آمد و به جارچى خود فرمود جار زند: هر كس كه من مولا و صاحب اختيار اويم اين على نيز مولاى اوست، پروردگارا دوست او را دوست بدار، و دشمن او را دشمن باش، يار او را يارى نما، و از آن كس كه ياور او نيست يارى خود دريغ دار.

3- حبّه عرنى، گويد:

يك سال پيش از آنكه عثمان بن عفان كشته شود از حذيفة بن اليمان شنيدم مى گفت: گويا مى بينم كه گروهى مادر شما حميرا (عائشه) را بر شتر سوار نموده و پيش مى رانند، و شما هم اطراف و جوانب آن شتر را گرفته ايد، و قبيله ازد- كه خدا بدوزخشان برد- با او هستند، و بنو ضبّه - كه خدا قدمهايشان را بشكند- ياران اويند. چون روز جنگ جمل فرا رسيد و مردم به كارزار پرداختند، جارچى امير المؤمنين عليه‌السلام صدا زد: (امام مى فرمايد) هيچ يك از شما شروع به جنگ نكند تا من به شما فرمان دهم. گويد: دشمن به طرف ما تيراندازى كرد، ما گفتيم: اى امير مؤمنان ما را هدف تير ساخته اند، فرمود: دست نگه داريد، دوباره به ما تير اندازى كردند و تنى چند از ما كشتند، عرض كرديم: اى امير مؤمنان ما را كشتند، حضرت فرمود:

احملوا على بركة اللّه با پشتيبانى و بركت خدا حمله بريد. ما دست به حمله زديم، نيزه هائى بود كه در بدن يك ديگر فرو مى برديم تا جايى كه اگر كسى راه مى رفت بر روى نيزه پا مى گذاشت، سپس جارچى على عليه‌السلام صدا زد: عليكم بالسّيوف با شمشير حمله بريد، ما چنان با شمشير بر كلاه خودشان ميكوفتيم كه تيزى شمشيرمان كند ميگشت سپس جارچى امير المؤمنين عليه‌السلام صدا زد: «عليكم بالاقدام» پاهايشان را بزنيد و قدم هايشان را بشكنيد. گويد: هيچ روزى بيشتر از آن روز نديديم كه ساقهاى پا قطع شده باشد، و من ياد سخن حذيفه افتادم كه گفت: «ياران او بنى ضبّه اند و گفت: خدا قدم هايشان را بشكند» و دانستم كه دعايش مستجاب شده است. سپس ‍ جارچى امير المؤمنين عليه‌السلام صدا زد: «عليكم بالبعير فانّه شيطان» كار شتر را تمام كنيد كه آن شيطانى است، و مردى با نيزه اش ب آن زد، و ديگرى يكى از دستهايش را انداخت و شتر بزمين نشست و نعره اى كشيد، و عائشه فرياد بلندى بر آورد و همه مردم از اطرافش گريختند، جارچى امير المؤمنين عليه‌السلام صدا زد: زخمى ها را نكشيد، و فراريان را دنبال نكنيد، و هر كس به خانه رفت و در بر روى خود بست در امان است، و هر كس اسلحه خود را زمين گذارد در امان است.

4- محمّد بن شريح گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: خداوند ولايت ما را واجب ساخته و دوستى ما را واجب و لازم شمرده است، بخدا سوگند ما به دلخواه خود سخن نگوئيم، و به رأ ى شخصى خود عمل نكنيم، و جز آنچه را پروردگار ما عزّ و جلّ فرموده بر زبان نرانيم.

5- انس بن مالك گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى انس هميشه با وضو باش كه خدا عمرت را دراز كند، و اگر توانستى در طول شبانه روز با وضو باشى اين كار را بكن، زيرا اگر با وضو بميرى شهيد محسوب شوى، و نماز ظهر را (كه بيشتر در اوقات گرم روز است سر وقت) بجاى آر كه آن نماز اوّابين و كسانى است كه پيوسته به پيشگاه پروردگار رو آورده و توبه مى كنند، و نماز مستحبى فراوان بجاى آر كه در اين صورت فرشتگان حافظ اعمال، تو را دوست مى دارند، و با هر كس برخوردى سلام كن تا خدا بر حسنات و افعال پسنديده ات بيفزايد، و چون داخل خانه ات شدى سلام كن تا خدا بركتت را افزون كند، و سالخوردگان مسلمين را احترام كن و بر كودكانشان رحم آور تا من و تو اين طور با هم در روز قيامت وارد شويم - و حضرت دو انگشت سبّابه و انگشت بزرگ دست خود را جفت كردند-.

6- مطر اسكاف گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: راستى كه برادر و وزير و جانشين من در ميان خاندانم و بهترين كسى كه پس از خودم بيادگار مى گذارم كه دين مرا ادا كند، و وعده هاى مرا به انجام رساند علىّ بن ابى طالب است.

7- سالم بن ابى جعد گويد:

از جابر بن عبد اللّه انصارى در حالى كه از كثرت پيرى ابروان او روى چشمانش افتاده بود سؤ ال شد و به او گفته شد:

شمّه اى از شخصيّت على عليه‌السلام براى ما بازگو، وى با دست خود ابروانش را بالا زد و گفت: او بهترين آفريدگان است، جز منافق دشمنى ندارد، و جز كافر در باره وى شكّ و ترديد نورزد.

8- ابن مخرمه كندى گويد:

روزى عمر بن خطّاب بيرون شد و گذارش به مجلسى افتاد كه على بن ابى طالب عليه‌السلام و عثمان و عبد الرّحمن و طلحه و زبير در آن بودند، عمر گفت: بنظر مى رسد هر كدام از شما براى خلافت پس از من با خود سخن دارد؟ زبير گفت: آرى هر كدام ما جهت خلافت پس از تو با خود سخن دارد و خويش را اهل آن مى داند، تو چه انكارى دارى؟ عمر گفت: نظر خودم را براى شما نگويم؟ آنان سكوت كردند، عمر گفت: شما را از (وضع و سرنوشت) خودتان خبر ندهم؟ آنان سكوت كردند، زبير باو گفت: بگو هر چند ما ساكتيم.

عمر گفت: امّا تو اى زبير در حال خشنودى مؤمن و در حال خشم كافرى، يك روز شيطان و روز ديگر انسانى، بگو ببينم آيا آن روزى كه تو شيطانى چه كسى خليفه خواهد بود؟ و امّا تو اى طلحه براستى كه پيامبر : وفات يافت در حالى كه از تو خشمگين و ناراضى بود. و امّا تو اى على هرزه گو و شوخ طبع هستى. و امّا تو اى عبد الرحمن به خدا سوگند اهل آن هستى كه نيكى ها به سويت سرازير گردد. و براستى مردى از شما هست كه اگر ايمانش ميان لشكرى پخش شود همه را فرا گيرد و او عثمان است.

9- عوف بن مالك گويد:

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى كاش برادرانم را مى ديدم، ابو بكر و عمر گفتند: آيا ما برادران شما نيستيم؟ ما به شما ايمان آورده و با شما هجرت نموده ايم؟ حضرت فرمود: البتّه شما ايمان آورده و هجرت نموده ايد، امّا اى كاش من برادرانم را مى ديدم. آن دو نفر سخن خود را تكرار كردند، حضرت فرمود: شما اصحاب منيد لكن برادران من كسانى هستند كه پس از من مى آيند، به من ايمان آوردند و مرا دوست داشته و تصديقم نمايند و حال آنكه مرا نديده اند، اى كاش برادرانم را مى ديدم.

10- سدير صيرفى گويد:

خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم و جماعتى از اهل كوفه نيز حضور داشتند، حضرت به آنان رو كرده فرمود: حجّ كنيد پيش از آنكه نتوانيد به حجّ برويد، حجّ كنيد پيش از آنكه راه خشكى بسته شود، حجّ كنيد پيش از خراب شدن مسجدى در عراقين كه بين درختان خرما و نهرها واقع است، حجّ كنيد پيش از آنكه بريده شود آن درخت سدرى كه در زوراء (بغداد) است و بر ريشه درخت خرمائى كه مريم عليهما‌السلام خرماى تازه از آن چيد روئيده است، در آن وقت است كه از حجّ باز داشته شويد، و ميوه ها نارس و دچار كمبود شود، و شهرها را قحطى فرا گيرد، و به گرانى قيمت اجناس و جور سلطان گرفتار آئيد، و ظلم و تجاوز همراه با بلا و وبا و گرسنگى در ميان شما آشكار شود، و آشوبها از هر سوئى بر سرتان سايه افكند. پس واى بر شما اى اهل عراق از آن وقت كه پرچمهائى از خراسان بسوى شما آيد، و واى بر اهل رى از جانب تركان، و واى بر اهل عراق از جانب اهل رى، و واى بر آنان از مردمى كوسه.

سدير گويد: عرض كردم: مولاى من كوسگان كيانند؟ فرمود: قومى كه گوشهاى آنان مانند گوشهاى موش كوچك است، لباسشان از آهن است، و سخنشان مثل سخن شياطين، حدقه چشمهاشان كوچك است، و همگى بى مو هستند، از شرّ آنان به خدا پناه ببريد، آنان كسانى هستند كه خداوند دين را بدست آنان گشايش دهد، و آنان سبب آشكار شدن امر ما هستند.

11- حمزة بن محمد طيار گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم مى فرمود:

راستى كه خداوند يارى رسانى خود به بندگان را به اندازه نيّتهاى آنان مقدّر فرموده است، پس هر كس كه نيّتش سالم باشد يارى خداوندى برايش تمام و كمال خواهد بود، و هر كس نيّتش كوتاه و نارسا باشد به همان اندازه يارى خداوند نسبت به وى كوتاه و نارسا خواهد شد.

12- محمّد بن ابى عمير عبدى گويد كه:

امام امير المؤمنين على بن - ابى طالب عليه‌السلام فرمود: خداوند از جاهلان براى طلب دانش پيمان نگرفت تا اينكه نخست از دانشمندان جهت بيان دانش ‍ براى جاهلان پيمان گرفت: چرا كه علم پيش از جهل آفريده شده است.

13- عبد المؤمن از امام باقر عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

جابر بن عبد اللّه انصارى به من خبر داد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: نزديكترين شما به من در فرداى قيامت كسى است كه از همه راستگوتر، و امانتدارتر، و به پيمان وفاكننده تر، و از همه خوشخوتر، و از همه كس به مردم نزديكتر و آميزش او با ديگران بيشتر باشد.

# مجلس هشتم : دوشنبه 24 همان ماه

1- ابو حمزه ثمالى از امام باقر عليه‌السلام از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

سريع ترين خيرات از نظر پاداش، نيكى نمودن، و سريعترين شرور از نظر كيفر يافتن، ستم است، و همين عيب براى آدمى بس كه عيبى را در مردم ببيند كه از ديدن همان عيب در خود كور باشد، (كور خود و بيناى مردم باشد) يا مردم را به چيزى سرزنش كند كه توان رها كردن و دست كشيدن از آن را ندارد، و همنشين خود را به چيزى كه سودى برايش ندارد آزار دهد.

2- هشام بن سالم از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

خوشا بحال كسى كه خداوند به او نظر كند و او نسبت به گناهى كه كرده از

ترس خدا گريان باشد؛ گناهى كه جز خود او و خدا كسى بر آن آگاه نيست.

3- أ بو النّعمان گويد:

امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: اى ابا النعمان مردم تو را در مورد خودت دچار فريب خوردگى نكنند، كه امر (حساب و كتاب اعمال) به تو رسد نه به آنها، و روز خود را به چنين و چنان (بى هدف و به هرز) بسر مبر، كه همانا كسى با توست كه حساب كار تو را دارد، و كار نيك كن كه من براى محو گناه گذشته چيزى را پى جوتر و سريعتر از كار نيك تازه نيافتم، همانا خدا عزّ و جلّ مى فرمايد: «راستى كه نيكيها بدى ها را از بين مى برند، اين يادآورى است از براى ياد آوران». هود: 114.

4- زرارة بن اعين گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: بلندى و كوهان و كليد و در همه چيز و خرسندى خداى رحمان - تبارك و تعالى - پس از شناخت او اطاعت امام است، سپس فرمود: خداوند متعال مى فرمايد: «هر كس از رسول اطاعت كند همانا خدا را اطاعت كرده است، و هر كس روى گرداند (توجه نكن، زيرا) ما تو را نگهبان آنان نفرستاده ايم».

5- ابو يحيى مولاى معاذ بن عفراء انصارى گويد:

عثمان بن عفّان نزد ارقم بن عبد اللّه خزانه دار بيت المال فرستاد و گفت: صد هزار [هزار] درهم به من وام ده، ولى ارقم گفت: يك قبض رسيد براى اطمينان خاطر مسلمين بنويس.

عثمان گفت: اى بى مادر بتو چه مربوط است؟ تو خزانه دار ما هستى. چون ارقم اين را شنيد بسوى مردم شتافت و گفت: آى مردم مواظب مال خودتان باشيد، من تا بحال فكر مى كردم، خزانه دار شمايم و تا امروز نمى دانستم كه خزانه دار عثمان بن عفّان هستم، اين را بگفت و به منزل رفت. اين خبر به گوش عثمان رسيد، وى به سوى مردم بيرون شد تا به مسجد رفت، سپس بر منبر بر آمد و گفت:

مردم! همانا ابو بكر بنى تيم را بر ديگران مقدّم مى داشت، و عمر بنى عدى را بر همه مردم مقدّم مى داشت، و به خدا سوگند من بنى اميّه را بر تمامى مردم ديگر مقدّم خواهم داشت، و اگر من در بهشت نشسته باشم و بتوانم همه بنى اميّه را در بهشت وارد سازم، البتّه اين كار را مى كنم، چه اين مال از آن ماست، هر گاه بدان نيازمند شديم برگيريم هر چند بر ديگران ناخوش ‍ آيد. عمّار بن ياسر (ره) گفت: اى مسلمانان گواه باشيد كه اين كار براى من ناخوشايند است، عثمان گفت: هان تو هم اينجائى؟ سپس از منبر فرود آمد و او را زير دست و پا انداخت و آنقدر لگد به وى زد، تا عمّار غش كرد، و او را با حالت بيهوشى به منزل امّ سلمه بردند. اين واقعه بسيار بر مردم گران آمد، و عمّار همچنان بيهوش بود و نماز ظهر و عصر و مغرب از او فوت شد، چون به هوش آمد گفت: سپاس از آن خداست، من از قديم الايّام در راه خدا مورد شكنجه و آزار قرار گرفتم و آنچه را كه دامنگيرم شده در راه خدا به حساب مى آورم، ميان من و عثمان عادل كريمى در روز قيامت حكم خواهد كرد.

راوى گويد: به عثمان خبر رسيد كه عمّار نزد امّ سلمه است، كس به نزد امّ سلمه فرستاد و گفت: اين جماعت با اين مرد فاجر به چه جهت در منزل تو گرد آمده اند؟ همه را از نزد خود بيرون كن. امّ سلمه گفت: به خدا جز عمّار و دو دخترش كسى ديگر نزد ما نيست، اى عثمان از ما دور شو و زورت را به جاى ديگر ببر، و اين مرد يار و مصاحب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه بخاطر اين عمل تو در حال جان دادن است. عثمان از كار خود پشيمان شد و كسى به نزد طلحه و زبير

فرستاد و از آن دو نفر خواست كه نزد عمّار بروند و از وى بخواهند براى او آمرزش طلبد، آن دو نزد وى رفتند امّا عمّار نپذيرفت، نزد عثمان باز گشتند و داستان را گفتند عثمان گفت: اى بنى اميّه و اى كسانى كه چون پروانه بر دور آتش و چون مگس بر گرد شيرينى طمع مى گرديد، از حكم خدا مرا مورد سرزنش ساختيد و بر عليه اصحاب رسول خدا دست بدست هم داديد. پس از آن عمّار از آن بيمارى بهبود يافت و بسوى مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بيرون شد، در همين حال كسى بر عثمان وارد شد و خبر مرگ ابى ذرّ را از ربذه آورد و گفت: ابا ذر در بيابان ربذه تنها جهان سپرد و مسافرانى چند به خاكش سپردند، عثمان گفت: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، خدايش رحمت كناد. عمّار گفت: خداوند ابا ذر را از جانب همه ما رحمت فرستد، عثمان به وى گفت: پس از اين توهم همان جا خواهى رفت... (در اينجا عثمان دشنام زشتى به عمّار داد) گمان مى كنى من از اينكه او را تبعيد كرده بودم پشيمانم؟ عمّار گفت: نه بخدا سوگند من چنين پندارى ندارم، عثمان گفت: تو نيز به همان جائى كه ابو ذر بود برو، و تا ما زنده هستيم باز نگرد. عمّار گفت: مى روم، به خدا سوگند مجاورت با درندگان بيابان براى من محبوب تر از مجاورت با توست. پس عمّار براى خروج مهيّا شد، ولى بنو مخزوم نزد امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام آمدند و از آن حضرت درخواست كردند كه با آنان نزد عثمان رود و او را از تبعيد عمّار منصرف سازد، حضرت با آنان رفت و از عثمان درخواست كرد و با وى با نرمش رفتار نمود تا اينكه درخواست حضرت را پذيرفت (و از تبعيد عمّار صرف نظر كرد).

6- عائشه گويد:

روزى على بن ابى طالب عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله اجازه ورود خواست حضرت اجازه نفرمود: بار ديگر اجازه خواست، پيامبر : فرمود: يا على داخل شو، چون داخل شد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله برخاست و او را در آغوش ‍ كشيد و پيشانيش را بوسيد و فرمود: پدرم فداى آن شهيد، پدرم فداى آن تنهاى شهيد.

7- ابو عثمان مؤ ذّن بنى افصى گويد:

از علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام آن هنگام كه طلحه و زبير براى جنگ با حضرتش ‍ بيرون شده بودند، شنيدم كه مى فرمود: طلحه و زبير بايد عذر خود را بگويند و آيا چه عذرى خواهند داشت؟ آنان از روى رغبت و رضايت بدون هيچ كراهتى با من بيعت كردند، سپس بى آنكه كارى شده و خلافى سر زده باشد بيعت خود با من را شكستند؛ سپس حضرت اين آيه را تلاوت كردند: «و اگر پس از عهد بستن، پيمان خود را شكسته و در دين شما طعنه زدند پس با پيشوايان كفر بجنگ پردازيد كه آنان ديگر پيمانى ندارند، شايد باز ايستند». توبة: 12.

8- جابر بن يزيد گويد:

امام باقر از طريق پدران بزرگوارش عليهم‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كند كه آن حضرت فرمود: بهشت بر همه انبياء حرام است تا نخست من داخل شوم، و نيز بر تمامى امّتها حرام است تا اينكه نخست شيعيان ما اهل بيت داخل شوند.

9- عبد اللّه بن مسعود گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: شگفتا از كسى كه خود غافل است ولى از او غفلت نمى شود، و شگفتا از طالب دنيا در حالى كه مرگ در طلب اوست، و شگفتا از كسى كه با دهان باز قهقهه وار مى خندد و حال آنكه نمى داند آيا خدا از وى خشنود يا اينكه بر او خشمناك است.

10- انس بن مالك گويد:

پيامبر : به على بن ابى طالب عليه‌السلام نظرى افكند و فرمود: اى على هر كس تو را دشمن دارد خداوند وى را به مرگ جاهليّت (حال كفر و بى دينى) بميراند، و روز قيامت به حساب اعمالش رسيدگى نمايد.

11- عبد اللّه بن مسعود گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آنان كه در راه خداوند به يك ديگر محبّت مى ورزند بر فراز برجهائى از ياقوت سرخ در بهشت خواهند بود، از بالا بر اهل بهشت نظر اندازند، و هر گاه يكى از ايشان رخ نمايد نور جمالش ‍ خانه هاى بهشتيان را پر كند، بهشتيان به هم گويند: بيرون آئيد تا كسانى را كه رد راه خدا به هم مهر مى ورزيدند ببينيم. فرمود: پس بيرون شوند و به آنان بنگرند و چهره هر كدام از آنان چون ماه شب چهارده است، بر پيشانيهايشان نوشته: «اينان دوستان يك ديگر در راه خدا هستند»

# مجلس نهم : شنبه 29 همان ماه

1- علىّ بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

چهار چيز است كه در هر كس باشد از بهشتيان خواهد بود: آن كس كه نگهدارنده اش از مهالك قيامت شهادت بر لا اله الّا اللّه و اينكه من محمّد رسول خدا هستم باشد، و آن كس كه چون خداوند نعمتى به او بخشد گويد: الحمد اللّه (سپاس بس از آن خداست)، و آن كس كه چون گناهى كند گويد: استغفر اللّه (از خدا آمرزش مى طلبم)، و آن كس كه چون مصيبتى بدو رسد گويد: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «ما از خدائيم و همه به سوى او بازمى گرديم».

2- جابر جعفى از امام باقر عليه‌السلام از جابر بن عبد اللّه انصارى روايت كند كه گفت:

جبرئيل عليه‌السلام بر پيامبر : فرمود آمد و گفت: خداوند تو را دستور فرمود كه در يك سخنرانى براى يارانت فضيلت و برترى علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام را بيان كنى تا آن را از جانب توبه آيندگان خود برسانند، و البتّه تمامى فرشتگان را دستور داده كه به آنچه مذكور ميدارى گوش فرا دارند؛ واى محمّد خداوند به تو وحى فرستاده كه هر كس در باره او با تو مخالفت ورزد در آتش خواهد بود، و هر كس در اين زمينه تو را فرمان برد بهشت را داراست. پس پيامبر : جارچى را فرمود تا صدا زد: همگى جمع شويد. همه جمع شدند، پيامبر بيرون شد و بر منبر برآمد، و اوّل سخنى كه گفت اين بود: از شيطان رانده شده به خدا پناه مى برم، بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، سپس فرمود: اى مردم منم بشارت دهنده، و منم ترساننده، و منم پيامبر امّى، من از سوى خدا پيامى دارم در باره آنكه گوشتش از گوشت من و خونش از خون من است، و او گنجينه علم من است، و او كسى است كه خداوند وى را از ميان اين امّت برگزيده و انتخاب نموده و دوست خود گرفته و هدايتش فرموده است، و من و او را از يك سرشت آفريده، پس مرا به رسالت برترى داده و او را به تبليغ از جانب من افزونى بخشيده است، مرا شهر علم قرار داده و او را در آن و او را خزينه دار دانش من و آن كسى كه احكام از او دريافت شود قرار داده است، وى را به وصيّت و جانشينى من مخصوص داشته، و امرش را آشكار نموده، و از دشمنى با او بيم داده، و دوستيش را واجب شمرده، و تمام مردم را به فرمانبردارى از و دستور فرموده است؛ خدا عزّ و جلّ مى فرمايد: هر كس او را دشمن دارد مرا دشمن داشته، و هر كس دوستش دارد مرا دوست داشته، و هر كس با او بستيز برخيزد با من ستيز نموده، و هر كس با او مخالفت كند با من مخالفت كرده، و هر كه نافرمانى او كند مرا نافرمانى نموده، و هر كس او را بيازارد مرا آزرده، و هر كس با وى كينه توزى كند با من كينه ورزيده، و هر كس دوستش بدارد مرا دوست داشته، و هر كس فرمانش برد مرا فرمان برده، و هر كه رضاى او جويد مرا راضى ساخته، و هر كس مقامش را پاس دارد مقام مرا پاس ‍ داشته، و هر كه با وى بجنگد با من جنگيده، و هر كس ياريش كند مرا يارى داده، و هر كه بد او را بخواهد بد مرا خواسته، و هر كس باوى نيرنگ كند بمن نيرنگ زده. اى مردم آنچه را به شما امر مى كنم بشنويد و فرمان بريد كه من شما را بيم دهم از عذاب خدا «در روزى كه هر كس اعمال نيك و بد خود را حاضر ببيند و دوست دارد كه بين او و عملش فاصله اى دور باشد، و خداوند شما را از «عذاب» خود برحذر ميدارد». آل عمران: 30. سپس ‍ دست امير المؤمنين عليه‌السلام را گرفت و فرمود: اى مردم، اين شخص ‍ سرپرست مؤمنان، و كشنده كافران، و حجّت خدا بر جهانيان است، خداوندا من ابلاغ كردم و پيام را رساندم، و اينان بندگان تواند و تو بر اصلاح آنان توانائى، پس به مهر و رحمت خود به صلاحشان آر اى كه از هر مهربانى مهربان ترى. سپس از منبر فرود آمد.

جبرئيل عليه‌السلام نزد او آمد و گفت: اى محمد خداوند به تو سلام مى رساند و مى فرمايد: از اينكه اين پيام را رساندى خدا جزاى خيرت دهد، راستى كه پيامهاى پروردگارت را رساندى، و براى امّت خود دلسوزى و خير خواهى نمودى، و مؤمنان را خشنود و كافران را خشمگين ساختى (و بينى آنان را به خاك ماليدى)؛ اى محمّد همانا پسر عموى تو آزمايش خواهد شد، و نيز ديگران به وسيله او مورد آزمايش قرار خواهند گرفت، «و به زودى آنان كه ستم كردند خواهند دانست كه به كدامين سرانجام شومى دچار مى شوند». شعراء: 227.

3- جابر بن عبد اللّه انصارى گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در حالى كه دست حسن و حسين عليهما‌السلام را گرفته بود به سوى ما بيرون شد و فرمود: من اين دو فرزندم را در كودكى تربيت كرده و پرورده ام، و در بزرگى برايشان دعا نموده ام، و از خداى تعالى سه چيز برايشان خواسته ام كه خداوند دو تاى آن را به من بخشيده و يكى را از من باز داشته است. از خدا خواسته ام كه اين دو را پاك و مطهّر و پاكيزه قرار دهد و اجابت فرمود، و از خدا خواسته ام كه اين دو و فرزندان و شيعيانشان را از آتش دوزخ نگه دارد و اين خواسته را بمن بخشيد، و از خدا خواستم كه همه امّت را بر دوستى آنان گرد آورد، خداوند فرمود: اى محمد من قضا و قدرى را مقرّر ساخته ام، و همانا گروهى از امّت تو به پيمان تو در باره يهود و نصارى و مجوس وفا كنند ولى پيمان تو را در باره فرزندانت بشكنند، و من بر خود واجب كرده ام كه آن كس را كه اين چنين كند در محلّ كرامت خود وارد نسازم، و در بهشت برين جايش ندهم، و تا روز قيامت به نظر مهر بر وى ننگرم.

4- هشام بن محمّد (مورّخ مشهور) گويد:

چون خبر شهادت محمّد بن ابى بكر- رضى اللّه عنه - به امير المؤمنين عليه‌السلام رسيد نامه اى به مالك بن حارث اشتر- رحمه‌الله - كه آن روزها در نصيبين اقامت داشت، نگاشت كه: امّا بعد همانا تو از كسانى هستى كه من براى بر پائى دين از وى كمك مى جويم، و به پشتيبانى وى تكبر و سركشى گناهكاران را مى شكنم، و به يارى او مرزهائى را كه بيم هجوم دشمن از آنها مى رود مى بندم. و من پيش از اين محمد بن ابى بكر- رحمه‌الله - را بر مصر گماردم، و تنى چند بر وى خروج كردند و چون جوان بود و جنگ ناآزموده كشته شده و به شهادت رسيد- خدايش رحمت كناد-، بنا بر اين بزودى نزد من آى تا در امر مصر تدبيرى بينديشيم، و يكى از يارانت را كه مورد اعتماد و خير خواهى هستند به جايگزينى بر كارهاى خودت بگمار. مالك - رضى اللّه عنه - شبيب بن عامر ازدى را بجاى خود گمارد و بسوى امير المؤمنين عليه‌السلام روانه گشت تا بر آن حضرت وارد شد، امام عليه‌السلام خبر مصر را به وى باز گفت و از احوال اهالى آنجا با خبرش ساخت، و به او فرمود: كسى جز تو براى آنجا شايسته نيست، پس برو، و هر گاه من به تو سفارشى نمى كنم به اين دليل است كه به رأ ى و نظر خودت بسنده مى كنم از خدا در كارهاى مهم يارى جو، و درشتى را با نرمى بهم بياميز، و تا آنجا كه نرمش كار ساز است با نرمى رفتار كن، و هر گاه كه جز درشتى چيزى سود نبخشيد به سختى و درشتى دست بياز. مالك اشتر- رضى اللّه عنه - خارج شد و بار و بنه را جمع كرده آماده حركت بسوى مصر شد، و امير المؤمنين عليه‌السلام پيشاپيش او نامه اى بدين مضمون باهل مصر نگاشت: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- سلام بر شما، من به نزد شما خدائى را مى ستايم كه جز او معبودى نيست، و از او خواستارم كه بر پيامبرش محمد و آل او درود فرستد. همانا من بنده اى از بندگان خدا را به سوى شما فرستادم كه در روزهاى ترسناك نمى خوابد، و در اوقات هراس انگيز از دشمن روى برنمى تابد، او از رزمنده ترين بندگان خدا، و داراى گرامى ترين حسب و شريفترين آن در ميان آنهاست، بر نابكاران از سوزش آتش زيانبارتر است، و دورترين مردم از عار و ننگ است، و او همان مالك بن حارث اشتر است، وى بسان شمشيرى است كه دندانه تيزش و تيزى لبه اش به كندى نگرايد، زود از ميدان نگريزد، و بهنگام رزم با متانت و سنگين است، انديشه اى عميق و ريشه دار و صبر و تحمّلى نكو دارد، پس سخنش را بشنويد و امرش را فرمان بريد، پس اگر امر بجنگ داد بجنگيد، و چنانچه باقامت فرمانتان داد بر جاى بمانيد، او جز بدستور من نه اقدامى كند و نه دست بردارد. همانا من شما را در بودن با اشتر به جهت خير خواهى شما و قوّت نفسى كه بر دشمنتان پيدا مى كنيد بر خويشتن مقدّم داشتم؛ خداوند شما را به هدايت نگهدارد، و بر لزوم تقوى پايدارتان بدارد، و ما و شما را به آنچه دوست دارد و مى پسندد توفيق بخشد، و سلام بر شما و رحمت و بركات خداوند بر شما باد. چون مالك اشتر آماده حركت به سوى مصر شد جاسوسان معاويه در عراق خبر حركت مالك را به وى نوشتند، و اين مطلب بر معاويه گران آمد چه چشم طمع به مصر دوخته بود، و خوب مى دانست كه اگر مالك در آنجا پا نهد مصر از چنگ وى بيرون خواهد رفت، و نيز مالك در نزد او از محمد بن ابى بكر پر صلابت تر مى نمود، لذا به دهقانى ماليات پرداز كه در قلزم سكونت داشت كس ‍ فرستاد كه على عليه‌السلام مالك اشتر را به طرف مصر گسيل داشته و اگر شرّ او را از سرما بردارى تا زنده هستى ماليات همان ناحيه را به تو خواهم بخشيد، بنا بر اين هر چه مى توانى در قتل او چاره اى بينديش. سپس معاويه اهل شام را جمع كرد و به آنان گفت: همانا على اشتر را به سوى مصر فرستاده، همگى گرد آئيد تا از خدا بخواهيم شرّ او از سر ما كوتاه كند، سپس ‍ دعا كرد و همگى با او دعا كردند.

اشتر به سوى مصر بيرون شد تا به قلزم رسيد، آن دهقان باستقبال او آمد بر وى سلام كرده گفت: من مردى از اهل شام هستم و براى تو و يارانت از زكات زمينم حقى بر عهده من است، نزد من فرود آى تا به خدمت تو و يارانت كمر بندم و چهار پايان خود را از علفهاى اينجا بخوران و جزء ماليات من حساب كن. اشتر در خانه وى فرود آمد و او به رفع نيازهاى مالك و يارانش همّت گماشت، و خوراكى را كه با عسل مسموم آغشته بود به نزد مالك برد، و چون مالك از آن بخورد او را در جا كشت. خبر به معاويه رسيد، وى مردم شام را جمع كرد و گفت: مژده باد شما را كه خداى تعالى دعايتان را اجابت نمود، و شر مالك را از شما باز داشت و او را كشت، همگى با شنيدن اين خبر مسرور شده و به هم مژده مى دادند.

چون خبر شهادت اشتر به امير المؤمنين عليه‌السلام رسيد آهى بركشيد و بسيار افسوس خورد و فرمود: آفرين خدا بر مالك كه هر چه داشت از او بود، او اگر از كوه بود البتّه بزرگترين ستون و صخره آن بود، و اگر از سنگ بود همانا سنگ سختى بود، مالكا! راستى كه بخدا سوگند مرگ تو جهانى را ويران ساخت، و مويه كنان بر چون توئى بايد مويه سر دهند. سپس فرمود:

إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، و الحمد للّه ربّ العالمين

«ما همه از خدائيم و به سوى او باز خواهيم گشت، و سپاس ويژه پروردگار جهانيان است»، خداوندا من اين مصيبت بزرگ را به حساب تو مى گذارم كه مرگ او از مصائب روزگار است، خداوند مالك را رحمت كند كه او به عهد خود وفا كرد و پيمان خود را به انجام رساند و به ديدار خدايش شتافت، با اينكه ما با خود عزم كرده ايم كه بر هر مصيبتى پس از مصيبت رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله صبر پيشه سازيم كه راستى آن بزرگترين مصيبت است.

5- عبد الا على بن اعين گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم مى فرمود:

نخستين فرد ما دليل و نمايانگر آخرين فرد ماست، و آخرين فرد ما تصديق كننده نخستين فرد ماست، و طريقه و روش در ميان همه ما يكسان است، خداى متعال هر گاه حكمى كند بمورد اجرا خواهد گذارد.

6- ابو الصّبّاح كنانى از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

هر كس در صبح بهنگام طلوع آفتاب [و در شب بهنگام غروب آن]بگويد: اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شريك له، و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله، و انّ الدّين كما شرع، و الا سلام كما وصف، و القول كما حدث، و الكتاب كما انزل، و انّ اللّه هو الحقّ المبين «گواهى دهم كه معبودى جز اللّه نيست كه تنها است و شريكى ندارد، و گواهى دهم كه محمّد بنده و رسول خدا است، و دين همان گونه است كه او تشريع كرده، و اسلام همان طورى است كه او وصف نموده، و سخن همان گونه است كه او خبر داده، و كتاب همان گونه است كه او فرود آورده، و خداوند حق آشكار است»؛ و محمد و آل محمد را به خير و نيكى ياد كند، و با سلام و درود بر محمد و آل او تحيّت فرستد، خداوند هشت در بهشت را برايش بگشايد و به او گفته شود: از هر درى كه ميخواهى داخل شو. و نابسامانيهاى آن روز از وى محو و نابود گردد.

# مجلس دهم : روز چهارشنبه دوم رجب سال 407

1- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: موسى بن عمران - على نبيّنا و آله و عليه‌السلام - به پيشگاه پروردگار عرض كرد: خداوندا برگزيدگان بندگانت كيانند؟ فرمود: آن كس كه دستى باز و سخاوتمند و قدمى پر بركت و استوار در خيرات دارد، سخن راست گويد، و با وقار و آرامش گام بردارد، چنين كسانى از كوه استوارترند. عرض كرد: خداوندا چه كسى در دار القدس در پيشگاه تو بار نهد؟ فرمود: آنان كه چشم به دنيا ندوخته، و اسرار دينى خود را فاش ‍ نسازند، و در قضاوت رشوه نگيرند، حق در دلشان جايگزين، و راستى بر زبانشان جارى است، اين چنين كسان در دنيا در پوشش من و در آخرت در دار القدس نزد من خواهند بود.

2- ابن عبّاس گويد:

در باره اين آيه شريفه: «هان براستى كه نه ترسى بر دوستان خدا هست و نه محزون و دلتنگ شوند» از امير المؤمنين عليه‌السلام پرسش شد، حضرت فرمود: آنان قومى هستند كه پرستش خود را تنها براى خدا خالص كرده اند، و به باطن دنيا نگريسته اند آنگاه كه مردم به ظاهر آن چشم دوخته اند، و سرانجام آن (نعمتهاى اخروى يا كسب معارف و طاعات) را شناخته اند آنگاه كه خلق به نمودهاى زودگذر آن فريفته شده اند، پس واگذارند آنچه را كه مى دانند بزودى ترك آنان خواهد كرد (مال و اولاد و شهوات پست دنيوى) و نابود و بى اثر ساخته اند آنچه را كه مى دانند و بزودى آنان را نابود خواهد نمود و از ثواب اخروى بازشان خواهد داشت (پيروى شهوات نفسانى و صفات زشت انسانى).

سپس فرمود: اى آنكه خود را به دنيا سرگرم ساخته اى، و براى گرفتن به دام افتاده هاى دنيا مى تازى (يا اينكه براى كسب دنيا در دام شيطان مى افتى) و در ساختن آنچه كه بزودى خراب مى شود كوشائى، آيا به قبور پدرانت كه اجسادشان را پوسانيده، و به گورهاى فرزندان هم نوع خود كه در زير انبوه شن و خاك پنهان شده اند نمى نگرى؟ چه بيمارانى را كه بدست خود پرستارى كردى و به جستجوى دوا و دارويشان شتافتى، از طبيبان معالجه جستى و از دوستان برايشان رضايت طلبيدى با اين همه دردى از آنان نكاستى، و سودى به حالشان نبخشيدى، و دوايت اثرى به حال آنان نداشت.

3- ابو صادق گويد:

از امير المؤمنين عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: دين من همان دين رسول خداست و فخر و شرف نژادى من همان فخر و شرف نژاد رسول خدا است، پس هر كس به دين و نژاد من ناسزا گويد البتّه كه دين و نژاد رسول خدا را ناسزا گفته است.

4- زراره گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: آيا تو را به سخت ترين چيزى كه خداوند بر بندگانش واجب ساخته خبر ندهم؟ عرض كردم: چرا، فرمود:

اينكه با مردم به انصاف رفتار كنى، و به برادر دينى خود كمك رسانى، و نيز ياد كردن خدا در همه حال. توجّه كن كه منظور من از ياد خدا، گفتن سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اكبر نيست هر چند كه اين هم به نوبه خود ذكر است، بلكه منظورم ياد كردن خداست در هر جايى كه بر طاعت يا معصيت خدا روى مى آورى.

5- غياث بن ابراهيم از امام صادق از پدرش از جدّش عليهم‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كند كه فرمود:

سبع المثانى (سوره مباركه حمد كه دو بار خوانده مى شود) به من تعليم داده شده است، و امّت من در عالم طين (عالم ذرّ) براى من تصوير شد تا اينكه به كوچك و بزرگشان چشم انداختم، و در همه آسمانها نظر افكندم و چون خوب نگريستم اى على تو را ديدم، پس براى تو و تمامى شيعيانت كه تا روز قيامت مى آيند آمرزش طلبيدم.

6- شهر بن حوشب گويد:

از ابا امامه باهلى شنيدم مى گفت: بخدا بزرگى و شكوه مقام معاويه مرا از گفتن حقّ در باره علىّ عليه‌السلام باز نمى دارد، و از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم مى فرمود: على از همه شما برتر است، و داناترين شما در دين، و بيناترين شما به سنّت من است، و از همه شما بيشتر و بهتر آنچنان كه سزاوار است كتاب خدا را قرائت مى كند، بار خدايا من على را دوست دارم تو نيز دوستش بدار، بار خدايا من على را دوست دارم تو نيز دوستش بدار. 7- سعيد بن مسيب گويد:

چون پيامبر : رحلت نمود شهر مكّه از اين خبر ناگوار به لرزه افتاد، ابو قحافه (پدر ابو بكر) گفت: چه خبر است؟ گفتند: رسول خدا وفات يافته است. گفت: چه كسى زمام امور را بدست گرفته؟ گفتند: پسر تو، گفت: آيا بنى عبد شمس و بنى مغيره (دو تيره از عرب) بدين امر راضى شدند؟ گفتند: آرى، گفت: براى آنچه خدا بخشيده جلوگيرى نيست، و نسبت به آنچه خدا بازداشته بخشيده اى نباشد، چه عجيب است اين امر، شما (بنى - عبد شمس و بنى مغيره) در امر نبوّت (كه حقّ بود با پيامبر) به نزاع برخاستيد، و در امر خلافت (كه بنا حقّ غصب شده) با مسالمت عمل كرديد و آن را پذيرفتند!. البتّه كه اين از مشكلات روزگار است كه گزيرى از آن نيست.

8- محفوظ بن عبيد اللّه از پير مردى از اهل حضرموت از محمّد ابن حنفيّه - عليه الرحمة - روايت كند كه گفت:

همين طور كه امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام به دور خانه كعبه طواف مى كرد به مردى برخورد كه چنگ به پرده كعبه آويخته و مى گفت: «اى آنكه هيچ صوتى تو را از صوت ديگر باز ندارد، اى آنكه حاجتمندانت تو را به اشتباه نيندازند (و حاجت آنان بر تو اشتباه نشود)، اى آنكه اصرار نيازمندان در سؤ ال تو را ملول نسازد، خنكى عفو و شيرينى رحمت خود را به من بچشان». امير المؤمنين عليه‌السلام به او فرمود: اين دعاى توست؟

پاسخ داد: مگر شنيدى؟ فرمود: آرى، گفت: در پايان هر نمازى اين دعا را بخوان، بخدا سوگند هيچ مؤمنى اين دعا را در پايان نمازش نخواند جز اينكه خداوند گناهان او را بيامرزد هر چند به شمار ستارگان آسمان و قطرات باران، و به تعداد ريگ ريگزارها و ذرّه هاى خاك زمين باشد. امير المؤمنين عليه‌السلام به او فرمود: علم آن نزد من است: به خداوند وسعت دهنده و كريم است. آن مرد كه حضرت خضر عليه‌السلام بود گفت: به خدا سوگند راست گفتى اى امير مؤمنان، «و بر فراز مرتبه هر صاحب دانشى داناى ديگرى هست».

# مجلس يازدهم : 7 رجب 407

1- حبّه عرنى گويد:

از امير المؤمنين عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: من از دو چيز بر شما نگرانم: آرزوى دراز و پيروى خواهش دل. اما آرزوى دراز آخرت را از ياد انسان مى برد، و پيروى از دلخواه خود جلوگير از حقّ است. راستى كه دنيا پشت كرده و مى رود، و آخرت رو كرده و مى آيد، و هر كدام را فرزندانى است، پس از فرزندان آخرت باشيد نه از فرزندان دنيا، كه امروز روز عمل است نه پاداش، و فردا روز پاداش است نه عمل.

2- داود بن فرقد گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: از جمله چيزهائى كه خداوند در مناجات موسى بن عمران عليه‌السلام باو فرمود اينكه: اى موسى من بنده اى را نزد خودم محبوب تر از بنده مؤمنم نيافريدم، راستى كه من او را به آنچه كه خير اوست گرفتار مى سازم، و آنچه را دوست مى دارم به نفع او از وى باز مى گيرم، و من ب آنچه كه صلاح بنده ام در آن است داناترم، پس بايد بر بلاى من صبر كند، و نعمت هايم را سپاس گزارد، و به قضا و قدر من راضى باشد تا نام او را در زمره صدّيقين نزد خودم بنگارم، البته اين بهنگامى است كه به خرسندى من عمل كند و از فرمان من اطاعت نمايد.

3- عروة بن عبد اللّه بن قشير جعفى گويد:

بر فاطمه دختر علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام وارد شدم و او پيرزنى كهنسال بود، و گردنبندى به گردن، و دو دستبند در دست داشت، وى گفت: (زينت كردن من بدان جهت است كه) براى زنان ناخوشايند است كه خود را شبيه مردان سازند، سپس گفت: اسماء بنت عميس به من خبر داد كه: خداوند به پيامبرش محمّد : وحى فرستاد و آن وحى وجود حضرت را فرا پوشاند، و علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام با لباس خود آن حضرت را پوشاند و همين طور بود تا آفتاب غروب كرد، چون حالش بجا آمد فرمود: على! نماز عصر را نخوانده اى؟ عرض كرد: نه يا رسول اللّه، من سرگرم كار شما بودم و از نماز ماندم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كرد: پروردگارا آفتاب را بر على بن ابى طالب بازگردان. در آن وقت آفتاب غروب كرده بود، پس بازگشت به حدّى كه نور آن به اطاق من و نصف مسجد رسيد.

4- ابو حمزه ثمالى از امام باقر از پدرش از جدّ بزرگوارش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

همانا خداوند با خشم فاطمه به خشم آيد و با خشنودى وى خشنود گردد.

5- عروة بن زبير گويد:

چون مردم با ابى بكر بيعت كردند فاطمه دختر پيامبر اكرم : بيرون شد و در چهار چوب در خانه خود ايستاد و فرمود: من هرگز مثل چنين روزى نديدم، اين مردم ببد وضعى در اينجا حاضر شدند، پيكر پيامبر خود : را در ميان ما رها ساخته و امر خلافت را بدون (حضور و دخالت) ما در انحصار خود قرار دادند.

6- محمّد بن مسلم از امام باقر عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

آگاه باشيد در نزد هيچ يك از مردم حقّ و مطلب درستى نيست مگر آنكه آن چيزى باشد كه از ما اهل بيت فرا گرفته اند، و هيچ يك از مردم به حقّ و عدالت قضاوت و حكم نكند جز اينكه كليد و در و آغاز و راه اصلى آن قضاوت امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام است، پس هر گاه كه امور بر آنان مشتبه شود و خطا كنند خطا از جانب خودشان است، و چون به حقّ رسند و درست قضاوت كنند آن درستى از جانب علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام مى باشد.

7- شعبى گويد:

چون شدّاد بن اوس بر معاويه وارد شد، معاويه او را گرامى داشت، و بخوبى از وى پذيرائى بعمل آورد، و او را نسبت به خطائى كه از او سر زده بود سرزنش نكرد و بروى او نياورد، و وعده هاى خوشى به او داد و نسبت ب آنها ترغيبش نمود. پس از آن روزى در يك مجمع عمومى معاويه او را احضار كرد و به وى گفت: شدّاد! در ميان مردم برخيز و على را ياد كن و از او عيب جوئى نما، تا به قصد و نيّت تو در دوستى خودم پى ببرم. شدّاد گفت: مرا از اين عمل معاف دار، زيرا كه على به پروردگارش ملحق شده و به پاداش كردار خود رسيده، و تو نيز از گرفتارى او آسوده گشته اى، و با اين بخشش هاى بى حسابت كارها به فرمان تو آمده است، بنا بر اين آنچه را كه شايسته مقام حلم تو نيست از مردم مخواه. معاويه گفت: يا اينكه به آنچه فرمانت دادم بپاخيز و گر نه در باره تو ترديد نموده و بدبين خواهم شد. شدّاد برخاست و گفت: سپاس خدائى راست كه طاعت خود را بر بندگانش ‍ واجب نمود، و در نزد پرهيزكاران رضاى خويش را بر رضاى ديگر مخلوقاتش مقدّم داشت، بر همين رويّه پيشينيان گذشتند، و آيندگان نيز بر همين منوال خواهند گذشت. اى مردم همانا آخرت وعده راستى است كه پادشاهى توانا در آن حكم مى نمايد، و دنيا چيز حاضرى است كه نيكوكار و زشت كردار از آن برخوردارند، و راستى آن كس كه مى شنود و فرمان خدا مى برد حجّتى بر او نيست و آن كس كه مى شنود و مخالفت مى ورزد حجّتى برايش نيست، و هر گاه خداوند خير بندگانش را بخواهد صالحان آنان را بر آنان حكومت دهد، و فقيهانشان را مقام قضاوت بخشد، و ثروت را در اختيار سخاوتمندانشان نهد، و هر گاه بدى آنان را بخواهد سفيهان و بى خردان آنان را برايشان حكومت دهد، جاهلانشان را مقام قضاوت بخشد، و ثروت را در اختيار بخيلانشان نهد. و همانا از نشانه هاى صالح بودن واليان اين است كه نزديكان و همنشينان آنها افراد صالح باشند. اى معاويه آن كس كه تو را به تذكّر به حق به خشم آورده ناصح و خيرخواه توست، و آن كس كه تو را با باطل خرسند ساخته به تو نيرنگ زده است.

و البتّه كه من تو را با آنچه گفتم خيرخواهى نمودم و هرگز با خلاف آن به تو نيرنگ نخواهم زد. معاويه گفت: شدّاد بنشين، شدّاد نشست، معاويه گفت: دستور داده ام مالى به تو بدهند كه نياز تو را برطرف سازد، مگر من از آن سخاوتمندان نيستم كه خداوند به خاطر صلاح آفريدگانش مال را در اختيار آنها قرار داده است؟! شدّاد گفت: اگر ثروتى كه در اختيار دارى مال خود تو است و حقّ مسلمين نيست و از ترس اينكه پراكنده نشود جمعش كرده اى و از راه حلال بدست آورده و در راه حلال نيز انفاق نموده اى بسيار خوب، و اگر ثروتى است كه مسلمانان با تو در آن شريك اند امّا تو آن را از ايشان پوشيده داشته و براى خود تصرّف كرده، و به طور اسراف انفاق كرده اى، بدان آن خدائى كه نامش بس عزيز است فرموده:

«تبذيركاران برادران و همدستان شياطين اند» معاويه گفت: شدّاد! بگمانم ديوانه شده اى! (سپس به ديوانيان گفت:) آنچه برايش مقرّر داشته ايم باو بدهيد تا به نزد اهلش برود پيش از آنكه بيماريش بر وى غلبه كند. شدّاد برخاست و مى گفت: آن كس كه توسط هواى نفسش عقل خود را از دست داده شخص ديگرى غير از من است، و رفت و از معاويه چيزى نگرفت.

8- ابو عبيده حذّاء از امام باقر عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

در كتاب امير المؤمنين عليه‌السلام آمده: سه خصلت است كه دارنده آن نميرد تا آنكه وبال آن ها را ببيند: ستم، و قطع رابطه با خويشاوندان، و سوگند دروغ. و همانا طاعتى كه پاداش و اجرش زودتر رسد پيوند با خويشان است، و راستى چه بسا مردمى كه از حق روگردانند و چون پيوند خويشاوندى خود را با هم حفظ مى كنند اموالشان رشد كرده و ثروتمند گردند. و همانا سوگند دروغ و قطع رابطه با خويشاوندان آبادى ها را از اهل و خانمان تهى سازد.

# مجلس دوازدهم : شنبه 12 رجب 407

1- داود بن سليمان غازى از حضرت رضا از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام از رسول خدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم چنين روايت كند كه فرمود:

برترين اعمال، ايمانى است كه شكّى در آن نباشد، و جنگ و جهادى كه خيانت در غنيمت آن راه نيابد، و حجّى كه پسنديده و مقبول باشد. نخستين كسى كه داخل بهشت شود بنده زر خريدى است كه عبادت پروردگارش را به نيكى بانجام رساند و خيرخواه صاحب خود باشد، و مرد پاكدامنى كه عفّت خويش نگه دارد، و عبادت بسيار كند.

2- حديد بن حكيم ازدى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: پرهيزكارى پيشه كنيد و دين خودتان را با ورع و پاكدامنى نگهداريد، و با تقيّه و بى نيازى جستن بوسيله پيوند با خدا عزّ و جلّ از حاجتمندى به پيش صاحب منصبان دنيا آن را قوّت بخشيد، و بدانيد كه هر كس براى صاحب منصبى يا براى كسى كه در دين با او مخالف است فروتنى كند و بدين سبب طالب چيزى از دنياى وى باشد خداوند نام او را از دفتر روزگار محو سازد و به گمناميش سپارد، و بكيفر اين كارش او را دشمن دارد، و او را به آن شخص واگذار نمايد، پس اگر چنين شخصى بر چيزى از دنياى وى دست يابد و چيزى از او بدستش برسد خداوند بركت را از آن بكند و بر انفاقى كه از آن مال در حج و بنده آزاد كردن و ساير نيكيها مى كند پاداشش ندهد.

3- اصبغ بن نباته (ره) گويد:

در بصره مردى خدمت امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام آمد عرضكرد: اى امير مؤمنان با اين مردمى كه مى جنگيم دعوتمان يكى و پيامبرمان يكى و نمازمان يكى و حجّمان يكى است، پس نام آنها را چه بگذاريم؟ فرمود: به همان نامى كه خداوند در كتاب خود ناميده است، مگر نشنيده اى كه مى فرمايد: «اين پيامبران بعضى از آنان را بر بعضى ديگر برترى داديم، بعضى از آنان با خدا سخن گفت: و درجات پاره اى را بالا برده، و به عيسى بن مريم دلائل روشن داديم و او را به روح القدس تأ ييد نموديم، و اگر خدا مى خواست آنان پس از وى بعد از آنكه دلائل روشن برايشان آمد مقاتله نمى كردند و لكن اختلاف كردند، پس پاره اى از آنان ايمان آوردند و پاره اى كفر ورزيدند». پس چون اختلاف ميان ما افتاد ما به خدا و دين او و پيامبر : و كتاب و حقّ سزاوارتريم، پس ما مؤمنانيم و آنان كافران، خدا جنگ با آنان را از ما خواسته است، و ما هم به خواست و فرمان و اراده خدا با ايشان بجنگ برخاستيم.

4- عبد اللّه بن عبّاس - رضى اللّه عنه - گويد:

چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وفات يافت كار غسل او را امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام بدست گرفت و عبّاس و پسرش: فضل نيز با آن حضرت بودند، چون على عليه‌السلام از غسل پيامبر : فراغت يافت كفن از چهره مبارك حضرتش كنار زد و گفت: «پدر و مادرم فدايت، پاكيزه زيستى و پاكيزه بدرود حيات گفتى، با مرگ تو چيزى از ما بريده شد كه با مرگ هيچ يك از انبياء گذشته بريده نشده و آن نبوّت و اخبار آسمانى است، مصيبت تو از طرفى به اندازه اى بزرگ است كه با اين مصيبت ويژه ات تسلّى بخش ‍ مصيبت هر كس ديگرى هستى، و از طرفى نيز بر تمامى مردم سايه افكنده است به طورى كه همه در اين غم شريك اند، و اگر به صبر و پايدارى فرمان نداده و از بى تابى و ناشكيبائى نهى نفرموده بودى هر آينه اشك ديده مان را در اين راه با گريه فراوان مى خشكانديم [ و لكن آنچه كه هميشه بر دل ما بماند غم و غصّه اى است كه دست بدست هم داده اند و آن درد و مرض هر دو درد مرگ اند، و البتّه اين غم و غصّه در راه مصيبت تو بسى اندك است] پدر و مادرم فدايت ما را به نزد خدايت ياد آر و ما را وجهه همّت خود دار. » سپس خود را به روى بدن آن حضرت انداخت و صورتش را بوسيد و كفن را به رويش كشيد.

5- قيس غلام علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام گويد:

در صفّين امير المؤمنين على عليه‌السلام نزديك كوه ايستاده بود كه هنگام نماز مغرب رسيد، حضرت به مكان دورى رفت و اذان گفت، چون از گفتن اذان فارغ شد مردى با سر و روى سپيد به سوى كوه روى آورد و گفت: «سلام و رحمت و بركات خداوند بر تو باد، آفرين بر وصىّ خاتم پيامبران و پيشواى سپيد رويان، و گرامى مرد بى آزار، و فاضل و رستگارى كه به پاداش ‍ راستگويان فائز آمده، و سيّد اوصياء. امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: سلام بر تو حالت چطور است؟ عرض كرد: خوب است، من منتظر روح القدس هستم، و من كسى را كه امتحان و گرفتاريش در راه خداى عزّ و جلّ بيشتر و پاداشش نكوتر و مقام و منزلتش نزد خدا بالاتر از تو باشد سراغ ندارم. برادرم! بر اين همه گرفتاريها صبر كن تا به ديدار دوست بشتابى، همانا ياران خود از بنى اسرائيل را ديدم كه با چه مصائبى در گذشته رو برو بودند، با ارّه دو نيمشان مى كردند، و بچهار ميخ مى كشيدند- و با دست خود بسوى شاميان اشاره كرد و گفت:- و اگر اين چهره هاى بدبخت و زشت مى دانستند آن عذاب و عاقبت شومى را كه در جنگ با تو در انتظار آنهاست هر آينه در اين كار كوتاه مى آمدند، - و اشاره اى به عراقيان كرد و گفت:- و اگر اين چهره هاى سفيد و نورانى مى دانستند آن پاداشى را كه در طاعت تو برايشان آماده گشته هر آينه دوست مى داشتند كه با قيچى ريز ريز شوند، درود و رحمت و بركات خداوند بر تو باد». سپس از جايى كه بود غايب شد.

عمّار بن ياسر و ابو الهيثم بن تيّهان و ابو ايّوب انصارى و عبادة بن صامت و خزيمة بن ثابت و هاشم مرقال در ميان جمعى از شيعيان امير المؤمنين عليه‌السلام كه همگى سخن آن مرد را شنيده بودند برخاستند و گفتند: اى امير مؤمنان اين مرد كيست؟ حضرت فرمود: او شمعون وصىّ عيسى عليه‌السلام است، خداوند او را برانگيخته تا مرا در جنگ بر دشمنانش صبر و دلدارى دهد، عرض كردند: پدر و مادرمان فدايت بخدا سوگند ما به همان صورت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را يارى داديم تو را يارى خواهيم داد، و هيچ يك از مهاجرين و انصار جز آن كس كه شقى و بدبخت است از تو سر پيچى نكند. در اينجا امير المؤمنين عليه‌السلام سخن نيكى ب آنان فرمود و از آنان تشكّر نمود. 6- كعب الحبر گويد:

عبد اللّه بن سلام پيش از آنكه مسلمان شود حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شرفياب شد و عرض كرد: اى رسول خدا، على در ميان شما چه نام دارد؟ پيامبر : فرمود: على نزد ما صدّيق اكبر (بزرگ راستگو) نام دارد:

عبد اللّه گفت: گواهى مى دهم كه معبودى جز اللّه نيست و محمّد رسول خداست، همانا ما در تورات يافته ايم: محمّد پيامبر رحمت است، و على برپا دارنده حجّت و دليل خداست.

7- عيسى بن عمرو گويد:

ذو الرّمه شاعر قائل به اختيار بود و اينكه انسان در افعالش مجبور نيست، و رؤ بة بن العجّاج قائل به جبر بود. روزى از روزها نزد بلال بن ابى برده كه والى بصره بود با هم برخورد كردند، بلال اختلاف عقيدتى آن دو را مى دانست لذا آن دو نفر را بر مناظره تحريك كرد. رؤ به گفت: بخدا سوگند هيچ پرنده اى آشيانه اى براى سكونت و تخم گذارى نمى سازد، و هيچ درنده اى كمينى در زمين براى صيد خود نكند جز به قضا و قدر خداوند. ذو الرّمة گفت: بخدا سوگند كه خداوند به هيچ گرگى اجازه نداده كه حيوان شيرده گروهى فقير و مستمند را بربايد (و آنان را تهيدست بگذارد).

رؤ به گفت: آيا بخواست خود آن را ربوده يا بخواست خدا؟ ذو الرّمة گفت:

خواست و اراده خودش، رؤ به گفت: بخدا سوگند كه اين دروغ بستن بر گرگ است! ذو الرّمه گفت: بخدا سوگند دروغ بستن بر گرگ آسان تر است از دروغ بستن بر خداى گرگ.

(شيخ مفيد گويد) ابو الحسن علىّ بن مالك نحوى بدنبال اين خبر اين شعر را از محمود ورّاق برايم خواند:

«اى ملامت گر من از روى جهل گناه نكرده ام، و نه از روى اين اعتقاد كه گناه، كار ديگريست نه كار من. و گناهى كه از من سر زده نه از روى جرأ ت و جسارت بر خدا بوده و نيز نه آن بوده كه عقل من بر جهلم چيره نباشد هرگز بلكه از حسن ظنّم به بخشش آن كسى است كه كارهاى نيك و زيبا و بخشش ها تنها از آن اوست پس اگر گمانى كه بدو برده ام راست آيد البتّه در فضل و بخشش او گمان از چون منى راست نيايد (چه با اعمال زشت جاى حسن ظنّ نيست) و اگر عذابى از جانب او به من برسد، اين از انصاف و عدلى است كه در حكم وجود داشته و بمن رسيده است».

8- عيسى بن عّمرو گويد:

مردى از ابى عمر و بن العلاء حاجتى خواست و ابى عمرو به وى وعده داد كه حاجتش را برآورد، امّا انجام آن براى ابى عمرو ميسور نگشت، پس از چندى آن مرد او را ديد و گفت: اى ابا عمرو بمن وعده اى دادى و عمل نكردى! ابو عمرو گفت: كدام يك ما به غم سزاوارتريم، من يا تو؟

آن مرد گفت: من. ابو عمرو گفت: خير، بلكه بخدا سوگند من به اندوه سزاوارترم، آن مرد گفت: چگونه؟ گفت: من به تو وعده دادم در نتيجه تو با دلخوشى بانجام وعده بخانه بازگشتى، و من با همّ و غم بانجام رساندن آن، تو شبت را با سرور و شادى بسر بردى، و من شبم را در فكر و اندوه سپرى ساختم، سپس قضا و قدر از انجام تصميم مانع شد، در نتيجه تو مرا با حالت ذلّت و ديده خوارى ديدار كردى، و من تو را با خجالت و شرمندگى.

9- جعابى با سند خود از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از امير المؤمنين عليهم‌السلام روايت كرده كه فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به من فرمود: يا على اين دين با شما شروع شده و بدست شما پايان پذيرد، صبر را پيشه سازيد كه سرانجام امور از آن پرهيزكاران است، شما حزب خدائيد و دشمنانتان حزب شيطان، خوشا به حال آن كس كه از شما فرمان برد، و واى بر آن كس كه شما را نافرمانى كند، شما حجّت و دليل خدا بر آفريدگانش و دستاويز محكم خدائيد، هر كس به آن دستاويز چنگ زند هدايت يافته، و آن كس كه آن را رها سازد گمراه گردد. من از خداوند بهشت را برايتان درخواست ميكنم، هيچ كس به طاعت خدا از شما پيشى نگيرد كه شما از همه به طاعت خداوند سزاوارتريد.

10- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام زين العابدين عليه‌السلام مى فرمود: پسر آدم! تو پيوسته در خوبى بسر برى تا آنگاه كه اندرز دهنده خويشتن بوده، و در فكر

حسابرسى اعمال خودت باشى، و تا آنگاه كه ترس از خدا بمنزله لباس زير و اندوه در امور اخروى بمنزله لباس روى تو باشد (پيوسته در باطن خود از خدا در هراس و در ظاهر خود اندوهگين باشى). همانا تو خواهى مرد و سپس برانگيخته خواهى شد، و در حضور پروردگار با عزّت و جلال بازداشت مى شوى [پس پاسخى آماده كن]

# مجلس سيزدهم : شنبه 19 رجب 407

1- داود بن سليمان غازى از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليهم‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كند كه فرمود:

از سه چيز بر امّت خود بيم دارم: گمراهى پس از شناخت، و آشوبهاى گمراهى آفرين، و شهوت فرج و شكم.

2- ابو هريره گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ماه رمضان ماه پر بركتى است كه خداوند روزه آن را واجب نموده است. درهاى بهشت در اين ماه گشوده است، و شياطين در غل و زنجير بسته اند، شبى در اين ماه وجود دارد كه از هزار ماه بهتر و برتر است، هر كس از فيض آن محروم بماند براستى محروم واقعى اوست - و اين سخن را سه بار تكرار فرمود-.

3- سليمان بن جعفر جعفرى گويد:

شنيدم ابو الحسن (امام رضا يا امام هادى) عليه‌السلام به پدرم مى فرمود: چگونه است كه تو را نزد عبد الرّحمن بن يعقوب ديدم؟ عرض كرد: او دائى من است، حضرت به او فرمود: آن مرد در باره خدا سخنى بس گزاف و هول انگيز گويد. او خدا را (به صورت اجسام و اوصاف آن) وصف مى كند و حال آنكه خداوند به وصف نيايد، پس يا با او همنشين شو و ما را رها كن و يا با ما همنشين باش و او را ترك كن. عرض كرد: او هر چه بخواهد بگويد چه زيانى بحال من دارد چنانچه من قائل بگفتار او نشوم؟ حضرت فرمود:

آيا نمى ترسى كه عذابى بر او فرود آيد و شما را جملگى فرا گيرد؟ آيا داستان آن كسى را كه از اصحاب موسى عليه‌السلام بود و پدرش از ياران فرعون نشنيده اى، كه چون لشكر فرعون (كنار دريا) به موسى عليه‌السلام رسيد آن مرد از موسى جدا شد تا پدر خود را پند دهد، موسى از كنار او گذشت و پدرش ‍ همچنان با او در ستيز بود تا با هم بكنار دريا رسيدند و هر دو غرق شدند. اين خبر به موسى عليه‌السلام رسيد، موسى حال او را از جبرئيل جويا شد، پاسخ داد: او غرق شد- خدايش رحمت كند- در حالى كه عقيده پدرش را نداشت امّا چون عذاب فرود آيد از كسى كه به گنهكار (بهر منظور) نزديك شده دفاعى نشود.

4- ابان بن تغلب گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از جانب گروهى از طايفه قريش ‍ اين خبر رسيد كه گفته اند: محمّد چنين پنداشته كه امر حكومت را در ميان خاندان خود محكم و پابرجا ساخته است؟! چون او بميرد آن را از چنگ آنان بيرون خواهيم آورد، و بدست غير آنان خواهيم سپرد. پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بيرون شده در محلى كه آنجا گرد آمده بودند ايستاد و فرمود: اى گروه قريش چگونه خواهيد بود آنگاه كه پس از من كافر شويد، سپس مرا در ميان لشكرى از يارانم ببينيد كه شمشير برويتان كشيده، گردنهاى شما را با شمشير مى زنم؟ جبرئيل عليه‌السلام فرود آمد و گفت: اى محمّد پروردگارت سلام مى رساند و مى فرمايد: بگو: ان شاء اللّه (من) يا علىّ بن ابى طالب (اين كار را بكنيم) و رسول، خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ان شاء اللّه، يا اينكه علىّ بن ابى طالب اين كار را بعهده مى گيرد.

5- يعلى بن مرّه گويد:

شنيدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام مى فرمود: اى على تو صاحب اختيار و سرپرست مردم پس از من خواهى بود، هر كس از تو فرمان برد مرا فرمان برده، و هر كس از تو نافرمانى كند مرا نافرمانى كرده است.

6- ابو الهيثم بن تيّهان انصارى گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خدا عزّ و جلّ ارواح را دو هزار سال پيش از اجساد آفريد، و آنها را به عرش آويخت، و ب آنان فرمان داد تا بر من سلام و درود فرستاده و از من فرمان برند، نخستين كسى كه از مردان بر من سلام كرد و از من اطاعت نمود روح علىّ بن ابى طالب [ع]بود.

7- حبيب بن ابى ثابت گويد:

چون آن گروه (معين شده كه شش نفر بودند) براى شوراى تعيين خليفه پس از عمر در خانه گرد آمدند مقداد بن اسود كندى - رحمه‌الله - آمد و گفت: مرا نيز با خود شركت دهيد كه من براى رضاى خدا نصيحتى داشته و خيرى برايتان در نظر دارم، آنان نپذيرفتند، گفت: لا اقل سرم را در خانه داخل كنيد و سخنى از من بشنويد، اين را نيز نپذيرفتند، گفت:

حال كه نمى پذيريد پس با مردى كه در جنگ بدر حضور نداشته، و در بيعت رضوان شركت نكرده، و در جنگ احد- آن روز كه دو گروه مسلمين و مشركين با هم روبرو شدند- فرار نمود، بيعت نكنيد.

عثمان گفت: هان به خدا سوگند اگر زمام حكومت را بدست گيرم تو را به صاحب اوّلت بر مى گردانم. چون مرگ مقداد فرا رسيد گفت: به عثمان خبر دهيد كه من به صاحب اوّل و آخرم باز گشتم. چون خبر مرگ وى به عثمان رسيد (و خاطرش از او آسوده شد رسم سياست و سياست بازان بجاى آورد) آمد تا بر سر قبرش ايستاد و گفت: خدا تو را رحمت كند خوب بودى هر چند كه... و ثناى خوبى بر وى فرستاد. زبير به او گفت:

تو را آنچنان مى شناسم كه پس از مرگ بر من مى گريى، اما در حال حياتم زاد و توشه اى را به من نمى دهى!» عثمان گفت: زبير! اين چه حرف است كه مى زنى؟ تو گمان مى كنى كه من دوست دارم مردى اين چنين از اصحاب محمد عليه‌السلام بميرد در حالى كه بر من خشمناك باشد؟!

8- مرازم از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

چه مى شود گروههائى از امّت مرا كه چون نام ابراهيم و آل ابراهيم عليه‌السلام نزد آنان برده شود دلهايشان شاد و چهره هايشان از سرور روشن مى شود، ولى همين كه نام من و اهل بيتم برده مى شود دلهايشان بيزار و رميده، و چهره هايشان درهم و گرفته مى گردد؟! به آن كس كه مرا بحق به پيامبرى برانگيخته سوگند اگر مردى با عمل هفتاد پيامبر خدا را ديدار كند و ولايت اولى الامر از ما اهل بيت را نداشته باشد خداوند هيچ توبه و فديه و كار نيكى را از وى نخواهد پذيرفت.

9- جعفر بن زياد احمر گويد:

زيد بن علىّ بن الحسين عليهما‌السلام اين آيه را خواند: «و امّا آن ديوار از آن دو پسر بچّه يتيمى بود كه در شهر سكونت داشتند، و در زير آن گنجى براى آنها پنهان؛ و پدرشان آدم صالحى بود، پس خداى تو خواست كه آنان بحد رشد و بلوغ برسند و گنجشان را بيرون آورند» و سپس گفت: خداوند آن دو كودك را به خاطر نيكى پدرشان در تحت مراقبت خود گرفت، پس ‍ چه كس از ما سزاوارتر است كه حفاظت خوبى از وى شود؟

زيرا كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله جدّ ماست، و دخترش سرور زنان بهشتى مادر ماست، و نخستين كسى كه به خدا ايمان آورد و او را به يگانگى خواند و نماز گزارد پدر ماست (بنا بر اين خدا حافظ ماست و ما از دشمن نمى هراسيم و بمبارزه خود ادامه مى دهيم).

10- اصمعى گويد:

از يك عرب بيابانى شنيدم كه يادى از سلطنت و سلاطين نمود و گفت: همانا كه هر چند آنان در دنيا با ظلم و ستم كردن عزيز شدند، ولى در آخرت با عدالتى كه در حق آنان روا شود خوار و ذليل خواهند گشت، به اندكى از بسيار و ناچيزى از فراوان خرسند شدند، و براستى در آن وقتى كه پشيمانى هيچ سودى ندهد با تهيدستى روبرو خواهند بود.

شيخ مفيد گويد: و استادم ابو الحسن علىّ بن مالك نحوى، شعرى از ابى العتاهيه برايم خواند:

منزّه است خدائى كه صاحب ملكوت است كه چه شبى است كه آن شب كه به صبح قيامت آبستن است! اگر كسى آن صورتى را كه در معاد خواهد داشت در نظر خود مجسّم كند (از اندوه و نگرانى) چشم بر هم نتواند نهاد، پروردگار خلائق فنا و نابودى را براى آفريدگان مسلّم داشته، و مردم بر دو دسته اند: گروهى پيش افتاده و درگذشته اند، و گروهى ديگر بازمانده و سپس بسوى رفتگان خواهند شتافت.

# مجلس چهاردهم : شنبه 26 رجب 407

1- محمد بن عبد اللّه علوى زيدى از حضرت رضا از پدرش از اجدادش از امير المؤمنين عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

هر كس يك عمل واجبى (مثل نماز) بجا آورد، در نزد خداوند دعائى قابل استجابت دارد.

2- جابر گويد:

امير المؤمنين عليه‌السلام شنيد كه مردى به قنبر دشنام مى داد و قنبر نيز مى خواست باو جواب گويد، حضرت او را صدا زد: آى قنبر! آهسته، ناسزا گوى خود را در زبونى رها كن تا خداى رحمان را خشنود سازى، و شيطان را به خشم آوردى، و دشمنت را كيفر و شكنجه دهى. سوگند به آن كس كه دانه را شكافت و جانداران را بيافريد شخص با ايمان خداى خويش را به چيزى مانند حلم و بردبارى خرسند نسازد، و شيطان را به چيزى مثل سكوت و خموشى بخشم نياورد، و هيچ احمق و نادانى به عكس العمل مانند سكوت در مقابل او كيفر و شكنجه نگردد.

3- حسن بن ابى الحسن بصرى گويد:

چون امير المؤمنين عليه‌السلام بشهر ما بصره وارد شد گذارش بر من افتاد و من وضو مى ساختم، فرمود: اى جوان نيكو وضو بساز تا خدا به تو نيكوئى كند. سپس از نزد من گذشت، بدنبال او روان شدم، حضرت بجانب من رو كرد و بمن نگريست و فرمود: اى جوان حاجتى دارى؟ عرض كردم: آرى، بمن سخنى بياموز كه خداوند مرا بدان سود بخشد.

فرمود: اى جوان هر كس با خدا به صداقت و راستى رفتار كند نجات يابد، و هر كس بر دين خود بهراسد از هلاكت سالم بماند، و هر كس در دنيا به زهد گرايد ديده اش ب آنچه از پاداشهاى خدا- عزّ و جلّ- مى بيند روشن گردد.

اى جوان آيا بيشتر برايت نگويم؟ عرض كردم: چرا اى امير مؤمنان.

فرمود: سه خصلت است كه در هر كس باشد دنيا و آخرت برايش صاف و سالم بماند: آن كس كه بكار نيك فرمان دهد و خودش نيز بدان گردن نهد، و از كار زشت باز دارد و خودش نيز از آن دست كشد، و بر حدود و دستورات خداوند محافظت و مواظبت نمايد.

اى جوان آيا دلشاد مى شوى از اينكه روز قيامت در حالى بديدار خدا شتابى كه از تو خرسند باشد؟ عرض كردم: آرى اى امير مؤمنان. فرمود: نسبت بدنيا زاهد و بى ميل باش، و نسبت ب آخرت راغب و مايل، و در تمام كارهاى خود از راستى جدا مشو كه خداوند تو و تمام بندگانش را از راه راستى بعبادت فرا خوانده است.

سپس آن حضرت براه افتاد تا ببازار بصره وارد شد، نگاهى بمردم انداخت و ديد كه گرم داد و ستداند، و پس بسختى گريست و آنگاه فرمود: اى بندگان دنيا و كارگزاران دنيا داران، حال كه شما در روز پيوسته سوگند مى خوريد، و در شب به بسترهاى خود مى آرميد، و طبعا در خلال اين حالات از آخرت غافليد، پس كسى بجمع آورى زاد و توشه برخاسته، و در امر معاد انديشه مى كنيد؟! مردى گفت: اى امير مؤمنان ما ناگزيريم از بدست آوردن روزى، پس چه كنيم؟ امير مؤمنان عليه‌السلام فرمود: همانا تحصيل معاش از راه حلال آدمى را از كار آخرت باز نمى دارد، و اگر گوئى: ما ناچاريم احتكار كنيم، عذرت پذيرفته نيست. آن مرد گريه كنان براه افتاد. امير المؤمنين عليه‌السلام باو فرمود: رو بمن آى تا شرح بيشترى گويم. آن مرد بازگشت، حضرت فرمود: بنده خدا! بدان كه هر كس در دنيا براى آخرت كار كند ناگزير پاداش عملش ‍ بتمام و كمال باو داده شود، و هر كس بامور دينى بجهت دستيابى بدنيا عمل كند اجر و پاداش وى در آخرت آتش دوزخ خواهد بود.

سپس امير المؤمنين عليه‌السلام اين آيات را تلاوت نمود: «امّا آن كس كه سركشى كند و زندگانى دنيا را ترجيح دهد پس همانا دوزخ جايگاه اوست».

4- مالك بن ضمره گويد:

از امير المؤمنين على عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

آگاه باشيد كه شما در معرض لعن و دروغگو شمردن من قرار خواهيد گرفت (شما را در شرايطى قرار ميدهند كه اقدام به لعن و دروغزن خواندن من كنيد)، پس هر كس مرا از روى كراهت و عدم رضايت قلبى لعن كند و خداوند ناراضى بودن او را بدين كار از دلش بداند من و او با هم بر محمّد : وارد مى شويم، و هر كس زبانش را نگه دارد و مرا لعن نكند، باندازه زمان پرتاب يك تير يا يك چشم بهم زدن از من زودتر به ملاقات آن حضرت برود، و هر كس با رضايت و خوشحالى مرا لعن كند حجابى ميان او و (عذاب) خداوند (يا حجّتى ميان او و خداوند) نخواهد بود، و حجّت و دليلى به پيشگاه محمّد : ندارد.

هان بدانيد كه محمّد : روزى دست مرا گرفت و فرمود: هر كس با اين پنج (انگشت) بيعت كند، و در حالى كه تو را دوست مى داشته بميرد حقّا بعهد و به تكليف خود عمل نموده، و هر كس در حالى كه تو را دشمن ميدارد بميرد همانا به مرگ دوران جاهليّت مرده است، و به تمام آنچه كه در اسلام عمل نموده (اعم از عبادات و غيره) مورد محاسبه قرار گيرد، و اگر در حالى كه تو را دوست ميدارد پس از تو زنده بماند، تا آنگاه كه خورشيد طلوع و غروب ميكند خداوند كارهاى او را به امن و ايمان پايان خواهد داد.

5- ابو جهضم ازدى از پدرش كه از اهالى شام بود روايت كند كه گفت:

چون عثمان ابا ذر را از مدينه به شام تبعيد نمود پيوسته ابو ذر براى ما سخنرانى ميكرد، نخست حمد الهى بجاى مى آورد و شهادت حقّ بر زبان مى راند و بر پيامبر : درود مى فرستاد و مى گفت: «امّا بعد، ما در دوران جاهليّت خود پيش از آنكه كتاب آسمانى بر ما نازل شود و پيامبر در ميان ما بر انگيخته گردد، وفاى به پيمان نموده، و سخن راست گفته، و به همسايگان نيكوئى و از ميهمان پذيرائى و با تهيدستان همراهى و مواسات مى كرديم [و با متكبّر دشمنى مى ورزيديم]

پس چون خداى متعال رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را ميان ما برانگيخت و كتابش را بر ما فرو فرستاد اين اخلاق مورد رضايت خدا و رسولش قرار گرفت، و مسلمانان از ديگران شايسته تر و سزاوارتر بودند كه اين گونه اخلاقيّات را پاسدارى كنند، آنان نيز مدّتى كه خدا خواست بدين صورت ماندند تا اينكه واليان اعمال زشتى را كه ما سابقه شناسائى بدانها نداشتيم احداث و پايه گذارى كردند از قبيل خاموش ساختن سنّتى، و زنده داشتن بدعتى، و سخنگوى بحقّى كه دروغگو شمرده مى شد، و ايثارهائى بدون رعايت مقام تقوا، و امينان صالحى كه كنار زده شده و ديگران بر آنان ترجيح داده مى شدند. خداوندا! اگر مرگ به خير من است مرا مرگ بهره ساز و بسوى خويش ببر در حالى كه سنّتى را تغيير و تبديل نداده باشم».

و پيوسته بى پرده اين سخنان را تكرار مى كرد. حبيب بن مسلمه به نزد معاويه رفت و گفت: ابو ذر با اين سخنانش نظر مردم را در باره تو خراب و تباه نموده و آنان را عليه تو مى شوراند. معاويه اين مطلب را به عثمان نوشت، عثمان در پاسخ نگاشت: او را بسوى من گسيل دار. و چون ابو ذر به مدينه رسيد عثمان او را به ربذه تبعيد نمود.

6- يحيى بن عبد اللّه بن حسن گويد:

از امام صادق عليه‌السلام در حالى كه گروهى از كوفيان خدمتش بودند شنيدم كه مى فرمود: شگفتا از اين مردم كه مى گويند تمام دانش خود را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرا گرفته و بدان عمل نموده و هدايت شده اند، و معتقدند كه ما اهل بيت دانش آن حضرت را نيندوخته و بدان هدايت نيافته ايم و حال آنكه ما اهل و اولاد او هستيم، وحى در منازل ما فرود آمده، و دانش از نزد ما به سوى مردم خارج گرديده است، گمان مى كنى كه آنان دانستند و هدايت شدند و ما ندانستيم و گمراه گشتيم؟! حقّا كه چنين چيزى محال است.

7- اصمعى گويد:

به شهر بصره داخل شدم، همين طور كه در يكى از خيابانهاى آن راه مى رفتم به دخترك بسيار زيبائى برخوردم كه چون مشك خشكيده بود، بدنبال او حركت كردم و صداى نفسم را از وى پنهان مى داشتم تا اينكه به قبرستان رسيد و كنار قبرى نشست و با آوازى بسيار آهسته زمزمه وار چنين مى گفت: بخدا سوگند مسكن اصلى اين جاست نه آنجا كه ما خود را بدان فريفته ايم، بخدا سوگند اينجا ميان دوستان جدائى اندازد و آدمى را بحساب و كتاب نزديك سازد، و به سبب آن رحمت از عذاب باز شناخته گردد. پدر جان خداوند قبرت را گشاده سازد و در همان درياى رحمتى كه پيامبرش را فرو برد، ترا فرو برد، من خلاف آنچه مى دانم نگويم، آگاهى خوبى از تو داشتم، چون بدينجا روى مى آورم به تكيه گاه و پناهم مى رسم، و چون اينجا را پشتوانه قرار مى دهم تكيه گاه و پشتوانه خوبى پيدا مى كنم. سپس گفت: كاش مى دانستم كه چگونه پوسيدگى در گور چهره ترا تغيير داد، يا چگونه زيبا صورتت رخ در نقاب خاك در پوشيد! آفرين خدا بر تو كه چه پيرى را بزير خاكها و ريگزارها پنهان كردند كه احساس و ديد خود را از دست داده است، خرد و بردبارى پس از دور انديشى اين پيكر را زينت داده بود، و نيز شجاعت و سخاوت آنگاه كه در خانه اش را ميهمان ميكوفت. از آن زمان كه به سوى گورستان و پوسيدگى و نابودى انتقال داده شدى تمام غمها بمن نزديك شد و خواب از چشمم نهان گشت».

# مجلس پانزدهم : شنبه 3 شعبان 407

1- داود بن سليمان غازى گويد:

حضرت رضا عليه‌السلام از پدرانش عليهم‌السلام برايم حديث كرد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: فرشته اى نزد من آمد و گفت: اى محمّد، پروردگارت سلام مى رساند و ميفرمايد: اگر بخواهى تمام وادى مكّه را براى تو به زر تبديل كنم. من سر ب آسمان برداشتم و عرض كردم:

پروردگار من! مى خواهم روزى سير باشم تا سپاست گويم، و روزى گرسنه باشم تا از تو درخواست نمايم.

2- بريده گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خداوند مرا به دوستى چهار نفر از يارانم دستور فرموده و به من خبر داده كه خود نيز آنان را دوست دارد. عرض كرديم: يا رسول اللّه آنان چه كسانند؟ و هر كدام از ما دوست داشتيم كه يكى از چهار نفر باشيم! حضرت سه بار فرمود: آگاه باشيد كه على يكى از آنهاست، و (سه تن ديگر) مقداد بن اسود، و ابو ذر غفارى، و سلمان فارسى هستند.

3- فروة بن مجاشع از امام باقر عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

عائشه نزد عثمان آمد و گفت: آن سهميّه اى را كه پدرم و عمر بن خطّاب به من مى دادند بمن رد كن، عثمان گفت: من در كتاب و سنّت جايى براى چنين چيزى كه براى تو مقرّر باشد نيافتم، و همانا پدرت و عمر بن خطّاب از روى رضايت خاطر و دلخواه خود به تو بخشش مى كردند و من اين كار را نمى كنم. عائشه گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بده، عثمان گفت: مگر تو و مالك بن اوس نصرى نزد من نيامديد و گواهى داديد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ارث نمى گذارد، تا جايى كه فاطمه را از ارث خود منع كرديد و حقّ او را پايمال نموديد؟ حال چگونه امروز ارث از جانب پيامبر : مى طلبى؟! عائشه او را رها كرد و بازگشت. از آن روز به بعد هر گاه عثمان براى نماز بيرون مى شد عائشه پيراهن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را مى گرفت، و بر سرين بلند مى كرد و مى گفت: همانا عثمان با صاحب اين پيراهن مخالفت ورزيده و سنّت او را رها ساخته است.

4- سديف مكّى گويد:

محمّد بن على عليه‌السلام- كه هيچ يك از محمّديان را نديدم كه با وى همدوشى كند- به من خبر داد كه جابر بن عبد اللّه انصارى گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ميان مهاجرين و انصار ندا در داد و همگى با اسلحه حاضر شدند، پيامبر : بر منبر بر آمد و حمد و ثناى الهى بجاى آورد و فرمود: اى مسلمانان هر كس ما اهل بيت را دشمن بدارد خداوند روز قيامت او را يهودى برانگيزد. جابر گفت: من برخاستم و عرض كردم: اى رسول خدا هر چند شهادت به لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و به اينكه محمّد رسول خداست بدهد؟ فرمود: هر چند لا اله الّا اللّه گواهى دهد زيرا كه بدين سبب از ريختن خون خود يا از اينكه با دست خود باخوارى هر چه تمامتر جزيه پردازد جلوگيرى بعمل مى آورد. سپس فرمود: هر كس ما اهل بيت را دشمن بدارد خداوند روز قيامت او را يهودى برانگيزد و اگر به زمان دجّال برسد با او همراهى كند، و اگر به زمان وى نرسد در قبر خود برانگيخته شود و باو ايمان آورد. همانا پروردگار من عزّ و جلّ در ابتداى خلقت (عالم ذرّ) كه گل آدميان را مى سرشتند امّت مرا برايم تصوير نمود، و نامهاى ايشان را به من ياد داد چنانچه تمام اسماء را به آدم تعليم فرمود، سپس صاحبان پرچمها (ادعيه داران) از جلو من گذشتند و من براى على و شيعيان او آمرزش ‍ طلبيدم.

حنّان بن سدير گويد: من اين حديث را خدمت امام صادق عليه‌السلام عرضه داشتم، حضرت بمن فرمود: تو خودت اين را از سديف شنيدى؟ عرض ‍ كردم: امشب هفتمين شب است كه آن را از وى شنيده ام، فرمود: من گمان نمى كردم كه اين حديث از دهان پدرم به سوى احدى خارج شود.

5- عبد الرّحمن بن عبيد بن الكنود گويد:

دوازده شب از ماه رجب سپرى شده بود كه امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام از بصره وارد كوفه شدند. حضرت پيش آمد تا بر فراز منبر شد، حمد و ثناى الهى بجاى آورد سپس فرمود: امّا بعد، سپاس خدائى راست كه دوست خود را يارى داد، و دشمن خويش را خوار و رها ساخت، و راستگوى حقّ بجانب را عزّت بخشيد، و دروغگوى باطل گرا را ذليل نمود. اى ساكنان اين شهر تقواى الهى پيشه كنيد، و از طاعت آن گروه از اهل بيت پيامبرتان : كه خودشان خدا را اطاعت نموده اند جدا مشويد، آنان كه در فرمانبرى از ايشان - در آنچه كه خودشان نيز خدا را فرمان برده اند- سزاوارترند از آن گروه افرادى كه خود را بحقّ مى بندند و مدّعى آنند و با ما مقابله مى كنند، با فضل و دارائيهاى ما خود را صاحب فضل جلوه مى دهند و همان فضل را در باره ما انكار مى كنند، و در حقّ خودمان با ما مى ستيزند و ما را از آن كنار مى زنند، و البتّه و بال و گرفتارى اعمال زشت خود را چشيدند و بزودى به كيفر اين تبهكارى (در آخرت) خواهند رسيد. همانا مردانى چند از شما دست از يارى من برداشتند كه من اين كار زشت را بر آنان خرده مى گيرم و آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار مى دهم، شما نيز ب آنان بد گوئيد، و سخنان زننده اى به گوششان برسانيد تا به جلب رضايت ما تن در دهند يا كارى كه مورد خشنودى ماست از آنان مشاهده كنيم. مالك بن حبيب تميمى يربوعى كه يكى از افراد انتظامى بود گفت:

بخدا سوگند من خود بد گفتن و سخن ناپسند و زننده گفتن به آنان را اندك مى دانم، بخدا قسم اگر فرمان دهى همه آنان را بكشيم. امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود:

اى مالك از اندازه گذشتى و پا از حد فراتر نهادى، و كمان كين را تا آخر كشيدى! عرض كرد: اى امير مؤمنان اندكى ستم در پاره اى از امور كه به شما رسيده از كوتاه آمدن و مصالحت با دشمنان كارسازتر است.

امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: اى مالك خداوند چنين فرمانى نداده و فرمان او چنين نيست، خداى متعال فرموده: «يك تن را بجاى يك تن بايد كشت» با اين فرمان ديگر چه جاى اندكى ستم؟ و خداى سبحان فرموده: «هر كس ‍ مظلوم كشته شود ما براى صاحب دم سلطه اى قرار داده ايم (كه قصاص ‍ كند) پس نبايد در كشتن اسراف كند همانا كه او يارى شده است».

ابو بردة بن عوف ازدى - كه از طرفداران عثمان بود و در جنگ جمل شركت نكرده و در جنگ صفّين با نيّت سستى كه در يارى آن حضرت داشت شركت جسته بود- برخاست و گفت: آيا اين كشته هائى كه در اطراف عائشه و طلحه و زبير ديده مى شود بنظر شما به چه دليل كشته شده اند؟ امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: باين دليل كه شيعيان و كارگزاران مرا كشتند و نيز به سبب كشتن آن مرد- عبدى - رحمه‌الله - را در ميان گروهى ديگر از مسلمانان كه گفتند: ما مثل شما پيمان نمى شكنيم و مانند شما خيانت نمى ورزيم، و اينان بر آنها تاختند و با ظلم و ستم به قتلشان رساندند، من از ايشان خواستم كه قاتلين برادرانم را از ميان اين گروه به من تحويل دهند تا آنها را به قصاص آن كشته ها بكشم سپس كتاب خدا ميان من و ايشان حاكم باشد، امّا آنان نپذيرفتند، و با اينكه هنوز بيعت من و خون نزديك به هزار نفر از شيعيانم به گردنشان بود به جنگ با من برخاستند، و من بدين خاطر آنها را كشتم، آيا تو در اين زمينه ترديدى بدل دارى؟ گفت: قبلا ترديد داشتم و الان حقّ را شناختم و اشتباه آن گروه برايم روشن شد، راستى كه تو هدايت يافته و درست كارى.

سپس على عليه‌السلام آماده شد و كه از منبر فرود آيد، مردانى برخاستند تا سخن گويند ولى چون ديدند كه حضرت پائين آمده نشستند و ديگر حرفى نزدند.

ابو الكنود گويد: ابو برده با اينكه در جنگ صفّين حضور داشت با اين حال با امير المؤمنين عليه‌السلام منافقانه عمل مى كرد و با معاويه مكاتبات سرّى داشت،

و چون معاويه قدرت را بدست گرفت محصول سرزمينى در فلّوجه را به وى واگذاشت و او در نزد معاويه گرامى و مورد احترام بود.

6- ابان بن عثمان گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون روز قيامت شود خداوند تمامى اوّلين و آخرين را در سرزمين واحدى گرد آورد، سپس جارچى را فرمان دهد و او صدا زند: چشمانتان را فرو خوابانيد و سرهاى خود را بزير اندازيد تا فاطمه دخت محمّد : از صراط عبور كند. فرمود: پس تمام آفريدگان چشمان خود را فرو خوابانند و فاطمه عليه‌السلام در حالى كه بر مركبى از مركبهاى بهشتى سوار شده و هفتاد هزار فرشته وى را مشايعت مى كنند وارد صحنه محشر شود، سپس در جايگاهى شريف از جايگاههاى قيامت توقّف كند و از مركبش فرود آيد و پيراهن خون آلود حسين بن على عليه‌السلام را بدست گيرد و گويد: اى پروردگار من، اين پيراهن فرزند من است و تو مى دانى كه با او چه ها شد! از جانب خدا عزّ و جلّ ندا آية: اى فاطمه، من خرسندى تو را خواهانم، عرض مى كند: اى پروردگار من، براى من از قاتلش انتقام بگير. خداوند بپاره اى از آتش فرمان دهد، از دوزخ بيرون آمده و تمام كشندگان حسين بن على عليه‌السلام را مانند پرنده اى كه دانه از روى زمين بر مى چيند مى ربايد، سپس همه را بسوى آتش مى برد، و آنان در آتش به انواع عذاب معّذب شوند. آنگاه فاطمه بر مركب خود سوار مى شود و در حالى كه فرشتگان مشايعت كننده با او هستند و فرزندان آن حضرت از جلو و دوستان فرزندانش از طرف راست و چپ وى مى باشند داخل بهشت مى گردد.

7- حارث بن حصيره از پدرش از امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام روايت كند كه آن حضرت به شيعيان خود فرمود:

در ميان مردم همچون زنبور عسل در ميان پرندگان باشيد، كه هيچ پرنده اى نيست جز اينكه زنبور عسل را ناتوان مى شمرد، و اگر بدانند كه چه بركتى در اندرون او نهفته است هرگز چنين رفتارى در باره اش نمى كردند. با زبان و پيكرتان با مردم آميزش كنيد (صرفا رفتارى صورى و ظاهرى)، و با دل و عمل خود از آنان كناره گيريد، براى هر فردى همانى است كه بدست آورده، و روز قيامت با كسى محشور شود كه دوستش مى داشته است.

8- جعفر بن سليمان ضبعى گويد:

از مالك بن دينار شنيدم كه مى گفت: به گورستان رفتم و همان جا ايستادم و گفتم: به سر قبرها آمدم و همگى را صدا زدم كه كجايند افراد بزرگ و پست؟ و كجاست آن كس كه چون خوانده مى شد پاسخ مى داد، كجاست آن عزيزى كه افتخار مى كرد و بزرگى مى فروخت. و كجاست آن كس كه با داشتن سلطنت فخر فروشى و گردنكشى مى نمود، و كجاست آنكه بهنگام توانائى زور و بازو نشان مى داد؟ گويد: صدائى از ناحيه قبرها پاسخم داد ولى من صاحب و گوينده اش را نديدم: همگى فانى شدند و گزارشى هم كه از حقيقت امر خبر دهد در ميان نيست، و تمامى مردند و خبر هم مرد و از دست رفت. اين گورهاى زمينى صبح و شام بطور مداوم زيبائى اين چهره ها را مى زدايند. اى كه از مردمى كه درگذشته اند از من مى پرسى آيا در آنچه مى بينى جاى اندرز گرفتن براى تو نيست؟!

# مجلس شانزدهم : شنبه 10 شعبان 407

1- نوف بكالى گويد:

شبى نزد امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام ماندم و ديدم كه مكرّر از منزلش بيرون مى رود و به آسمان نظر مى كند. گويد سپس بارى ديگر بروش ‍ هميشه داخل شد و فرمود: خوابى يا بيدار؟ عرضكردم: بيدارم اى امير مؤمنان، از اول شب چشم بتو دوخته ام و آنچه مى كردى مى ديدم. فرمود:

اى نوف خوشا بحال آنان كه به دنيا زاهد و بى ميل مى گردند، و به آخرت ميل و علاقه مى ورزند، قومى كه زمين خدا را گليم، و خاكش را بستر، و كتاب خدا را پيراهن زير و دعاى او را لباس رو قرار داده اند (از كتاب خدا در پنهانى پند گيرند و در آشكار دعا كنند) و آب زمين را بمنزله بوى خوش بكار مى برند، و بر روش حضرت مسيح عليه‌السلام از دنيا دل بريده اند.

همانا خداى متعال به عيسى عليه‌السلام وحى كرد كه: اى عيسى بر تو باد

بروش پيشينيان تا به سر منزل پيامبران برسى. اى برادر بيم دهندگان به قوم خود بگو كه: در هيچ خانه اى از خانه هاى من جز با دلهاى پاك و دستهاى تميز و ناآلوده، و ديدگان خاشع و فرو خفته داخل نشوند، كه من دعاى آن كس را كه مرا بخواند و حقّى از مردم در گردن وى باشد نمى شنوم، و تا آن زمان كه حقّى نزدش داشته باشم و به من برنگردانده باشد دعايش را مستجاب نگردانم.

اى نوف تا توانى جاسوس و شاعر (يا مأ مور انتظامى) و تار زن و دهل نواز مباش كه همانا داود عليه‌السلام كه پيامبرى از جانب پروردگار جهانيان بود شبى از شبها بيرون شد و به اطراف آسمان نظرى افكند و فرمود: به اللّه پروردگار داود سوگند اين ساعت ساعتى است كه هيچ بنده اى دست به نيايش و درخواست بر ندارد مگر اينكه خدا نيازش را برآرد، جز اينكه جاسوس يا شاعر يا تار زن يا دهل نواز باشد.

2- عبد الله بن ميمون مكّى از امام صادق از پدرش امام باقر عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

حلوائى براى امير المؤمنين عليه‌السلام آوردند و حضرت ميل نفرمود، عرض ‍ كردند: آن را حرام مى دانيد؟ فرمود: نه، امّا مى ترسم دلم خواستار آن شود و بدنبالش بروم. سپس اين آيه را تلاوت نمود: «شما بهره هاى پاكيزه خود را در زندگانى دنياى خود برديد و از تمامى آنها بهره ور گشتيد».

3- معروف بن خرّبوذ گفت:

از ابا عبيد اللّه مولاى عبّاس شنيدم كه براى امام باقر عليه‌السلام نقل مى كرد كه از ابو سعيد خدرى شنيدم مى گفت: آخرين خطبه اى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله براى ما خواند خطبه اى بود كه در همان مرضى كه با آن از دنيا رفت براى ما ايراد فرمود، آن حضرت در حالى كه بر دست علىّ بن ابى طالب و آزاد كرده اش ميمونه تكيه كرده بود بيرون شد و بر منبر نشست، سپس فرمود: مردم! من در ميان شما دو چيز گرانمايه بيادگار مى گذارم - و ساكت شد-، مردى برخاست و گفت: اى رسول خدا اين دو چيز گرانمايه چيست؟ حضرت چنان غضبناك شد كه رنگ چهره مباركش سرخ گرديد، سپس ‍ خشمش فرو نشست و فرمود: من اين را نگفتم جز اينكه مى خواستم شما را بدان خبر دهم لكن نفسم تنگ آمد و نتوانستم؛ يكى از آن دو ريسمانى است كه يك طرفش بخداوند متّصل است و طرف ديگرش در دسترس شماست، شما در باره آن چنين و چنان مى كنيد، بدانيد كه آن قرآن است، و دومين چيز گرانمايه كه كوچكتر است اهل بيت منند. سپس فرمود: سوگند بخدا من اين را به شما مى گويم امّا مردانى در اصلاب مشركين هستند كه اميد من به آنان از اميدم به بسيارى از افراد شما بيشتر است. سپس فرمود: به خدا سوگند هيچ بنده اى آنان را دوست ندارد جز اينكه خداوند در روز قيامت نورى به وى ببخشد تا اينكه بر سر حوض كوثر بر من وارد شود، و هيچ بنده اى دشمنشان ندارد جز اينكه در روز قيامت خداوند (رحمت) خود را از وى در پوشد. در اينجا امام باقر عليه‌السلام فرمود: راستى كه ابا عبيد اللّه آنچه را كه مى شناسد و بدان باور دارد براى ما نقل مى كند.

4- عمر بن يزيد گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: سلمان - رضى اللّه عنه - در كوفه از بازار آهنگران گذر نمود، چشمش به جوانى افتاد كه بحال غش افتاده و مردم دور او را گرفته اند، به سلمان گفتند: اى ابا عبد اللّه اين جوان غش كرده، چه خوب است دعائى در گوش او بخوانى. سلمان به وى نزديك شد، تا چشم جوان به او افتاد بهوش آمد و گفت: ابا عبد اللّه! آنچه اين مردم مى گويند در من نيست اما چون گذارم بر اين آهنگران افتاد و ديدم كه پتك مى كوبند، ياد سخن خداى متعال افتادم كه فرموده: «براى آنان پتكهائى از آهن است» پس ‍ از ترس عقاب خداى متعال هوش از سرم پريد. پس سلمان او را به برادرى پذيرفت و شيرينى محبّت وى در راه خداى متعال در دلش افتاد، و هميشه با او بود تا اينكه آن جوان بيمار گشت، سلمان به بالين او آمد و كنار سرش ‍ نشست و او در حال جان دادن بود، گفت: اى فرشته مرگ با برادرم به نرمى و مدارا رفتار كن.

ملك الموت گفت: اى ابا عبد اللّه من با هر مؤمنى بملايمت و نرمى رفتار ميكنم.

5- سويد بن غفله از امير المؤمنين عليه‌السلام روايت كرده كه پيامبر اكرم : فرمود:

هيچ بنده اى به حفظ اوقات نماز و جريان و حركت خورشيد اهتمام نورزد جز اينكه راحتى وقت مرگ و قطع غم و اندوهها و نجات از آتش را برايش ‍ ضمانت كنم. ما زمانى شتر مى چرانديم و امروز جريان و حركت خورشيد را در نظر مى گيريم.

6- محمد بن مسلم گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: بدانيد كه خداوند از ميان بندگانش بنده اى را كه هر ساعت برنگى در آيد و تغيير فكر و عقيده بدهد دشمن مى دارد، پس هيچ گاه از حق و اهل آن جدا مشويد كه هر كس به باطل و اهل آن بياويزد هلاك گردد، و دنيا از دستش برود، و با خوارى هر چه تمامتر از دنيا بيرون خواهد رفت.

7- كعب الاحبار گويد:

در تورات نوشته: هر كس به احمقى خوبى كند، آن كار براى او گناهى منظور شود.

# مجلس هفدهم : شنبه 17 شعبان 407

1- انس گويد:

مردى از انصار بيمار شد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به عيادت او رفت، حضرت وقتى رسيد كه وى در حال جان دادن بود. فرمود: حالت چطور است؟ گفت: به رحمت پروردگارم اميدوار، و از گناهان خود بيمناكم. پيامبر : فرمود: اين دو چيز در مثل چنين جايى در دل بنده اى گرد نيايد جز اينكه خداوند اميدش را برآورد، و از آنچه مى هراسد ايمنش دارد.

2- زرّ بن حبيش گويد:

على بن ابى طالب عليه‌السلام سوار بر مركب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از جايى عبور مى كرد، گذارش بر گروهى افتاد كه سلمان در ميان آنان نشسته بود. سلمان - رحمه‌الله - گفت: آيا بر نمى خيزيد تا دامان اين مرد را بگيرد و از او پرسش ‍ كنيد؟ بخدائى كه دانه را شكافت و جانداران را آفريد هيچ كس شما را به راز پيامبرتان خبر ندهد جز او، و همانا كه او عالم روى زمين و موجب قوام و استوارى آن است، و زمين باو آرامش مى يابد، و اگر او را از دست بدهيد هر آينه علم را از دست داده و مردم را نشناخته ايد (كه مؤمن اند يا كافر زيرا دوستى آن حضرت ملاك ايمان و كفر است).

3- ابو هارون عبدى گويد:

كه (من در مسأ له امامت) معتقد به نظريّه خوارج بودم و جز آن رأ يى نداشتم، تا اينكه با ابو سعيد خدرى - رحمه‌الله - نشستم و از وى شنيدم كه مى گفت: مردم به پنج چيز مأ مور شدند، به چهار چيز آن عمل كردند و يكى را رها ساختند. مردى گفت: ابا سعيد! آن چهار چيزى كه بدان عمل كردند كدام است؟ گفت: نماز و زكات و حجّ و روزه ماه رمضان.

گفت: آن يكى كه رهايش نمودند چيست؟ گفت: ولايت علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام. آن مرد گفت: ولايت نيز با همانها واجب شمرده شده؟ ابو سعيد گفت: آرى، بپروردگار كعبه سوگند. آن مرد گفت: بنا بر اين تمام مردم كافر شده اند! ابو سعيد گفت: گناه من چيست؟

4- ابن عبّاس گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: پيوسته با دوستى ما اهل - بيت همراه باشيد، كه هر كس همراه با دوستى ما خدا را ديدار كند به شفاعت ما داخل بهشت گردد. سوگند ب آن كس كه جان محمّد بدست اوست عمل هيچ بنده اى باو سودى نرساند جز با شناخت و اعتقاد به ولايت ما.

5- اسحاق بن عمّار گويد:

از امام صادق عليه‌السلام در حالى كه كنار قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ايستاده بود شنيدم كه گفت: از خدائى كه تو را برگزيد و انتخاب نمود و ويژه خود ساخت و هدايت فرمود، و نيز ديگران را بدست تو هدايت فرمود مى خواهم كه بر تو درود فرستد كه «همانا خدا و فرشتگانش بر پيامبر درود مى فرستند، اى كسانى كه ايمان آورده ايد بر او درود فرستيد و بطور شايسته اى بر وى سلام كنيد».

6- يونس بن يعقوب گويد:

من در مدينه بودم، در يكى از كوچه هاى آن امام صادق عليه‌السلام با من برخورد نمود و فرمود: يونس! زود برو كه مردى از ما خاندان در خانه منتظر است. من به در خانه رسيده ديدم عيسى بن عبد الله نشسته است، باو گفتم: شما كه هستى؟ گفت: مردى از اهل قم هستم. چيزى نگذشت كه امام صادق عليه‌السلام سوار بر چهار پائى آمد و همان طور سواره داخل منزل شد، و به ما رو كرد و فرمود: داخل شويد، سپس فرمود: يونس! گمان مى كنم كه تو اين گفته مرا كه «عيسى بن عبد اللّه از ما خاندان است» انكار دارى؟ عرض كردم: بخدا سوگند، آرى فدايت شوم، زيرا عيسى بن عبد اللّه مردى از اهل قم است چگونه از شما خاندان مى باشد؟ فرمود: اى يونس، عيسى بن عبد اللّه مردى از ماست چه زنده و چه مرده.

7- عبد اللّه بن ابى يعفور گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: همانا فقراء مؤمنين چهل سال پيش از ثروتمندانشان به باغهاى بهشت وارد شوند. سپس فرمود:

در اين زمينه مثالى براى تو مى زنم، مثل آنان دو كشتى را ماند كه راهشان بر مأ مور ماليات بيفتد، و او در يكى از آنها بنگرد و چيزى نيابد و گويد: اجازه دهيد برود، و در ديگرى بنگرد ببيند پر و چيزدار است و گويد: آن را نگه داريد.

8- اسحاق بن عمار:

از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى كسانى كه به زبان ايمان آورده و هنوز ايمان بدلهاى شما راه پيدا نكرده، از عيوب مؤ منين پى جوئى نكنيد، و بدگوئى مسلمانان ننمائيد، كه هر كس از مؤمنين عيبجوئى كند خداوند از عيوب او پى جوئى نمايد، و هر كس كه خدا از عيوبش پى جوئى نمايد او را در اندرون خانه اش رسوا سازد (يعنى هر چند كه كار زشت را پنهان انجام دهد).

9- ابو بصير گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: ولايت ما همان ولايت خداست كه هيچ پيامبرى مبعوث نشده جز اينكه مأ مور به تبليغ آن بوده است. خداوند- عزّاسمه - ولايت ما را بر آسمانها و زمين و كوهها و شهرها عرضه داشت و هيچ كدام بمانند اهل كوفه آن را نپذيرفتند. و آرى در جوارشان قبرى است (حرم شريف امير المؤمنين عليه‌السلام كه هيچ غم زده اى آن را زيارت نكند جز اينكه خداوند غم از دلش بردارد، و دعايش را مستجاب كند، و او را دلشاد و مسرور بسوى اهل خود باز گرداند.

10- جعفر مولاى ابى هريره گويد:

ارطاة بن سهيّه (شاعرى است معروف) در سنّ صد و سى سالگى بر عبد الملك بن مروان داخل شد، عبد الملك باو گفت: ارطاة! تازگى چه سروده اى؟ گفت: اى امير المؤمنين بخدا سوگند من از طرب و خشم و شراب افتاده ام، و آمادگى سرودن شعر را جز در اين حالات ندارم مگر اينكه گويم: (ديدم كه شبها آدمى را مى خورند همان گونه كه زمين براده هاى آهن را». «چون وقت مرگ فرا رسد اجازه ماندن بيش از اجل و مدّت معيّن عمر را نمى دهد». «و مى دانم كه مرگ بزودى چندان آمد و شد مى كند تا وظيفه خود را به ابى الوليد بانجام رساند». عبد الملك كه كنيه اش ابو الوليد بود لرزه بر بدنش افتاد. ارطاة گفت: اى امير المؤمنين منظورم خودم است - كنيه او هم ابو الوليد بود- عبد الملك گفت: بخدا سوگند آنچه بر سر تو آيد بر سر من نيز خواهد آمد.

# مجلس هجدهم : شنبه 24 شعبان 407

1- محمّد بن مروان گويد:

از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: هيچ چشمى نيست كه اشك در آن حلقه زند جز اينكه خداوند تمام آن بدن را بر آتش حرام سازد. و قطره اشكى نيست كه بر گونه صاحبش بچكد و در عين حال آن چهره را روز قيامت گرد خوارى و پريشانى فرا گيرد. و هر كارى از كارها خير وزن و يا اجرى دارد جز اشكى كه از ترس خدا سرازير شود، كه همانا خداوند به قطره اى از آن درياهائى از آتش را در روز قيامت خاموش كند. و بسا در ميان امّتى يك نفر از ترس خدا مى گريد و خداوند بسبب گريه آن يك مؤمن به تمام آن امّت رحم مى نمايد.

2- حذيفة بن اليمان گويد:

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مى فرمود:

خداوند دوستان و برگزيدگان خود را (از صف دشمنان خود) جدا سازد تا زمين از منافقين و گمراهان و گمراه زادگان پاك شود، و كار بجائى رسد كه در آن روز پنجاه زن به يك مرد برخورد كنند، اين گويد: اى بنده خدا مرا بخر، و آن گويد: اى بنده خدا مرا پناه ده.

3- ابن عبّاس گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ترديدكننده در باره على بن ابى طالب روز قيامت از قبر خود برانگيخته مى شود در حالى كه طوقى از آتش در گردن اوست كه سيصد زبانه دارد، و بر هر زبانه اى از آن شيطانى است كه او را به هول و هراس اندازد و به رويش آب دهان بيفكند.

4- عبايه اسدى گويد:

از على عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: من آقا و سرور كهنسالانم، و در من سنّتى از ايّوب وجود دارد، و بخدا سوگند هر آينه خداوند اهل و خانواده ام را گرد من جمع آورد همان گونه كه خاندان يعقوب گرد او جمع آمدند. (مراد حضرت هنگام ظهور مهدى عليه‌السلام و رجعت خود آن حضرت است).

5- عبّاد بن عبد اللّه گويد:

مردى خدمت امير المؤمنين عليه‌السلام آمد و عرض كرد: اى امير مؤمنان مرا از معنى گفتار خداى متعال: «آيا آن كس كه بر بيّنه و دليل روشن از جانب خداى خود است و گواهى در كنار دارد... » خبرده. فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آن كسى است كه بر دليلى روشن از جانب خداى خود است، و من گواه او و از او هستم. سوگند ب آن كس كه جانم بدست اوست احدى از قريش نيست كه تيغ سرتراشى بر سرش كشيده شده باشد جز اينكه خداوند در باره او مطلبى در كتاب خود فرو فرستاده است، و سوگند ب آن كس كه جانم بدست اوست اگر آنان بدانند آنچه را كه خداوند در باره ما خاندان بر زبان پيامبر امّى خود جارى ساخته، (اين دانستن آنان) نزد من محبوبتر است از اينكه باندازه ظرفيت اين صحن (صحن مسجد كوفه) برايم طلا باشد. بخدا سوگند مثل ما در ميان اين امّت جز همانند كشتى نوح و باب حطّه (در توبه) در ميان بنى اسرائيل، چيز ديگرى نيست.

6- جندب بن عبد اللّه ازدى گويد:

پس از آنكه امير المؤمنين روزهائى چند اصحاب خود را به جهاد فرا خواند و آنان براه نيفتادند، از آن حضرت شنيدم كه مى فرمود: اى مردم من شما را فرمان بسيج دادم و بسيج نشديد، و براى شما خير خواهى نمودم و نپذيرفتيد، شما حاضرانى همچون غايبان هستيد (كه بود و نبودتان يكى است)، گوش داريد ولى نمى شنويد، گفتار نغز بر شما ميخوانم، و با اندرزهاى پر مغز پندتان مى دهم، و بر پيكار با دشمن ياغى خود وادارتان مى كنم، امّا هنوز سخنم تمام نشده مى بينم كه مانند دستياران سبا پراكنده گشته ايد. پس اگر شما را رها كنم و دست از شما بدارم باز بهمان گردهمائيهاى خود بازمى گرديد كه دسته دسته گرد هم نشسته، مثلها مى زنيد و اشعار مى سرائيد و از اخبار پى جو مى شويد (بعبارت ديگر اهل بزم و گپ زدنهاى بيهوده شده ايد)، همانا آمادگى براى پيكار را بفراموشى سپرده و دلهاى خود را به يك سلسله اباطيل خوش و سرگرم نموده ايد. اميدوارم بيچاره و زمينگير شويد، با اين قوم بجنگيد پيش از آنكه با شما بجنگند، بخدا سوگند قومى در اندرون شهر و ديار خود مورد هجوم قرار نگرفتند جز اينكه خوار و ذليل گشتند. بخدا سوگند ياد مى كنم كه مى دانم شما اين كار را نمى كنيد تا آنها خود اقدام كنند. هر آينه دوست داشتم كه خودم با نيّت و بينشى كه دارم با آنان روبرو ميشدم و از درگيرى با شما آسوده مى گشتم. شما درست به شترانى مى مانيد كه ساربان خود را گم كرده و از ديد وى پنهان گشته كه در نتيجه از هر سو جمع آوريشان كنند از سوى ديگر پراكنده مى شوند. گويا- بخدا سوگند- مى بينم شما را كه چون جنگ شدّت گيرد و آتش آن دامنه يابد، هر آينه مانند [سر كه مى شكافد و مانند] زن كه هنگام زائيدن پاى خود را باز مى دارد از اطراف على بن ابى طالب پراكنده مى شويد. اشعث بن قيس كندى برخاست و گفت: اى امير مؤمنان چرا ب آن گونه كه عثمان كرد رفتار نمى كنى؟ حضرت فرمود: اى كاكل آتش ‍ (رئيس دوزخيان)، واى بر تو همانا كار پسر عفّان موجب خوارى آن كسى است كه دين ندارد و دليلى با او نيست، و من چگونه آن طور باشم و حال آنكه بر دليل روشنى از جانب خداى خود هستم و حقّ بدست من است. بخدا سوگند آن مردى كه دشمن را بر خود چيره كند تا گوشتش ببرد، و استخوانش بشكند، و پوستش بكند، و خونش بريزد، البتّه كه مردى بزدل است. تو اگر مايلى همين گونه باش، امّا من آن گونه نيستم كه خود را بدست چنين سرنوشتى بسپارم تا اينكه با شمشير مشرفى (منسوب به مشارف يمن) بر سر آنان بكوبم كه استخوان سرهاشان بپرد، و دستها و مفاصلشان بيفتد، و آنگاه خدا هر چه خواهد بكند. ابو ايّوب انصارى خالد بن زيد كه صاحب منزل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بود برخاست و گفت: مردم! حقّا كه امير المؤمنين عليه‌السلام سخن خود را ب آن كس كه گوشى شنوا و دلى فراگير دارد رساند، همانا خداوند شما را كرامتى بخشيده و شما آن طور كه شايسته است نپذيرفتيد، خداوند پسر عموى پيامبرتان و سرور و بزرگ مسلمانان را پس از آن حضرت در ميان شما نهاد كه دين را بشما مى فهماند و شما را به پيكار با پيمان شكنان فرا مى خواند، ولى گويا كريد و نمى شنويد، يا بر دلهايتان مهر خورده كه انديشه نمى كنيد، آيا شرم نمى داريد؟ بندگان خدا! آيا شما در گذشته با جور و دشمنى دست بگريبان نبوديد؟ بطورى كه بلا و گرفتارى همگانى شده و شهرها را فرا گرفته بود، چه بسا حقّ داران محروم و سيلى خورده و شكم لگدمال شده و به بيابان افكنده اى كه بادهاى تند بر پيكر آنان وزيده، و جز لباسهاى پوسيده و خانه هاى سست موئين آنان را از گرما و سرما و حرارت سوزان خورشيد نيم روز نمى پوشاند، تا اينكه خداوند نعمت وجود امير مؤمنان عليه‌السلام را بشما ارزانى داشت (كه بيعت شما را پذيرفت) و او حق را آشكار و دادگرى را منتشر ساخت و بدستورات كتاب الهى عمل نمود؟! اى قوم نعمت خدا را سپاس گزاريد، و رو بر نتابيد «و مانند كسانى كه گفتند شنيديم امّا واقعا شنوائى ندارند.

نباشيد». شمشيرتان را تيز كنيد و براى پيكار با دشمنتان آماده گرديد، و هر گاه فرا خوانده شديد اجابت كنيد، و چون دستور داده شديد بشنويد و فرمان بريد، و بايد آنچه كه مى گوئيد (يا در دل داريد) بشود، و به هر چه دستور داده مى شويد صادقانه رفتار نمائيد.

7- ابراهيم كرخى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: خداوند براى هيچ مؤمنى، پاكدامنى و زهد در دنيا را گرد نياورد مگر اينكه من به بهشت رفتن او اميدوارم. سپس فرمود: و من دوست مى دارم كه چون مؤمنى از شما بنماز ايستد روى دل خويش را بسوى خدا دارد، و آن را بكار دنيا سرگرم نسازد. و هيچ مؤمنى نيست كه در نماز خود روى دلش را بسوى خدا بگرداند مگر اينكه خداوند نيز روى خود به وى كند، و علاوه بر اينكه خودش او را دوست مى دارد روى دل مؤمنين را سرشار از دوستى او بسوى وى مايل كند.

8- حسين بن زيد از امام صادق از پدرش عليهما‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

مؤمنان برادر يك ديگرند كه پاره اى از آنان نيازمنديهاى پاره ديگر را برآورند، و بپاس اينكه پاره اى نياز پاره ديگر را بر مى آورند خداوند نيز در روز قيامت حوائج آنان را بر خواهد آورد.

# مجلس نوزدهم : شنبه شب اوّل رمضان المبارك 407

1- سعيد اعرج گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: از محكمترين و سختترين دستاويزهاى ايمان اين است كه در راه خداى متعال دوست بدارى، و در راه خدا دشمنى ورزى، و در راه خدا بخشش كنى، و در راه خدا منع نمائى.

2- عبد اللّه بن مسعود گويد:

در يكى از سفرهاى با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بوديم كه يك عرب بيابانى با صداى بلند گفت: اى محمّد، پيامبر : فرمود: چه مى خواهى؟ گفت: مردى هست كه قومى را دوست دارد ولى مثل آنان عمل نمى كند (آيا اين دوستى سودى براى او دارد)؟ پيامبر : فرمود: هر كس با همان كس كه دوستش مى داشته محشور مى گردد. گفت: اى محمّد اسلام را بر من عرضه كن. فرمود: گواهى بده كه معبودى جز اللّه نيست، و من رسول خدا هستم، و ديگر اينكه نماز مى خوانى، و زكات مى دهى، و ماه رمضان روزه مى گيرى، و حجّ خانه خدا بجاى مى آورى. گفت: اى محمّد، بر اينها پاداشى هم مى ستانى؟ فرمود: نه، جز انتظار دوستى خويشان نزديك را. گفت: خويشان نزديك خودم يا شما؟ فرمود: خويشان نزديك من. گفت: دست خود را پيش آر تا با تو بيعت كنم، خيرى نيست در كسى كه تو و خويشان نزديك تو را دوست نداشته باشد.

3- يحيى بن امّ طويل گويد:

از امير المؤمنين عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: آيه اى در ميان اين دو جلد قرآن نيست جز اينكه مى دانم در شأ ن چه كسى و در كجا نازل شده، در بيابان هموار يا در كوه. و همانا در ميان دو پهلويم علوم انبوهى نهفته است، پس ‍ سؤ الات خود را از من بپرسيد پيش از آنكه مرا نيابيد، كه اگر مرا از دست بدهيد هيچ كس را كه مانند من براى شما حديث كند نخواهيد يافت.

4- ميسّر گويد:

امام صادق عليه‌السلام بمن فرمود: چه گوئى در باره كسى كه به هيچ وجه در امر و نهى خداوند نافرمانى او را نكند جز اينكه از تو و يارانت به علّت پذيرش ‍ اين امر (امامت ما خاندان) بيزارى جويد؟ گفتم: در حضور شما چه عرض ‍ كنم؟ فرمود: بگو، كه من بتو دستور داده ام بگوئى. گفتم: جاى چنين كسى در دوزخ است. فرمود: نظر تو در باره كسى كه براى خدا ديندارى كند بهمان چيزى كه تو بدان ديندارى مى كنى (معتقد به ولايت و امامت ماست) و بجز گناهان بزرگ ساير گناهانى كه مردم مرتكب مى شوند نيز از وى سر مى زند چيست؟ گفتم: در حضور شما چه عرض كنم؟ فرمود: بگو، كه من بتو دستور داده ام بگوئى. گفتم: چنين كسى در بهشت خواهد بود.

فرمود: گويا برايت مشكل است كه بگوئى: او در بهشت است؟ گفتم:

نه، فرمود: برايت مشكل نباشد، او در بهشت است، خداوند- عزّ و جلّ- مى فرمايد: «اگر از گناهان بزرگ كه از آنها بر حذر داشته مى شويد دورى كنيد ما گناهان كوچك شما را پوشانده و از آنها درمى گذريم و شما را در جايگاهى گرامى وارد مى سازيم» (النساء: 31)

5- زيد بن على بن الحسين از پدرش امام سجّاد، از پدرش سيّد الشّهداء عليهما‌السلام روايت كند كه فرمود:

از امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام شنيدم كه براى مردم سخنرانى مى كرد و در اثناء خطبه اش فرمود: بخدا سوگند مردم با ابو بكر بيعت كردند در حالى كه شايستگى من ب آنان از شايستگى ام باين لباسم بيشتر بود، با اين حال خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگارم ماندم و سينه ام را بزمين نهادم (كنايه از آرام گرفتن و اقدام ننمودن است).

ابو بكر بهلاكت رسيد و عمر را بجانشينى خود گمارد، و او نيز بخوبى مى دانست كه من نسبت بمردم از شايستگى ام باين لباسم شايسته ترم، باز هم خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگارم ماندم. و عمر نيز بهلاكت رسيد و امر حكومت را در شورا نهاد و مرا يك تن از شش نفر مانند سهم جدّه (كه بنظر ابى بكر سهمى ندارد) قرار داد، و گفت مخالفى را كه در اقّليت قرار دارد بكشيد، و منظور او من بود. باز هم خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگارم ماندم و سينه بر زمين نهادم، سپس امر اين قوم (اصحاب جمل) پس از بيعتشان با من چنان شد كه شد، در اين جا ديگر چاره اى نديدم كه يا با آنان بجنگم، و يا با ترك جهاد كافر بخدا گردم.

6- حسن بن سلمه گويد:

چون گزارش حركت طلحه و زبير و عايشه از مكّه بسوى بصره بامير المؤمنين - صلوات اللّه عليه - رسيد صدا زد تا همه جمع شوند، چون همه گرد آمدند حمد و ثناى الهى بجاى آورد، سپس فرمود: امّا بعد،

پس از آنكه خدا- تبارك و تعالى - پيامبرش : را بسوى خود برد، گفتيم كه ما اهل بيت و خاندان و وارثان و دوستان و شايسته ترين مردم نسبت ب آن حضرت هستيم، و هرگز در زمينه حق و سلطه او مورد منازعه و مخالفت قرار نگيريم، در همين فكر بوديم كه منافقين برجستند و سلطه و قدرت پيامبرمان : را از ما ربودند و بدست غير ما سپردند، بطورى كه بخدا سوگند ديده و دلهاى ما همگى بر اين حادثه گريست و سينه ها بخشم آمد. بخدا سوگند اگر بيم آن نبود كه مسلمين پراكنده شوند، و بكفر باز گردند، و دين كژ و ناهموار گردد همانا تا آنجا كه توان داشتيم شرائط كنونى را دگرگون مى ساختيم. همانا واليانى اين حكومت را بدست گرفتند و همگى در گذشتند، و خداوند آن را بمن باز گرداند. و همانا اين دو مرد: طلحه و زبير در شمار بيعت كنندگان با من بيعت كردند، و حال به بصره رفته تا اجتماع شما را پراكنده ساخته، و جنگ و درگيرى شما را ميان خودتان بيندازند. خداوندا اين هر دو را بخاطر نيرنگى كه باين امّت زدند و سوء نظرى كه به عموم مسلمين دارند بگير و كيفرشان ده. ابو الهيثم بن تيّهان برخاست و گفت: اى امير مؤمنان حسد قريش بر شما

دو گونه است: خوبانشان بخاطر ميل و مسابقه در فضل و برترى مرتبت بر تو حسد بردند، و بدان آنان نيز حسد زشتى بر تو بردند كه خداوند بدان سبب اعمالشان را تباه و بى ثمر ساخت و وزر وبالشان را سنگين تر نمود، و آنها به تساوى با تو بسنده نكردند بلكه خواستند بر تو پيش افتند، در نتيجه هدف از دسترس آنان دور گشت و مسابقه، آنان را از مرتبه اعتبار فرو افكند، و تو سزاوارترين فرد قريش به قريشيان هستى، پيامبرشان را در حال حيات يارى كردى، و پس از وفات وى حقوقى را كه بر عهده او بود پرداخت نمودى. بخدا سوگند اين سركشى آنان جز بزيان خودشان نخواهد انجاميد، و ما انصار و ياوران توئيم، پس هر امرى دارى بفرما. سپس اين اشعار را سرود: «همانا گروهى بر تو سر كشى كرده و نيرنگ زدند و تو را بكار زشتى چند عيبجوئى نمودند». «كه باندازه بال پشه اى بلكه عشر آن بال هم در تو وجود نداشت». «آنان نعمت بزرگى از خدا را در تو مشاهده كردند و نيز تو را بزرگمردى شناختند كه تمام گردان را بخاك مى افكند». «و تو را امامى يافتند كه تمامى كارها به وى ارجاع مى شود، و تو را بمنزله افسارى يافتند كه جلو افسار گسيختگى اسبان را مى گيرد». «و تو را حاكمى يافتند كه تمام شئون امامت در او جمع است، و مردى هاشمى كه پهناى گسترده سرزمين مكّه از آن اوست» «همه اينها بخاطر حسدى است نسبت ب آن نعمتى كه از جانب خداوند

بتو رسيده، و بازگشتند بدلهائى آكنده از حسد، و بجانهائى كه از شدّت شقاوت جام بغض و كينه و بخل مى باشد».

«و آنان دو دسته بودند، گروهى پرده هاى غيبى، اين صفات رذيله آنان را پوشانده، و گروهى بى پرده دشمنى را آشكار نمودند».

«اى وصىّ پيامبر : حقانيّت ما مانند سپيده صبح روشن و واضح و آشكار است».

«بنا بر اين در جنگ بى پروا بر قبيله اوس و خزرج يورش بر، و با ضربت نيزه بخاك ذلّتشان بنشان».

«هر كس از ما كه در راه خدا با تو دوستى نكند بر راه هدايت و رستگارى نخواهد بود».

پس حضرت امير المؤمنين عليه‌السلام براى وى پاداش نيك آرزو كرد. پس از او مردم ديگر برخاستند و هر كدام همانند كلام او سخنى گفتند.

7- سعدان بن مسلم از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

يك روز همين طور كه موسى بن عمران عليه‌السلام نشسته بود ابليس با كلاه

رنگارنگى كه بر سر داشت بسوى او آمد، چون به موسى نزديك شد كلاه را برداشت و پيش آمد و سلام كرد. موسى عليه‌السلام فرمود: تو كيستى؟ گفت: من ابليس هستم. موسى فرمود: خدا آواره ات كند، براى چه آمده اى؟ گفت: آمده ام بخاطر منزلتى كه نزد خدا دارى بتو سلام كنم. موسى گفت: اين كلاه چيست؟ گفت:

بوسيله اين كلاه دلهاى آدميان را مى ربايم (گويا رنگهاى مختلف آن نمودار فريبندگى و شهوات و آرايشهاى دنيا و عقايد فاسد و اديان باطل بوده است). موسى گفت: مرا خبر ده از آن گناهى كه چون آدميزاد مرتكب شود بر او چيره مى شوى و او را بسوى دلخواه و مراد خود مى برى. شيطان گفت: هنگامى كه او از خودش خرسند شود، و عملش را بسيار شمارد، و گناه او در نظرش كوچك جلوه كند. سپس گفت: اى موسى تو را به سه خصلت سفارش مى كنم: نه تو با زنى خلوت كن و نه او با تو خلوت كند، كه هيچ مرد و زنى با هم خلوت نكنند مگر اينكه من خودم همدم آنان هستم نه ياران من. و مبادا با خدا عهدى كنى (و اگر عهدى كردى فورا بجاى آر) زيرا كه احدى با خدا عهد نكند جز اينكه خودم نه يارانم همدم او باشم تا اينكه ميان او و وفاى به عهدش فاصله اندازم. و هر گاه تصميم به صدقه دادن گرفتى فورا بپرداز، كه هر گاه بنده اى عزم صدقه دادن كند خودم نه يارانم همدم او باشم تا ميان او و صدقه دادن جدائى اندازم. سپس ابليس بازگشت در حالى كه مى گفت: واى بر من خاكم بسر، به موسى چيزى آموختم كه به آدميزادگان خواهد آموخت.

8- سماعة بن مهران گويد:

از امام كاظم عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: كار نيك بسيار را زياد مشماريد، و گناهان اندك را كم نينگاريد، كه همان گناهان اندك است كه جمع شده و بسيار مى گردد. و در نهان از خدا- عزّ و جلّ- بترسيد تا انصاف را از جانب خود نسبت بديگران رعايت كنيد، بسوى طاعت خدا شتاب كنيد، و سخن راست گوئيد، و امانت را برگردانيد كه همه اينها بسود شماست، و خود را بكارهائى كه حلال نيست آلوده نكنيد كه بضرر شما تمام خواهد شد.

9- حمّاد بن عثمان از امام صادق از پدرانش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا فرمود:

هر گاه خداوند خير بنده اى را بخواهد او را در دين فقيه و دانا مى گرداند.

# مجلس بيستم : 8 رمضان المبارك 407

1- علىّ بن ربيعه والبى از امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

خداوند حدود و مرزهائى براى شما معيّن كرده پس از آنها تجاوز نكنيد، و واجباتى بر شما واجب نموده پس آنها را ضايع نسازيد و سنّتهائى براى شما وضع كرده پس از آنها پيروى كنيد، و چيزهائى را بر شما حرام ساخته پس ‍ هتك حرمت آنها نكنيد، و بخاطر شما از چيزهائى صرف نظر نموده آنهم از روى رحمتش نه از روى فراموشى، پس خود را در مورد آنها بزحمت نيندازيد.

2- مجاهد گويد:

امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: در اين دنيائى كه احدى پيش از شما از آن بهره مند نگشته، و براى احدى پس از شما باقى نخواهد ماند زهد را پيشه سازيد، راه شما در اين دنيا همان راه گذشتگان است، همانا عمر دنيا بريده شده و آواى سپرى شدن سر داده، و خوبيهاى آن زشت نما گشته است، پس پيوسته اهل خود را به فنا و نابودى، و ساكنان خود را به مرگ گوشزد مى كند. راستى كه شده آن تلخ، و زلال آن كدر گشته، و از آب زندگانى آن جز چند قطره يا جرعه اى بيش در ته اين ظرف باقى نمانده كه اگر تشنه لبى آن را بمكد لب او هم تر نشود. پس از اين خانه اى كه فنا و نيستى بر اهل آن مقدّر شده، و از ادامه حيات ممنوع اند- همان خانه اى كه جان اهلش در آن خوار و ذليل مى گردد- عزم كوچيدن كنيد، كه زنده اى نيست كه طمع در ماندن داشته، و نفسى نيست جز اينكه بمرگ اعتراف دارد. بنا بر اين آرزوها سرگرمتان نسازد، و روزگاران و دوران فترت بر شما دراز ننمايد، و با داشتن آرزوها فريب آن مخوريد. و اگر بمانند شتران بچه گم كرده اى كه بسرعت در پى آن است مشتاق باشيد، و چون ناله كبوتران صدا برآوريد، و همچون راهبان دلباخته به فغان آئيد، و براى حركت بسوى خداى متعال دست از اموال و اولاد بكشيد، به تمنّاى اينكه شما را درجه اى نزد خويش بالا برد، يا گناهى را- كه كاتبان الهى بشمار آورده و فرشتگان خداوندى ثبت و ضبط نموده اند- ببخشايد، هر آينه همه اينها در قبال پاداشى كه برايتان اميد داشته، و در برابر آن كيفرى كه از آن بر شما هراس دارم اندك است. خداوند ما و شما را از توبه كنندگان و عبادت كنندگان قرار دهد.

3- سلمان فارسى - رحمه‌الله - گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در روز عرفه (نهم ذى حجّة) بيرون شد و فرمود: اى مردم خداوند در اين روز بشما افتخار و مباهات كرد تا همگى شما را عموما و على را خصوصا مورد بخشايش خويش قرار دهد. سپس فرمود: اى على نزديك من بيا، على نزديك رفت، پيامبر : دست او را گرفت و فرمود: همانا سعادتمند- سعادتمند واقعى - كسى است كه پس از من اطاعت تو كند و تو را دوست بدارد، و همانا بدبخت - واقعى - كسى است كه پس از من تو را مخالفت كند و با تو بدشمنى پردازد.

4- ابو جهضم ازدى از پدرش روايت كند كه گفت:

چون عثمان ابا ذر غفارى - رحمه‌الله - را از مدينه بشام تبعيد كرد، ابو ذر هر روز بر مى خاست و مردم را پند و اندرز مى داد و آنان را بدست آويختن باطاعت پروردگار امر مى نمود، و از ارتكاب معاصى خداوند حذر مى داد، و آنچه را كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در فضائل و مناقب اهل بيت آن حضرت عليهم‌السلام شنيده بود براى آنان بازگو كرده و بر دست آويختن به عترت پيامبر : تحريض و تشويق مى نمود.

معاويه به عثمان نوشت: امّا بعد، پيوسته مردمى شبانه روز دور ابو ذر را گرفته و او چنين و چنان مى گويد. اگر باين مردمى كه بمن سپرده اى نيازى دارى ابو ذر را نزد خود ببر كه من مى ترسم نظر مردم را نسبت بتو خراب و فاسد نمايد، (و آنها را عليه تو بشوراند) و السّلام.

عثمان در پاسخ نوشت: امّا بعد، چون نامه مرا خواندى ابو ذر را نزد من گسيل دار، و السّلام. معاويه كس نزد ابو ذر فرستاد و او را احضار نموده، نامه عثمان را برايش خواند و گفت: السّاعة هر چه سريعتر برو. ابو ذر بسوى راحله و مركب خود رفت و بار بنه بر او بست و اسباب سفر ساز كرد. مردم نزد او جمع شدند و گفتند: اى ابا ذر- خدا تو را رحمت كند- كجا مى روى؟ ابو ذر گفت:

روزى مرا از روى خشم بسوى شما فرستادند، و امروز نيز بيهوده و بدون هيچ دليلى مرا بسوى خود مى برند، آن طور كه مى بينم پيوسته كار ايشان با من همين است تا سرانجام نيكوكارى آسوده شود، يا از دست فاجرى آسودگى حاصل آيد (يعنى يا آن مؤمن بميرد يا آن فاجر بهلاكت رسد). اين بگفت و برفت. وقتى خبر حركت ابو ذر به گوش مردم رسيد بدنبال او روانه شدند تا از دمشق بيرون رفت، و مردم با او رفتند تا به دير مرّان رسيد. ابو ذر از مركب پياده شد و مردم نيز پياده شدند، ابو ذر جلو ايستاد و نماز جماعتى با آنان گزارد، سپس گفت: اى مردم من شما را ب آنچه سودتان دهد سفارش ‍ مى كنم، و خودم نيز از لفّاظى و سخن پراكنى خوددارى مى نمايم. همگى؛ خدا- عزّ و جلّ- را حمد كنيد، همه گفتند: الحمد للّه (سپاس خداى راست). گفت: گواهى مى دهم كه معبودى جز اللّه نيست، و محمّد بنده و فرستاده خداست. مردم نيز همان گونه پاسخ دادند. گفت: گواهى مى دهم كه برانگيخته شدن در روز قيامت حقّ است، و بهشت حقّ است، و دوزخ نيز حقّ، و به هر چه پيامبر : از جانب خداوند آورده است اقرار مى كنم، شما هم باين امور گواهى دهيد. همه گفتند: ما بر تمام اين امور گواهيم. گفت: هر كدام از شما را كه با اعتقاد باين امور بميرد، بشارت باد به رحمت و كرامت خداوند، البتّه تا آنگاه كه ياور گنهكاران و توجيه كننده اعمال ستمگران و ياور آنان نباشد. اى مردم، نماز و روزه خودتان را با خشم در راه خدا- عزّ و جلّ- بهنگامى كه در زمين نافرمانى مى شود همراه سازيد، و پيشوايان خود را بقيمت بخشم آوردن خداوند خشنود مسازيد، و اگر چيزهاى نوظهورى را كه سابقه دينى براى آنها نمى شناسيد پايه گذارى نمودند شما از ايشان فاصله بگيريد، و آنان را سرزنش كنيد هر چند به شكنجه و محروميّت و تبعيد شما بيانجامد، تا در نتيجه خدا- عزّ و جلّ- را خشنود سازيد كه خداوند والاتر و بلند جايگاه شايسته نباشد كه بخاطر خشنودى آفريدگان بخشم آورده شود. خداوند من و شما را بيامرزد، شما را بخدا مى سپارم و بر شما درود مى فرستم و رحمت خداوند بر شما باد. مردم در پاسخ صدا زدند: خداوند بر تو درود فرستد و رحمتش را شامل حال تو گرداند اى ابا ذر، اى صحابى رسول خدا :، مى خواهى تو را باز گردانيم، - هر چه اين گروه تو را بيرون راندند- و مانع سفر تو شويم؟ ابو ذر گفت: باز گرديد- خدا شما را رحمت كند- كه من بر مشكلات و گرفتاريها از شما شكيباترم، و از اختلاف و پراكندگى جدّا بپرهيزيد.

ابو ذر رفت تا بر عثمان وارد شد، چون داخل شد عثمان گفت: خداوند چشمى را به عمرو روشن نكند! ابو ذر گفت: بخدا سوگند پدر و مادرم مرا عمرو نناميده اند و ليكن خداوند آن كسى را كه معصيت و مخالفت امر او مى كند و از هواى نفس خود پيروى مى نمايد بخودش نزديك نسازد. كعب الا حبار (يك يهودى تازه مسلمان) برخاست و گفت: اى پير مرد از خدا نمى ترسى كه با اين گونه سخن با امير المؤمنين روبرو مى شوى؟! ابو ذر عصائى را كه بدست داشت بلند كرد و بر سر كعب كوفت و گفت: اى پسر دو يهودى تو با مسلمانان چه سخن دارى؟ بخدا سوگند هنوز يهودى گرى از دلت بيرون نرفته است. عثمان گفت: بخدا سوگند كه بودن من و تو در يك خانه نشايد، تو خرف شده و عقل خود را از دست داده اى، او را از نزد من بيرون بريد و بر كوهان شترى برهنه سوارش كنيد و بشدّت شتر را برانيد و با سختى هر چه تمامتر او را به ربذه رسانيد و بدون هيچ انيس و همدمى رهايش كنيد تا خدا هر چه مى خواهد بر سرش بياورد. مأ موران نيز او را با درشتى تمام در حالى كه با مشت باستخوانهاى پهلويش مى كوفتند بسوى ربذه بيرون بردند.

عثمان قبلا دستور داده بود كه احدى از مردم او را مشايعت نكند. اين گزارش بامير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام رسيد، حضرت با شنيدن اين خبر آنقدر گريست كه ريش مباركش از اشك ديده اش تر شد، سپس فرمود: آيا اين چنين باصحابى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله عمل مى كنند؟ إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «ما همه از خدائيم و بسوى او بازمى گرديم». سپس برخاست و با حسن و حسين عليهما‌السلام و عبد اللّه بن عبّاس و فضل و قثم و عبيد اللّه (فرزندان عبّاس عموى پيامبر) همگى حركت كردند تا به ابو ذر رسيده و او را مشايعت نمودند. چون چشم ابو ذر- رحمه‌الله - ب آنان افتاد مشتاقانه بسوى آن شتافت و بر آنان گريست و گفت: پدرم بفداى چهره هائى كه با ديدنشان ياد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى افتم و بركت، وجودم را فرا مى گيرد.

سپس دست ب آسمان برداشت و گفت: خداوندا من اينان را دوست دارم هر چند در راه محبّتشان قطعه قطعه شوم، من بخاطر خشنودى تو و دستيابى بخانه آخرت هرگز از اينان جدا نمى شوم، خدا شما را رحمت كند باز گرديد، از خدا مى خواهم كه به بهترين وجه پس از من از شما پذيرائى كند. در اينجا آن چند نفر با او وداع نموده و در حالى كه از فراق وى اشك مى ريختند بازگشتند.

5- عبد المؤمن از امام باقر عليه‌السلام از جابر بن عبد اللّه انصارى روايت كند كه گفت:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: سريعترين چيزها از نظر كيفر و عقوبت چند چيز است: مردى كه باو نيكى كنى و او در عوض نيكى تو ببدى تو را پاداش ‍ دهد. و مردى كه با او پيمان ببندى و تو خواهى كه وفا كنى و او بخواهد بدروغ با تو رفتار كند. و مردى كه هرگز باو ستم نمى كنى و او پيوسته در صدد ستم نمودن بتو است. و مردى كه بخاطر خويشاوندى با او رفت و آمد كنى، و او با تو قطع رابطه نمايد.

6- اسحاق بن فضل هاشمى گويد:

يكى از دعاهاى امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام اين است: «خداوندا پناه مى برم بتو از اينكه دوستت را دشمن بدارم، يا با دشمنت دوستى كنم، يا كسى را كه از تو خشم بدل دارد خشنود سازم. خداوندا بر هر كس كه تو درود فرستى درود ما نيز بر او باد، و بر هر كس لعنت كنى لعنت ما نيز بر او باد. خداوندا هر كس كه مرگ او موجب شادى ما و شادى تمام مسلمانان است ما را از شر او آسوده ساز، و بجاى او كسى را بما ارزانى دار كه براى ما بهتر از او باشد، تا آنجا كه نشانه اجابت را طورى بر ما نمايان سازى كه ما در دين و دنياى خود بدان آشنا باشيم، اى مهربان تر از هر مهربانى».

# مجلس بيست و يكم : شنبه نيمه رمضان المبارك 407

1- ابو حمزه ثمالى - رحمه‌الله گويد:

از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: چهار چيز است كه در هر كس باشد اسلام او كامل است، و بر ايمانش يارى مى شود، و گناهانش از وى پاك مى گردد، و بديدار خدا رود در حالى كه از او خرسند است، و اگر سراپايش ‍ را گناه فرا گرفته باشد خداوند آنها را بريزد. و آن چهار چيز عبارتند از: وفا به عهدى كه انسان با خدا مى بندد، و راستگوئى با مردم، و شرم و حيا از آنچه كه نزد خدا و مردم زشت مى نمايد، و خوش خلقى با خانواده و ساير مردم.

و چهار چيز است كه در هر يك از مؤمنين باشد خداوند او را در برترين درجات بهشت در غرفه اى فوق غرفه ديگر در جايگاه شرف بتمام معنى جاى دهد: آن كس كه يتيمى را پناه دهد و بخوبى از وى پذيرائى كند و چون پدرى مهربان براى او باشد، و آن كس كه به ناتوانى رحم كند و او را يارى دهد و كفايت نمايد، و آن كس كه هزينه زندگى پدر و مادرش را بپردازد و با آنان به نرمى و نيكى رفتار كند و اندوهگينشان نسازد، و آن كس كه با غلام خود بدخلقى و ناسازگارى نكند و او را در كارهايش كمك نمايد و نسبت به بازخريد خود اگر طاقت ندارد مجبورش نسازد.

2- انس بن مالك گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: تعدّى و تجاوز در چيزى وجود پيدا نكرد مگر اينكه آن را زشت و بدنما نمود، و شرم و حيا در چيزى نهاده نشد جز اينكه آن را زينت بخشيد.

3- جابر بن عبد اللّه انصارى گويد:

خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مشرف شدم و عرض كردم: اى رسول خدا وصىّ شما كيست؟ آن حضرت ده روز از جواب گفتن خوددارى نمود و بمن پاسخى نداد، سپس فرمود: اى جابر تو را از آنچه پرسيدى خبر ندهم؟ گفتم: پدر و مادرم فدايت بخدا سوگند چندان از دادن پاسخ خوددارى فرمودى كه پنداشتم بر من خشم گرفته اى. فرمود: اى جابر بر تو خشم نگرفتم و ليكن منتظر بودم كه از آسمان برايم خبر رسد، جبرئيل عليه‌السلام نزد من آمد و گفت: اى محمّد پروردگارت سلام مى رساند و مى فرمايد: همانا علىّ بن ابى طالب وصى و جانشين تو بر خاندان و امّت تو است، و همان كسى است كه نااهلان را از كنار حوض كوثر عقب براند، و او پرچمدار توست كه در راه بهشت پيشگام تو خواهد بود.

گفتم: اى پيامبر خدا نظرتان اينست كه با كسى كه باين مطلب ايمان نياورد كارزار كنم؟ فرمود: آرى، اى جابر او در اين جايگاه قرار داده نشده مگر باين خاطر كه از وى پيروى شود، پس هر كس كه از او پيروى كند فرداى قيامت با من است، و هر كس با او مخالفت كند هرگز در كنار حوض كوثر بر من وارد نخواهد شد.

4- ابو ذر غفارى - رضى اللّه عنه - گويد:

ديدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله با دست مبارك به پشت علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام زد و فرمود: اى على هر كس ما را دوست بدارد از عرب است، و هر كس ما را دشمن بدارد كافر عجمى است. شيعيان ما از خانواده ها و قبايل شريف و صحيح النّسب و حلال زاده اند، و كسى بر آئين ابراهيم عليه‌السلام جز ما و شيعيان ما نيست، و ساير مردم از آئين وى بدورند، و همانا خدا را فرشتگانى است كه گناهان شيعيان ما را فرو ريزند همان گونه كه كلنگ و تيشه ساختمان را ويران مى كند.

5- عبد الرّحمن بن جندب از پدرش روايت كرده كه گفت:

چون با عثمان براى خلافت بيعت شد از مقداد بن اسود كندى - رحمه‌الله - شنيدم كه به عبد الرّحمن بن عوف مى گفت: اى عبد الرّحمن بخدا سوگند هرگز رويدادى مانند آنچه بر سر اين خاندان (اهل بيت پيامبر) عليهم‌السلام پس از رحلت پيامبرشان صلّى اللّه عليه و آله آمد نديده بودم! عبد الرّحمن گفت: مقداد! تو را باين گونه امور چكار؟ مقداد گفت: بخدا سوگند ايشان را دوست مى دارم بدين جهت كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دوستشان مى داشت، و بخدا سوگند اندوهى كه بهيچ وجه نمى توانم اظهارش كنم بر من چيره شده از اينكه قريش بجهت شرافت اين خاندان بر ساير مردم شرف يافتند و با اين حال همگى همدست شده تا قدرت و نفوذ و حكومت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را از دست ايشان ربودند.

عبد الرّحمن گفت: اى واى! بخدا سوگند من فراوان خود را بخاطر شما بزحمت انداخته ام. مقداد گفت: توجّه كن بخدا سوگند دست از دامان مردى برداشتى كه از جمله كسانى است كه بحقّ فرمان دهند و بحقّ عدالت ورزند، هان بخدا سوگند اگر ياورانى عليه قريش مى يافتم با آنان مى جنگيدم همان گونه كه در روزهاى بدر و احد جنگيدم. عبد الرّحمن گفت: مادرت بعزايت بنشيند مقداد! مبادا مردم اين سخن را از تو بشنوند، بخدا سوگند مى ترسم از اينكه تو صاحب يك فرقه و آشوبى شوى.

جندب گويد: پس از آنكه مقداد از آنجا رفت، نزد او رفته و گفتم: من از ياران توام. گفت: خدا تو را رحمت كند، آنچه ما خواهان آنيم دو سه نفر مرد براى آن كافى نيست پس از نزد وى بيرون شدم و خدمت علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام رسيدم و گفتار او و خودم را بعرض رساندم و حضرت براى ما دعاى خير فرمود.

6- عبد الملك بن عمير لخمى گويد:

جارية بن قدامه سعدى بر معاويه وارد شد، و احنف بن قيس و حباب مجاشعى در كنار معاويه روى تخت نشسته بودند. معاويه باو گفت: كيستى تو؟ گفت: ما جارية بن قدامه هستم - وى آدم دانا و باهوشى بود- معاويه گفت: من باور نمى كردم هنوز زنده باشى، مگر تو (از نظر جثه) از يك زنبور عسل بيشترى؟

جاريه گفت: اى معاويه با من چنين برخورد مكن، تو مرا بزنبور عسل تشبيه مى كنى و بخدا سوگند كه زنبور نيشى آتشين و براقى شيرين دارد، و بخدا سوگند كه معاويه نام ننهاده اند مگر بر سگى كه سگان ديگر را گاز گيرد، و اميّه (كه نام مادر توست) تصغير امه است (يعنى كنيزك). معاويه گفت: چنين رفتار مكن، گفت: تو كردى من هم كردم.

معاويه گفت: نزديك بيا، و در كنار من بر تخت بنشين. گفت: اين كار را نمى كنم. گفت: چرا؟ گفت: چون ديدم اين دو نفر دارند تو را از جايت كنار مى زنند و من نمى خواهم با آنان شركت كنم. معاويه گفت: نزديك بيا تا سخن محرمانه اى بگويم. جاريه پيش رفت و معاويه باو گفت: اى جاريه من از اين دو مرد دينشان را خريده ام. گفت: از من نيز بخر اى معاويه. گفت: (آهسته) صدايش را در نياور.

7- انس بن مالك گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: كفّاره و جريمه غيبت كه گناه آن را بزدايد آن است كه براى آن كس كه از او غيبت كرده اى آمرزش بخواهى.

# مجلس بيست و دوم : شنبه 22 رمضان المبارك 407

1- عمرو بن سيف ازدى گويد:

امام صادق عليه‌السلام بمن فرمود: طلب روزى را از راه حلال آن از دست مده كه كمك توست بر دينت، و پاى شترت را ببند سپس توكّل كن.

2- عبد اللّه بن ابى يعفور گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: سه دسته اند كه خداوند نمازشان را نپذيرد: بنده اى كه از نزد صاحبانش گريخته است تا زمانى كه برگردد و دست در دست آنان نهد. و مردى كه براى قومى امامت نماز كند و آنان وى را خوش ندارند. و زنى كه شب بخوابد و شوهرش بر او خشمناك باشد.

3- حسين بن زيد از امام صادق از پدرش از جدّش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

چون مرا ب آسمان بالا بردند و به سدرة المنتهى (درختى است در آخرين مراتب بهشت كه دانش اوّلين و آخرين ب آنجا منتهى مى شود) رسيدم ندائى بمن رسيد كه: اى محمّد سفارش مرا به نيكى در باره على بپذير كه او سرور مسلمين، و پيشواى متّقين، و در قيامت پيشواى دست و پا و پيشانى سپيدانى است كه در غرفه هاى بهشتى آرميده اند.

4- عمرو بن ميمون از امام صادق از پدرش از جدّش عليهم‌السلام روايت كند كه امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام بر فراز منبر كوفه فرمود:

اى مردم، ده خصلت از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بيادگار دارم كه نزد من از آنچه كه خورشيد بر آن مى تابد محبوبتر است:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بمن فرمود: اى على تو در دنيا و آخرت برادر منى، و روز قيامت در پيشگاه خداوند جبّار تو نزديكترين آفريدگان بمن هستى، و جايگاه تو در بهشت مقابل جايگاه من است همچنان كه منازل دوستان در راه خدا- عزّ و جلّ- در مقابل هم قرار دارد، و تو وارث منى، و تو پس از من در مورد وعده ها و كارهايم وصىّ من خواهى بود، و تو حافظ و سرپرست خانواده من در هنگام غيبت من هستى، و تو پيشواى امّت منى، و تو بپا دارنده عدالت در ميان رعيّت منى، و تو دوست منى و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.

5- محمّد بن ابى عماره كوفى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: هر كس در راه ما بخاطر خونى كه از ما ريخته شده، يا حقّى كه از ما بتاراج رفته، يا پرده آبرو و حيثيّتى كه از ما يا يكى از شيعيان ما دريده گشته قطره اشكى بريزد، بدين سبب خداوند متعال او را يكى حقب (كه هشتاد سال است) در بهشت جاى دهد.

6- ربيعه و عماره و گروهى ديگر گفته اند:

در آن زمان كه گروه كثيرى از اصحاب امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام از دور آن حضرت پراكنده شده و از نزد آن حضرت بسوى معاويه ره سپردند تا كه نصيبى از دنيا ببرند، گروهى از ياران حضرتش خدمت او رسيدند و عرضه داشتند: اى امير مؤمنان اين همه اموال را بخشش كن، و اين اشراف عرب و قريش و كسانى را كه مى ترسى زير بار تو نروند و بسوى معاويه بگريزند بر ساير آزادشدگان و عجميان ترجيح و تفضيل ده.

امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: مرا مى فرمائيد كه يارى را از راه ستم بجويم؟! نه، بخدا سوگند تا خورشيد مى تابد و ستاره اى در آسمان مى درخشد دست بچنين كارى نمى يازم. بخدا سوگند اگر اين اموال از خودم بود هر آينه مساوات را در ميان آنان مراعات مى نمودم چه برسد باينكه مال خودشان است. سپس لختى سكوت كرد و سر بجيب فكرت فرو برد، پس از آن فرمود: هر كس ثروتى دارد جدّا بايد از فساد بپرهيزد كه بخشش مال در غير حقّش تبذير و اسراف است، و ثروت هر چند نامى از صاحب خود در دنيا بجاى مى گذارد ولى در نزد خدا- عزّ و جلّ- فرومايه اش مى سازد؛ و هيچ مردى مال خود را در غير حقّ و نزد غير اهلش ننهاد جز اينكه خداوند وى را از سپاس آنان محروم ساخت و دوستى آنان از آن ديگرى شد، و اگر با او بماند كسى كه او را دوست بدارد و سپاسش گويد جملگى دروغ و چاپلوسى است كه مى خواهد بدين وسيله به وى نزديك شود تا بتواند دوباره بهمانند چيزى كه در گذشته از وى بدست آورده دست يابد، و اگر روزى نعمت از دستش برود و بكمك و دستگيرى متقابل او نياز پيدا كند همانا او بدترين دوست و پست ترين رفيق خواهد بود.

هر كس بخواهد از آنچه كه خداوند باو ارزانى داشته نيكى نمايد بايد به خويشان نزديك خود رسيدگى نموده، و مهمان نوازى كند، و اسيرى را آزاد سازد، و به ورشكستگان و در راه ماندگان و تهيدستان و جهادگران در راه خدا يارى رساند، و بايد بر مشكلات و سختيها و شكيبا باشد، كه همانا دستيابى باين خصال، اشرف كرامتهاى دنيا و رسيدن به فضائل آخرت است.

7- اسحاق بن عمّار گويد:

امام صادق عليه‌السلام بمن فرمود: اسحاق چون وقت زكات مالت فرا رسد آن را چگونه مى پردازى؟ گفتم: مستحقّين آن خود بمن مراجعه كرده بايشان مى پردازم، حضرت فرمود: ترا جز اين نمى بينم كه مؤمن را خوار ساخته اى زنهار زنهار كه خدا ميفرمايد: «كسى كه دوست مرا خوار سازد با من به محاربه برخاسته است».

8- حنان بن سدير از پدرش روايت كند كه گفت:

خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم و نزد آن حضرت يادى از مؤمن و حقوق او بميان آمد. امام صادق عليه‌السلام بمن رو كرده فرمود: اى ابا الفضل تو را بحال مؤمن نزد خدا خبر ندهم؟ گفتم: چرا بمن خبر بده فدايت شوم. فرمود: چون خداوند روح مؤمن را بگيرد فرشتگان حافظ اعمال او ب آسمان بالا روند و گويند پروردگارا اين بنده توست و خوب بنده اى است. خداوند جليل و جبّار فرمايد: بدنيا فرود رويد و نزد قبر بنده ام بمانيد و مرا به بزرگى ياد كنيد و تسبيح و تهليل و تكبير بگوئيد و ثواب آن را بحساب بنده ام بنويسيد تا زمانى كه او را از قبرش برانگيزم.

سپس بمن فرمود: آيا زيادتر نگويم؟ گفتم: چرا، بيشتر بفرمائيد. فرمود:

چون خداوند مؤمن را از قبرش برانگيزد شبيهى با او بيرون آيد كه از پيش او حركت كند (و او را قوّت دل بخشد)، پس هر گاه مؤمن هول و هراسى از امور هولناك قيامت ببيند آن شبيه گويد: بيتابى مكن و غم مخور و بشارت باد تو را به سرور و كرامتى از جانب خداى - عزّ و جلّ-.

و اضافه فرمود: پيوسته آن شبيه او را به سرور و كرامت خدا- عزّ و جلّ- بشارت دهد، تا اينكه براى حسابرسى در پيشگاه پروردگار قرار گيرد، پس ‍ خداوند حساب آسانى از وى بعمل آورد، و به بردن وى به بهشت فرمان دهد و در اين حال آن شبيه در پيش روى اوست. مؤمن باو گويد: خدا تو را رحمت كند تو خوب خارج شونده اى بودى، با من از قبرم بيرون شدى و پيوسته مرا به سرور و كرامت گويد: من همان سرورى هستم كه بر برادر مؤمن خود در دنيا وارد ساختى، خداوند مرا از آن سرور آفريده تا تو را بشارت دهم.

9- محمّد جعفى از پدرش روايت كند كه گفت:

من بسيارى از اوقات از درد چشم ناراحت بودم، روزى از اين درد بامام صادق عليه‌السلام شكايت بردم.

حضرت فرمود: آيا دعائى بتو نياموزم كه براى دنيا و آخرتت سودمند باشد، و از درد چشم نيز آسوده گردى؟ عرض كردم: چرا. فرمود: پس از نماز صبح و پس از مغرب بگو: «اللّهمّ إ نّى أ سأ لك بحقّ محمّد و آل محمّد عليك، أ ن تصلّي على محمّد و آل محمّد، و أ ن تجعل النّور في بصري، و البصيرة في ديني، و اليقين في قلبي، الا خلاص في عملى، و السّلامة في نفسي، و السّعة في رزقي و الشّكر لك أ بدا ما أ بقيتني» «خداوندا! بحقّ محمّد و آل محمّد بر تو از تو مى خواهم كه بر محمّد و آل محمّد درود فرستى، و در چشمم نور، و در دينم بينش، و در قلبم يقين، و در عملم اخلاص، و در جانم سلامتى، و در روزيم فراخى و گشايش قرار دهى، و تا زمانى كه زنده ام مى دارى توفيق سپاسگزارى از خودت را بمن عطا فرمائى».

# مجلس بيست و سوّم : تاريخ مجلس ذكر نشده است

1- ابو بصير گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: ابو ذر- رحمه‌الله - مى گفت:

گويا اين اشياء دنيا چيزى نيست جز عملى كه خير آن سود بخشد، و شرّ آن زيان رساند، مگر بكسى كه خداوند باو رحم آورد.

اى طالب علم نبايد اهل و مال تو را از رسيدگى بخودت سرگرم سازد، تو آن روزى كه از آنان جدا مى شوى همانند ميهمانى هستى كه شب را در ميان آنان بسر برده و صبح از نزدشان بسوى ديگران مى روى، و دنيا و آخرت بسان منزلى است كه در آن فرود آمده، سپس بسوى غير آن خواهى رفت. و فاصله ميان مرگ و برانگيخته شدن پس از آن جز خواب كوتاهى كه بزودى از آن بيدار شوى چيز ديگرى نيست. اى طالب علم، براى حضور در پيشگاه پروردگار عملى پيش فرست كه تو در گروه عمل خود هستى، و هر گونه كه عمل كنى جزا بينى.

اى طالب علم نماز بخوان پيش از آنكه نتوانى بر شب و روزى دست يابى كه در آن نماز بگزارى، همانا مثل نماز براى صاحبش - باذن پروردگار- مثل مردى است كه بر سلطانى وارد شود و آن سلطان، خوب به سخنان او گوش ‍ دهد تا از بيان نيازش فارغ شود، همچنين مرد مسلمان تا آن زمان كه در نماز است پيوسته خداوند بدون نظر دارد تا از نمازش فارغ گردد.

اى طالب علم صدقه بده پيش از آنكه قادر بر دادن چيزى نباشى، و از دادن آن ممنوع نگردى، همانا مثل صدقه براى صاحبش مثل مردى است كه دستش به خون كسى آلوده شده و اقوام او در پى خونخواهى وى هستند و او گويد:

مرا نكشيد و مدّتى برايم قرار دهيد تا در جلب رضايت شما كوشش نمايم، مرد مسلمان نيز- باذن خدا- اين چنين است، هر زمان صدقه اى بدهد يك گروه از گردنش گشوده شود تا اينكه خداوند اقوامى (چنين كسانى) را به نزد خويش بازستاند در حالى كه از آنان راضى گشته است، و هر كس كه خدا از روى راضى باشد همانا از آتش آزاد شده است.

اى طالب علم آن دل كه در آن چيزى از حقّ نباشد همچون خانه ويرانى است كه آبادكننده اى ندارد.

اى طالب علم همانا اين زبان كليد خير و كليد شرّ است. پس بر دهانت مهر زن همان گونه كه بر طلا و نقره است مهر مى نهى.

اى طالب علم اين مثالها را خداوند براى مردم بيان فرموده و جز عالمان در باره آن تعقّل نمى كنند.

2- عبد اللّه بن سنان گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در سخنرانى خود فرمود: آيا شما را به بهترين اخلاق دنيا و آخرت خبر ندهم؟ آنها عبارتند از: گذشت از آن كس كه به تو ستم روا داشته، و اينكه پيوند كنى با آن كس كه رابطه اش را از تو بريده، و نيكى نمودن به آن كس كه به تو بدى نموده، و بخشش به كسى كه تو را محروم ساخته است. و همانا در نهاد دشمنى و كينه توزى بريدن و چيدن نهفته است، منظورم بريدن مو نيست بلكه بريدن دين است.

3- عبد اللّه ابى يعفور گويد:

امام صادق عليه‌السلام بمن فرمود: مبادا مردم تو را نسبت به خودت بفريبند، كه همانا امر (حساب و كتاب اعمال) بتو خواهد رسيد نه ب آنان، و نبايد روزت به چنين و چنان سپرى شود كه همانا كسى با تو هست كه اعمال تو را حفظ و ضبط ميكند، و خوبى اندك را كم مشمار كه فردا روز آن را بصورتى خواهى ديد كه تو را شادمان كند، و بدى اندك را كم مشمار كه فردا روز آن را بصورتى خواهى ديد كه تو را ناراحت سازد، و كار نيك كن كه من نديدم چيزى را كه پى جوتر و سريعتر باشد از كار نيكى كه بدنبال گناه گذشته اى انجام گيرد، خدا- جلّ اسمه - مى فرمايد: «همانا نيكيها بديها را از بين مى برند، و اين ياد آورى است از براى ياد آوران ».

4- عجلان ابو صالح گويد:

امام صادق عليه‌السلام بمن فرمود: در رابطه خود با مردم به انصاف رفتار كن، و در دارائى خود با آنان يارى همه جانبه بنما، و آنچه را براى خود مى پسندى براى آنان نيز بپسند، و فراوان خدا را ياد كن، و از رنجورى و افسردگى بپرهيز كه پدرم مرا بدين مطالب سفارش مى فرمود، و پدر او هم بهمين مطالب و نيز در باره نماز شب وى را سفارش مى نمود، زيرا كه چون رنجور باشى حقّ خدا را بجاى نياورى، و چون دلتنگ و افسرده باشى حقّى را به احدى نپردازى. و بر تو باد براستگوئى و پاكدامنى و باز دادن امانت، و چون وعده نمودى تخلّف مكن.

5- ابو النّعمان عجلى گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: اى ابا النّعمان بر ما دروغى نبند كه بدان سبب از راه راست و صحيح كنار افتى. اى ابا النّعمان بواسطه ما مردم را يغما مكن كه خداوند با اين كار بر فقر تو بيفزايد. اى ابا النّعمان رياست طلبى مكن كه دنباله رو خواهى شد. اى ابا النّعمان تو ناگزير بازداشت شده و مورد پرسشش قرار مى گيرى، پس اگر راست بگوئى تو را تصديق كنيم، و اگر دروغ بگوئى تو را تكذيب نمائيم. ابا النّعمان! زنهار مردم تو را نسبت بخودت نفريبند كه امر (حساب و كتاب اعمال) بتو خواهد رسيد نه ب آنان، و روز خود را به چنين و چنان سپرى مساز كه همانا با تو كسى است كه اعمال تو را ثبت و ضبط مى كند، و كار نيك كن كه من نديدم چيزى را كه پى جوتر و سريعتر باشد از كار نيكى كه بدنبال گناه گذشته اى انجام گيرد.

6- علىّ بن نعمان با واسطه از امام سجّاد عليه‌السلام نقل كند كه مى فرمود:

بيچاره آن كس كه يكانش بر دهگانش غلبه كند. (گويد) و امام صادق عليه‌السلام

فرمود: مغبون و فريب خورده كسى است كه در مورد عمرش لحظه بلحظه فريب خورد و زيان بيند. (گويد) و علىّ بن الحسين عليه‌السلام مى فرمود: از مردم اظهار نوميدى و بى نيازى كن كه اين دارائى واقعى است، و درخواست خود را از آنان كم كن كه آن نياز حاضر است، و از كارى كه از انجام آن عذر خواهى مى شود بپرهيز، و مانند كسى كه آخرين نماز اوست نماز بخوان، و اگر توانستى كه امروزت بهتر از ديروز، و فردايت بهتر از امروزت باشد اين كار را بكن.

7- ابو سعيد زهرى از امام باقر يا امام صادق عليهما‌السلام روايت كند كه فرمود:

واى بر آن گروه كه با امر بمعروف و نهى از منكر براى خدا ديندارى نكنند. و فرمود: هر كس لا اله الّا اللّه بگويد اين گفتار به ملكوت آسمان وارد نشود تا اينكه گوينده آن، سخن خود را با كردار شايسته اى تمام و كامل سازد. [و دين ندارد كسى كه با تقويت كردن باطلى ديندارى كند]و دين ندارد كسى كه با اطاعت از ظالمى ديندارى كند. سپس فرمود: تمام اين گروهها را فزون طلبى و فخر فروشى (به اموال و اولاد و افراد) سرگرم ساخته تا جايى كه به سراغ گورستان رفته و بمرده ها نيز افتخار مى ورزند (يا اينكه آنقدر باين گونه امور سرگرم شده اند تا مرگ گريبانشان را بگيرد و بگورشان بسپارد).

8- زيد شحام گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: بپرهيزيد از سطوات (قهر و غلبه) خداوند در شب و روز، عرض كردم: سطوات خدا چيست؟ فرمود: اينكه خداوند بندگان را به گناهانشان بگيرد و عذاب نمايد.

9- ابو حمزه گويد:

از امام سجّاد عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: هر كس بواجبات خدا عمل كند از بهترين مردم است، و هر كس از حرامهاى خدا بپرهيزد از عابدترين و پرهيزكارترين مردم است، و هر كس ب آنچه خداوند قسمت او نموده قانع باشد از داراترين مردم است.

10- سعد بن طريف گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: با زبانت با منافق سازش كن، و مهر و محبّت خود را براى مؤمن خالص ساز، و اگر يك يهودى با تو همنشين شد با وى بخوبى مجالست نما يعنى با اين مردم به نرمى و مدارا رفتار كن.

11- نعمان گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: هر كس از احوال دوستان جويا شود از احوال وى پى جو شوند، و هر كس كه در حوادث ناگوار روزگار صبر پيشه نسازد در برابر آنها زبون بماند، و اگر از مردم بدگوئى كنى از تو بدگوئى كنند، و اگر از آنان دست بدارى تو را رها نسازند. گفتم: پس چه كنم؟ فرمود: از آبروى خود براى روز فقر و تنگدستى خويش ب آنان وام بده.

12- مرازم گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: بر شما باد بنماز گزاردن در مساجد، و نيكرفتارى در همسايگى با مردم، و اقامه شهادت، و حاضر شدن در تشييع جنائز. شما ناگزير از معاشرت و آميزش با مردم هستيد، هيچ كس تا زنده است از مردم بى نياز نيست، ما (پيشوايان شما) بر جنازه هاى آنان حاضر مى شويم، و زيبنده شماست كه همانند امامان خود عمل كنيد، و مردم تا زنده اند از يك ديگر بى نياز نيستند تا اينكه مرگشان در رسد، سپس هر گروهى بسوى آنان كه هوادارشان بوده اند خواهند پيوست. سپس فرمود: نيكو نماز بگزاريد، و براى آخرت خود كار كنيد، و آنچه را كه بسود شماست برگزينيد، كه گاهى مردى پيدا مى شود كه در كار دنيا باهوش و زيرك است و گفته شود: فلانى چقدر زيرك است! و حال آنكه زرنگ و زيرك كسى است كه در كار آخرت زيرك باشد.

13- ابو خالد قمّاط گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در سرزمين منى سخنرانى نمود، فرمود: خداوند خرّم كند روى بنده اى را كه سخن مرا بشنود و خوب فرا گيرد و ب آن كس كه نشنيده است برساند، كه چه بسا كسانى كه بار فقه با خود مى كشند ولى فقيه نيستند، و چه بسا كسان كه فقه را بنزد كسانى انتقال مى دهند كه از خود حاملان بهتر مى فهمند.

سه چيز است كه دل هر مسلمانى با داشتن آنها بخيانت نگرايد (يا نبايد نسبت ب آنها خيانت ورزد): خالص ساختن عمل براى خدا، و نصيحت و خير خواهى نسبت به پيشوايان مسلمين، و همراهى جماعت آنان، زيرا كه دعوت آنان از همه جوانب بر آنها احاطه داشته و حافظ آنهاست (و نسبت به آيندگان نيز هست). مؤمنان با هم برابرند، ارزش خونشان با هم برابر است، و همگى قدرت واحدى عليه خودشان هستند، و پست ترين افرادشان مى تواند آنان را نسبت به امانى كه بكسى مى دهد عهده دار سازد.

14- منصور بن ابى يحيى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بر فراز منبر برآمد و در حالى كه رنگ از چهره اش پريده بود رو بمردم نموده، فرمود: اى مسلمانان بعثت من با قيامت مانند اين دو انگشتم توأ م است - و دو انگشت سبّابه خود را كنار هم قرار داد-. سپس ‍ فرمود: اى مسلمانان همانا برترين روش، روش محمّد است، و بهترين گفتار، كتاب خدا است، و بدترين امور، امور جديد و نو پديد است يعنى دين من متّصل به قيامت مى شود، و دين ديگرى ناسخ شريعت من نخواهد بود، بنا بر اين هر دين تازه بنام قانون بدعت و گمراهى است.

آگاه باشيد كه هر بدعتى گمراهى است، و جاى هر گونه گمراهى در آتش ‍ است. اى مردم هر كس پس از خود مالى بگذارد از براى اهل و وارثان اوست، و هر كس عيال و نانخورى بجاى گذارد سرپرستى آنان بر عهده من است.

15- رفاعه گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چهار چيز در تورات است و چهار ديگر در كنار آنهاست: هر كس كه صبح كند و غم دنيا خورد خشمگين بر پروردگار خود صبح نموده، و هر كس صبح كند و از مصيبتى كه بر وى وارد آمده شكايت نمايد از پروردگار خود شكايت نموده است، و هر كس بنزد ثروتمندى رود و نزد او

فروتنى كند [تا بهره اى از دنياى او ببرد]دو سوّم دينش را از دست داده است، و هر كس از اين امّت كه قرآن ميخوانده و با اين حال داخل دوزخ شود همانا از كسانى بوده كه آيات خدا را بمسخره و بازى مى گرفته است.

و آن چهار چيز ديگر: هر كس قدرت يابد انحصار طلب گردد، و هر كس ‍ مشورت كند پشيمان نشود، و هر گونه عمل كنى جزا بينى، و فقر بزرگترين مرگ است.

16- جابر بن عبد اللّه انصارى گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله براى ما سخنرانى كرد، پس حمد و ثناى الهى بجاى آورد و پس از سخنى چند فرمود: اى مردم بر شما باد بنماز، بر شما باد بنماز كه آن ستون دين شماست، رنج بيدارى شب را به نماز تحمّل كنيد، و فراوان ياد خدا كنيد تا گناهان شما را پاك سازد. همانا مثل اين نمازها مثل نهرى است كه در جلوى در خانه يكى از شما باشد و روزانه پنج بار خود را با آب آن بشويد، همان گونه كه با شستن هاى پياپى بدنش از هر گونه چركى پاك مى شود همچنان با مداومت بر نماز از گناهان پاك مى گردد، و هيچ گناهى بر او باقى نمى ماند.

اى مردم بنده اى نيست مگر اينكه ريسمانى چند بر او گره خورده است، پس چون دو سوّم از شب گذشت و ثلث ديگرش باقى ماند فرشته اى نزد وى آيد و باو گويد: برخيز ياد خدا كن كه صبح نزديك شده است، پس اگر بجنبد و ياد خدا كند يك گره از وى باز شود، و اگر برخيزد، وضو بگيرد و مشغول نماز شود همه گره ها از وى باز گردد، تا اينكه با چشمى روشن و شادمان وارد صبح شود.

17- شعيب عقرقوفى گويد:

بامام صادق عليه‌السلام عرض كردم: شنيدم از كسى كه از ابى ذرّ روايت مى كرد كه او مى گفت: سه چيز است كه مردم آنها را دشمن دارند و من دوست مى دارم: مرگ را دوست دارم، و فقر را دوست دارم، و بلا و گرفتارى را دوست دارم. حضرت فرمود: اين مطلب آن طور نيست كه وى (راوى) فهميده است، منظور او از اينكه مرگ را دوست مى دارم اينست كه مرگ در اطاعت خدا نزد من از زندگى در معصيت خدا محبوبتر است، و بلا در طاعت خدا نزد من از سلامتى در معصيت خدا محبوبتر است، و فقر در طاعت خدا نزد من از ثروت در معصيت خدا محبوبتر مى باشد.

18- ابو مريم از امام صادق يا امام باقر عليهما‌السلام از جابر بن عبد اللّه روايت كرده كه گفت:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بما فرمود: روى ظروف خود را بپوشانيد، و سر ظروف آب خود را ببنديد، و در خانه هاى خود را چفت كنيد، و از غروب آفتاب تا بر طرف شدن سياهى شب چهار پايان و احشام خود را محبوس داريد. همانا شياطين (موجودات نامرئى) پوششى را بر نمى دارند، و بندى را باز نمى كنند، و از هنگام غروب آفتاب رها و پخش مى شوند. و چراغهاى خود را (چون سوخت آنها از موادّ آتش زاست) خاموش كنيد زيرا كه موش، خانه را بر سر اهلش آتش مى زند.

19- اسماعيل جعفى گويد:

از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: هر كس روش عادلانه اى را پايه گذارى كند و ديگران بدان عمل نمايند پاداشى بمثل پاداش عمل كنندگان به وى داده شود بدون اينكه از پاداش آنان چيزى كاسته گردد، و هر كس روش ‍ ستمگرانه اى را پايه گذارى كند و ديگران بدان عمل نمايند وزر و وبالى مانند وزر و وبال عمل كنندگان بر گردن او خواهد بود بدون آنكه چيزى از وزر آنان كاسته گردد.

20- بكر بن صالح گويد:

دامادم بامام جواد عليه‌السلام نوشت: پدرم مرد ناصبى بد اعتقادى است و از جانب وى با شدائد و زحماتى چند روبرو گشته ام، در صورت صلاحديد در باره ام دعا كنيد، و بيان فرمائيد كه نظرتان در اين باره چيست؟ آيا با وى بدشمنى و پرخاش برخيزم يا مدارا نمايم؟ حضرت در پاسخ نوشتند: نوشته ات را فهميدم و به آنچه در باره پدرت ياد كرده اى پى بردم، و ان شاء اللّه در باره تو دست از دعا نمى كشم، و مدارا براى تو بهتر از دشمنى و پرخاشگرى است، و همراه با هر مشكلى آسانى است، صبر را پيشه ساز كه عاقبت از آن پرهيزكاران است، خداوند تو را بر ولايت آن كس كه ولايتش را پذيرفته اى ثابت بدارد، ما و شما در امانت خدائيم، همان خدائى كه اماناتش ضايع و تباه نگردد. بكر گويد: پس از آن خداوند دل پدر او را مطابق ميل وى برگرداند بطورى كه در هيچ چيز با او مخالفت نمى ورزيد.

21- ابو حفص عطّار گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه از پدرش از جدّش عليهما‌السلام روايت مى فرمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: جبرئيل در ساعت و روزى نزد من آمد كه هيچ سابقه نداشت، گفتم: اى جبرئيل در ساعت و روزى بى سابقه نزد من آمده اى؟ همانا مرا به هراس و وحشت انداختى! گفت: اى محمّد چه چيز تو را به وحشت انداخته در حالى كه خداوند گناه گذشته و جديد تو را بخشيده است؟! در اين مورد به تفسير قرآن ذيل آيه اوّل از سوره فتح مراجعه شود.

گفتم: پروردگارت تو را بچه خاطر فرستاده؟ گفت: پروردگارت تو را از پرستش بتها، و شرابخوارى، و برخورد خصمانه و ملامتگرانه با مردان نهى فرموده، و يك چيز ديگر نيز كه سود دنيا و آخرت در آن است، پروردگارت بتو مى فرمايد:

اى محمّد من هرگز ظرفى را مانند شكم پر دشمن نداشته ام.

22- عبد اللّه بن بكير گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: ما از ميان شيعيان خود بكسى علاقه منديم كه عاقل، فهميده، دانا، بردبار، مداراكننده، پر صبر، بسيار راستگو، و با وفا باشد. سپس فرمود: خدا- تبارك و تعالى - پيامبران را به مكارم اخلاق مخصوص گردانيد، پس هر كه واجد آنهاست بايد بر اين نعمت خدا را سپاس گويد، و هر كس كه فاقد آنهاست بايد به پيشگاه خداوند زارى كند و آنها را از خدا درخواست نمايد.

گويد: عرضكردم: فدايت شوم آنها كدام اند؟ فرمود: پرهيزكارى، و اظهار فروتنى و خوارى به پيشگاه پروردگار، و صبر، و شكر، و بردبارى، و شرم، و سخاوت و شجاعت، و غيرت و نيكوئى كردن، و راستگوئى، و ردّ امانت.

23- جارود بن منذر گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

مشكل ترين كارها سه چيز است: اينكه در رابطه خودت با مردم بانصاف رفتار كنى تا جايى كه نپسندى براى خويش مگر آنچه را كه براى آنان همى پسندى، و به برادر دينى خود در امور مالى يارى رسانى، و بياد خدا بودن در هر حال. و بياد خدا بودن آن نيست كه فقط سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله اللّه و اللّه اكبر

بگوئى، بلكه منظور اين است كه هر گاه كارى برايت پيش آمد كه خدا از آن نهى فرموده است رهايش سازى.

24- ابو عبيده گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: امير المؤمنين عليه‌السلام مى فرمود:

هيچ عملى همراه با تقوا اندك بحساب نيايد، و چگونه اندك بحساب آيد كارى كه مورد قبول واقع خواهد بود. (زيرا در قرآن مجيد آمده: خداوند عمل پرهيزكاران را قبول مى كند).

25- عمرو بن سعيد بن هلال گويد:

بامام صادق عليه‌السلام عرض كردم: مرا سفارشى فرما. فرمود: تو را به پرواى از خدا، و پاكدامنى، و كوشش در عبادت سفارش مى كنم، و بدان كه كوشائى در عبادتى كه همراه با پاكدامنى نباشد سودى نبخشد. و هميشه به پائين تر از خودت بنگر، و ببالا دست خود نگاه مكن، و چه بسيار خداى متعال به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: «اموال و اولاد كافران تو را به شگفتى نياورد» و فرموده: «چشمان خود را به بهره هائى كه به جفت هائى (مردان و زنانى) از كافران داده ايم ندوز، حال آنكه اينها همه نمودهاى فريبنده زندگانى دنياست». و اگر نفس تو، ترا بسوى چيزى از اينها فرا خواند پس ‍ بدان كه خوراك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله جو، و حلوايش خرما- آنهم اگر بدستش ‍ مى آمد- و هيزمش شاخه درخت خرما بوده است. و هر گاه به مصيبتى گرفتار آمدى ياد مصيبت خود بفقدان و از دست رفتن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كن كه مردم هرگز بمانند چنين مصيبتى گرفتار نمى شوند.

26- داود بن فرقد گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: همانا كردار شايسته پيش از صاحب خود به بهشت رود و اسباب آسايش وى را فراهم و آماده سازد چنان كه مردى پيشكار خود را جلوتر فرستد تا خانه را براى او فرش كند (و براى استراحت وى آماده سازد). سپس حضرت اين آيه را خواند: «و امّا كسانى كه ايمان آورده و كردار شايسته نموده اند همانا براى خودشان آسايشگاهى خوش فراهم مى سازند».

27- حسن بن أ بى ساره گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

مؤمن، و مؤمن (واقعى) نيست تا اينكه هم ترسان باشد و هم اميدوار، و ترسان و اميدوار نمى تواند باشد تا اينكه بمقتضاى آنچه كه مى ترسد و اميد دارد عمل كننده باشد.

28- علىّ بن ابى حمزه بطائنى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام از تفسير اين آيه «آنان كه آنچه بايد بدهند مى دهند در حالى كه دلهايشان ترسان است» پرسيدم، فرمود: از علائم ترس و اميد آنها اينست كه مى ترسند اگر اطاعت نكنند اعمال آنان بسوى خودشان باز گردانده شود، و با اين حال اميد دارند كه از ايشان پذيرفته گردد.

29- سماعه گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: چه مى شود شما را كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را آزار مى دهيد؟! مردى گفت: فدايت شوم چگونه حضرتش را مى آزاريم؟ فرمود: مگر نمى دانيد كه اعمال شما بر آن حضرت عرضه مى شود، و چون معصيتى در آنها مشاهده فرمايد آزرده مى گردد؟ پس ‍ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را آزار ندهيد و آن حضرت را شادمان سازيد.

30- ابو اراكه گويد:

در همين مسجد پشت سر امير المؤمنين عليه‌السلام نماز گزاردم، آن حضرت بجانب راست خويش بگرديد- و قدرى كسالت داشت - و مدّتى همان طور ماند تا خورشيد بر ديوار همين مسجد بقدر يك نيزه بر آمد، و آن ديوار باندازه فعلى نبود، سپس رو بمردم كرد و فرمود: هان بخدا سوگند ياران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله همه شب رنج و مشقّت بيدارى آن را تحمّل مى كردند، و ميان پيشانى و زانوهاى خود نوبت مى گذاشتند (گاهى بسجود و گاهى بپا ايستاده عبادت مى كردند)، گويا كه خروش آتش دوزخ در گوششان طنين انداز بود، چون وارد صبح مى شدند رنگ پريده و زرد چهره بودند، پيشانى آنان بسان زانوى بز پينه بسته بود، و چون ياد خداوند مى شد مانند حركت درخت در يك تند باد بحركت در مى آمدند، و از چشمانشان چنان اشك مى باريد كه لباسهايشان تر مى گشت. سپس برخاست و در آن حال مى فرمود: بخدا سوگند گويا اين قوم بحال غفلت شب را به صبح آورده اند، و از آن پس ديگر شادان و خندان ديده نشد تا آنكه كار ابن ملجم - لعنه اللّه - صورت گرفت.

31- جابر گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: امير المؤمنين عليه‌السلام در آن ايّام كه در كوفه بود چنين عادت داشت كه هر روز صبح از دار الاماره بيرون مى شد و در يكايك بازارهاى كوفه مى گشت و تازيانه اى دو شاخه بنام سبيبه بهمراه داشت، در هر بازارى مى ايستاد و در ميان اهل آن صدا مى زد: اى تاجران پيش از داد و ستد از خداوند خير و نيكى طلبيد، و با آسانگيرى در معامله از خداوند بركت جوئيد، و با خريداران نزديك شويد (گران نفروشيد تا از شما بگريزند)، و خود را به زينت حلم و بردبارى آرايش دهيد، و از سوگند خوردن خوددارى كنيد، و از دروغ بپرهيزيد، و از ستم كناره گيريد، و با مظلومان به انصاف رفتار نمائيد، و به ربا خوارى نزديك مشويد، و پيمانه را كامل بدهيد (كمفروشى نكنيد)، و چيزى از حقّ مردم كم نگذاريد، و روى زمين در غرقاب فساد فرو نرويد. و همين طور در تمام بازارهاى كوفه دور مى زد، و سپس بازمى گشت و در محلّى براى رسيدگى بكارهاى مردم مى نشست. و چون مردم مى ديدند كه آن حضرت بسوى آنان مى آيد، و فرياد «اى مردم» او بلند مى شد همگى دست از كار مى كشيدند و خوب به فرمايشات حضرتش گوش مى دادند، و به روى آن حضرت چشم مى دوختند تا از سخن خود فارغ مى گشت، و چون سخنش تمام مى شد مى گفتند: اى امير مؤمنان شنيديم و اطاعت خواهيم كرد.

32- جابر گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: عادت امير المؤمنين عليه‌السلام در كوفه اين بود كه چون نماز عشاء را با مردم مى گزارد سه بار با صداى بلند كه تمام اهل مسجد مى شنيدند مى فرمود: مردم مجهّز شويد- خدا شما را رحمت كند- كه همانا آواى كوچيدن در ميان شما برخاسته، پس اين اقامت و دلبستگى بر دنيا چه معنى دارد پس از آنكه آواى كوچيدن برخاسته است؟! خدا شما را رحمت كند مجهّز شويد و بهترين زاد و توشه اى را كه آماده و در دسترس ‍ داريد- و آن تقواست - بهمراه خود برداريد، و بدانيد كه راه شما بسوى معاد، و عبور شما بر صراط و وحشت بزرگ در پيش رويتان است، و همانا گريوه ها و گردنه هاى صعب العبور، و منازل وحشت زا و هراسناكى در پيش ‍ داريد كه ناگزير بايد از آنها عبور نموده، در آنجاها توقّف كنيد، بنا بر اين يا رحمت خداست كه نجات از وحشت و خطر بزرگ و درهم بودن چهره قيامت و سختى خبرگاه آن است، و يا مهلكه اى است كه قابل جبران نخواهد بود.

33- ابو حمزه ثمالى گويد:

نشنيدم نام احدى از مردم را كه از علىّ بن الحسين (امام سجاد) عليهما‌السلام زاهدتر باشد بجز اخبارى كه از زهد علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام بمن رسيده است. علىّ بن الحسين هنگامى كه در زمينه زهد و بى رغبتى بدنيا سخن مى گفت و پند و اندرز مى داد تمام حاضرين را بگريه مى آورد. من صحيفه اى را كه سخنى چند در باره زهد از علىّ بن الحسين عليهما‌السلام در آن نوشته بود خواندم سپس مطالب آن را نوشته، خدمت آن حضرت بردم و حضور مباركش عرضه داشتم، حضرت آن را شناخت و تصحيح فرمود، و در آن نوشته بود: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ خداوند نيرنگ ظالمان، و ستم حسودان، و زور جابران را از ما و شما باز دارد. اى مؤمنان مصيبت و گرفتارى شما همه برخاسته از وجود طاغوت هائى است كه اهل رغبت در دنيا و مايلين ب آن و فريفته شدگان بدان، و رو آورندگان ب آن و باشياء آن هستند، همان اشيائى كه فردا روز همه اش بى بها و پوسيده و تباه خواهد بود. پس از آنچه كه خداوند شما را از آن برحذر داشته حذر كنيد، و در آنچه كه خداوند شما را نسبت ب آن بى رغبت نموده زهد را پيشه سازيد، و ب آنچه كه در اين دنياست مانند كسى كه آن را منزل ابدى و مقرّ هميشگى انگاشته و بدان دل بسته اتكاء و اعتماد پيدا نكنيد. و بخدا سوگند آنچه كه در دنياست همه اش رهنماى شما بر جلوه گرى ظاهرى آن و گردش روزگار و دگرگونى انقلاب و موارد عبرت آميز آن است، و بر اينكه چگونه اهل خود را دستخوش بازيگرى خويش قرار مى دهد. براستى كه دنيا افراد گمنام وامانده را رفعت شأ ن مى بخشد، و افراد شريف و گرانبها را ضايع و بيمقدار مى سازد، و فردا روز اقوامى را ب آتش در مى افكند. و در اين امور جاى پند گرفتن و آگاهى است، و نيز همه اينها بنوبه خود دوركننده و باز دارنده اى است براى آن كس كه بيدار و هوشيار باشد. همانا امورى كه در هر شبانه روز بر سر شما مى آيد از فتنه هاى گمراه كننده، و حوادث بدعتها، و روشهاى جائرانه، و شرور و حوادث كوبنده زمان، و ترس از سلطان، و وسوسه شيطان، همه و همه دلها را از بيدار شدن و آگهى يافتن دور ساخته، و از هدايت موجود و شناخت اهل حقّ غافل مى دارد مگر آن عدّه اندكى را كه خداوند نگاه داشته است. بگردش روزگار و دگرگونى حالات و عاقبت زيان فتنه دنيا جز كسى كه خداوند او را نگاه داشته و راه رشد را پيموده و در طريق ميانه گام نهاده پى نمى برد، و او كسى است كه عليه همه اينها از زهد يارى جسته است. چنين كسى پيوسته انديشه خود را تجديد نموده، و از امور مشابه اندرز گرفته، و خود را از آلودگى دور ساخته، و در باره شگفتى و سرور زودگذر دنيا زهد و بى رغبتى نشان داده، و در نتيجه از لذّات آن پهلو تهى كرده، و در نعمتهاى هميشگى آخرت رغبت نموده، و كوشش شايسته آن را عملى ساخته، و مراقب مرگ بوده، و زندگى را با قوم ستمگران منفور دانسته است، اينجاست كه با ديده اى تيز بين به كالاى دنيا نگريسته پس ‍ حوادث فتنه ها و گمراهى بدعتها و ستم شاهان ستمگر را بخوبى مشاهده كرده است، بجان خودم سوگند كه شما از امور گذشته در روزگاران سپرى شده از فتنه هاى انباشته و غرق شدن در آنها چيزهائى پشت سر گذاشته ايد كه مى توانيد بوسيله آنها بر پرهيز از گمراهان و بدعت گذاران و ستمگران و كسانى كه بنا حقّ در زمين فساد مى انگيزند راه ببريد. پس از خداوند يارى طلبيد و باز گرديد بطاعت خدا و طاعت آن كس كه شايسته تر است و به اطاعت نمودن از وى از ديگر كسانى كه مورد پيروى و اطاعت قرار مى گيرند. پس جدّا حذر كنيد و خود را بپائيد پيش از پشيمانى و حسرت و وارد شدن بر خداوند و ايستادن در حضور پروردگار. و بخدا سوگند هيچ قومى با معصيت خدا بيرون نشدند و جز اينكه به سوى عذاب او رفتند، و هيچ قومى دنيا را بر آخرت ترجيح ندادند مگر اينكه به عاقبت و سر انجام شومى دچار گشتند. شناخت خدا و عمل به طاعت او دو انيس هم آغوش اند، پس هر كس خدا را بشناسد از او مى ترسد و اين ترسش او را بر عمل به طاعت خدا بر مى انگيزد. و همانا صاحبان علم و پيروانشان كسانى هستند كه خدا را شناخته، و به فرامين او عمل كرده، و به سوى او رغبت نموده‏اند و خداى متعال فرموده: "جز اين نيست كه از ميان بندگان خدا علماء از خدا مى‏ترسند". پس چيزى از اشياء دنيا را با نافرمانى نمودن از خدا درخواست نكنيد، و در اين دنيا به طاعت خدا سرگرم باشيد، و روزهاى آن را مغتنم بشماريد، و براى آنچه كه نجات شما در آن است كوشش كنيد، كه پى‏آمدهاى اينها كمتر، و به پوزش نزديكتر، و براى نجات اميد بخش‏تر است. پس امر خدا و طاعت او و پيروى كسى را كه خداوند اطاعتش را واجب شمرده بر امور ديگر پيش اندازيد، و فرمانهاى وارده از طاغوتها را كه فريفتگى‏هاى زينت جلوه دنياست بر امر خدا و طاعتش و طاعت اولى الامرتان جلوتر نيندازيد. و بدانيد كه شما و ما بندگان خدائيم، و فردا روز سرورى حاكم بر ما و شما حكم كند و همو است كه شما را باز مى‏دارد و مورد سؤال قرا مى‏دهد، پس پيش از بازداشت و پرسش و عرضه شدن بر پروردگار جهانيان پاسخ خود را آماده كنيد، آن روز هيچ كس جز به اذن پروردگار، توانائى سخن ندارد. و بدانيد كه خداى متعال در آن روز هيچ دروغگوئى را تصديق و هيچ راستگوئى را تكذيب نكند، و پوزش، مستحقّ پوزش را ردّ ننمايد، و غير معذورى را پوزش پذير نباشد، بلكه بر آفريدگانش بواسطه پيامبران و اوليائش پس از پيامبران حجّت دارد. پس اى بندگان خدا پرواى الهى پيشه كنيد، و به اصلاح خويش و طاعت خداوند و آنان كه خدا ولايتشان را در مورد طاعت پذيرفته‏ايد رو آوريد، كه شايد پشيمانى پيدا شود كه بر آنچه در راه حقّ در گذشته كوتاهى كرده و از حقوق خدا ضايع ساخته پشيمانى گردد (كه اين پشيمانى بازدارنده‏اى است از مخالفت با حق). از مصاحبت عاصيان (غاصبان) و يارى ظالمان و مجاورت فاسقان بپرهيزيد، از فتنه آنان حذر كنيد، و از درگاهشان دورى جوئيد، و بدانيد كسى كه با اولياء خدا مخالفت ورزد و به غير دين خدا ديندارى نمايد و بدون در نظر گرفتن فرمان ولىّ خدا خودكامگى كند در آتشى خواهد بود كه زبانه مى‏كشد و بدنهايى را مى‏بلعد كه ارواح آنها از آنها غايب شده و شقاوت و بدبختى آنها بر ايشان چيره گشته است، و آنان مردگانى هستند كه حرارت آتش (حرمان و دورى از ساحت حقّ) را نمى‏يابند (چنان كه خداوند در باره كفار فرموده: مردگان‏اند و لكن نمى‏دانند). پس اى صاحبان بينش پند گيريد، و خدا را بشكرانه اينكه شما را هدايت نموده سپاس گوئيد، و بدانيد كه شما را تحت قدرت خدا به زير بار قدرت غير خدا بيرون نشويد، و خداوند كردار شما را مى بيند و سپس به سوى او محشور مى گرديد، پس از اندرزها پند پذيريد و به آداب صالحان مؤ دّب گرديد.

34- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام سجّاد عليه‌السلام فرمود: بيرون آمدم تا به اين ديوار رسيده، و بدان تكيه دادم ناگهان به مردى برخوردم كه دو لباس سفيد به تن داشت (گويا حضرت خضر عليه‌السلام بوده است)، به چهره من نگاهى انداخت و گفت: اى علىّ بن الحسين چه شده تو را ناراحت و غمگين مى بينم؟ آيا حزن تو بر دنيا است؟ كه روزى خدا براى نيكوكار و بدكار فراهم است. گفتم: بر اين غم ندارم مطلب همچنان است كه تو مى گوئى. گفت: پس اندوه تو آيا بر آخرت است؟ كه آن وعده راستى است كه پادشاه قاهرى در آن حاكم است، گفتم: بر اين هم غم ندارم كه مطلب همچنان است كه تو مى گوئى.

گفت: پس غمت از چيست؟ گفتم: از ترسى كه از فتنه ابن زبير داريم. او خنديد و گفت: اى علىّ بن الحسين هرگز ديده اى كه كسى از خدا بترسد و خدا نجاتش نداده باشد؟ گفتم: نه، گفت: اى علىّ بن الحسين هرگز ديده اى كه كسى بر خدا توكّل كند و خدا او را كفايت نكرده باشد؟ گفتم: نه، سپس ‍ نگاه كردم در پيش رويم كسى را نديدم.

35- قاسم بن عروه از مردى از امام باقر يا امام صادق عليهما‌السلام روايت كرده كه آن حضرت در معنى اين آيه:

«اين چنين خداوند، اعمالشان را حسرت بر آنان مى نماياند»، فرمود: مردى مالى بدست مى آورد و محروم مى ماند از اينكه بدان وسيله كار خيرى انجام دهد و مى ميرد و ديگرى آن را به ارث مى برد و كار خيرى بدان سبب انجام مى دهد، پس آن مرد آنچه را بدست آورده بصورت كارهاى نيكى در نامه عمل ديگرى مى بيند (آنجاست كه حسرت مى خورد كه اى كاش خودم آن مال را در راه خير مصرف مى نمودم) بقرة: 167.

36- هشام بن سالم گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر گاه به كار خيرى تصميم گرفتى انجام آن را به تأ خير مينداز، چه بسا خدا- تبارك و تعالى - بر بنده اش نظر ميكند و او را در حال انجام طاعتى مى بيند پس مى فرمايد: به عزّت و جلالم سوگند كه هرگز تو را عذاب نكنم. و هر گاه به گناهى مصمّم شدى انجامش مده، چه بسا خدا- تبارك و تعالى - بر بنده نظر ميكند و او را مشغول معاصى خودش ‍ مى بيند پس مى فرمايد: به عزت و جلالم سوگند كه هرگز تو را نيامرزم.

37- حمزة بن حمران گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

هر گاه يكى از شما به انجام كار خوبى تصميم گرفت نبايد به تأ خيرش اندازد چه بسا بنده نماز مى خواند، و روز را روزه مى دارد، پس باو گفته شود كه: پس از اين ببعد هر چه خواهى بكن كه خداوند تو را آمرزيده است.

38- ابو اسحاق خراسانى گويد:

امير المؤمنين عليه‌السلام مى فرمود: مقدّمات شك را فراهم نكنيد كه به شك مى افتيد، و شك نكنيد كه به كفر مى گرائيد، و به خودتان رخصت ندهيد كه سست مى شويد، و در راه حقّ سستى نكنيد كه زيان مى بينيد. دور انديشى آن است كه دانائى پيدا كنيد، و از نشانه هاى دانائى آن است كه مغرور نشويد. خيرخواه ترين شما از براى خودش كسى است كه از همه بيشتر مطيع خدا باشد، و نيرنگ بازترين شما با خودش كسى است كه از همه بيشتر معصيت خدا كند. هر كس كه خدا را فرمان برد در امان مى ماند و رشد مى يابد، و هر كس معصيت او كند زيان بيند و پشيمان گردد. و از خداوند يقين طلبيد، و براى بدست آوردن عافيت و سلامتى (يا عاقبت) بسوى خدا ميل كنيد، و بهترين چيزى كه در دل گردش ميكنيد يقين است. اى مردم از دروغ پرهيز كنيد، كه هر اميدوارى جوينده است، و هر ترسانى گريزان.

39- علىّ بن مهزيار بسند خود از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

امير المؤمنين عليه‌السلام مى فرمود: امور دور را بر خود نزديك، و امور مشكل را بر خود آسان گيريد، و بدانيد كه بنده هر قدر راه و چاره جوئيش ضعيف و سست باشد از آنچه برايش مقدّر فرموده كمتر نستاند، و اگر زرنگى و راه يابى و چاره جوئيش قوى و افزون باشد بيش از آنچه خدا مقدّرش ‍ فرموده بدست نياورد.

40- هشام گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: امير المؤمنين عليه‌السلام در كوفه به مردم مى فرمود: اى كوفيان گمان مى كنيد كه من راه اصلاح شما را نمى دانم؟ آرى مى دانم و لكن خوش ندارم، اصلاح شما را به قيمت فساد خودم تمام كنم.

41- يحيى بن عقيل گويد:

على عليه‌السلام فرمود: من از دو چيز بر شما بيم دارم: پيروى دلخواه خود، و آرزوى دراز. امّا پيروى دلخواه خود مانع از حقّ است، و آرزوى دراز آخرت را از ياد انسان مى برد. همانا آخرت رو كرده مى آيد، و دنيا پشت كرده مى رود، و هر كدام را فرزندانى است، پس از فرزندان آخرت باشيد و از فرزندان دنيا نباشيد. امروز روز عمل است نه حساب، و فردا روز حساب است نه عمل.

42- اسماعيل (بن ابى زياد سكونى) گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

امير المؤمنين عليه‌السلام مى فرمود: با تفكّر دل خود را بيدار ساز، و پهلو از خواب تهى كن، و پرواى از خدا كه پروردگار توست پيش گير.

43- ابن سنان گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: حضرت مسيح عليه‌السلام بيارانش ‍ مى فرمود: اگر دوستان و برادران من هستيد پس خود را براى عداوت و دشمنى از جانب مردم آماده كنيد، و اگر نكرديد برادران من نيستيد. همانا بشما مى آموزم كه عمل كنيد، و شما را نمى آموزم كه خود بين شويد. هرگز ب آنچه مى خواهيد (از پاداشهاى اخروى) دست نيابيد جز به ترك كردن آنچه كه بدان ميل داريد، و به صبر نمودن بر آنچه كه آن را خوش نداريد. از نگاه بنامحرم بپرهيزيد كه در دل صاحبش بذر شهوت مى افشاند، و همين كار كافى است كه صاحبش را دچار فتنه نمايد. خوشا حال آن كس كه با دو چشمش شهوت را ببيند و دلش بمعاصى نپردازد. چقدر دور است آنچه كه از دست رفته، و چقدر نزديك است آنچه كه خواهد آمد! واى بحال فريفته شدگان اگر آنچه كه خودش ندارند نزديكشان شود، و آنچه كه دوست دارند از آنان جدا گردد، و آنچه كه بدان وعده داده شده اند نزدشان آيد. و همانا در آفرينش اين شب و روز جاى پند آموزى است.

واى بحال آن كس كه دنيا همه همّ اوست، و گناهان كردار اوست كه فردا روز چگونه در پيشگاه پروردگارش رسوا مى شود. در غير ذكر خداوند زياد سخن نگوئيد كه آن كسانى كه بسيار در غير ذكر خدا سخن مى گويند دلهايشان سخت است امّا نمى دانند. آن گونه به عيوب مردم ننگريد كه گويا به جاسوسى بر آنها گمارده شده ايد، بلكه بفكر آزادى خودتان باشيد كه شما بندگانى مملوكيد. تا كى آب بر كوهها سيلان يابد و سنگها نرم نشود! و تا كى درس حكمت مى گيريد، امّا دلهاى شما بدان وسيله نرم نمى گردد! شما بندگان بدى هستيد نه بندگان پرهيزكار، و نه آزادگانى گرانمايه. داستان شما داستان گل خرزهره است كه شكوفه آن دل بيننده اش را مى برد، ولى خورنده اش را مى كشد، و السّلام.

44- مردى از ياران امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام گويد:

از آن حضرت شنيدم كه مى فرمود: ترك حشمت و بزرگى و خودنمائى كن و خود را مشهور مساز، و خود را نهان كن تا ياد تو نكند و شناخته نشوى، و رازى خود را پنهان دار، و سكوت اختيار كن تا سالم بمانى - و با دست خود بسينه اش اشاره كرد و فرمود- نيكان را دوست دارد، - و با دست به عموم اشاره نمود- و فاجران را دشمن مى دارد.

45- حسن بن فضّال گويد:

از ابى الحسن (امام رضا) عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: دو گروه با هم كارزار نكنند جز اينكه خداوند آن دسته را كه باگذشت تر است يارى مى دهد.

46- حبيب سجستانى گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: در تورات نوشته:

خداوند در مناجات خود با موسى عليه‌السلام فرمود: اى موسى در باطن كار خود از من بترس تا تو را از پس اسرار و عيوبت محافظت كنم. و مرا در خلوت و هنگام خوشى و لذّت خود ياد آر تا تو را به نزد غفلتهايت ياد آورم، و خشم خود را از آن كس كه تو را مالك وى نموده ام بازدار تا خشم خود را از تو باز دارم. و اسرار پنهان مرا در باطن خود نهان دار، و از جانب من با دشمنم و دشمن خودت از آفريدگانم در آشكاراى وجودت بمدارا رفتار كن، و با اظهار اسرار پنهانى من نزد نااهلان دشنام آنان را بجان من مخر كه در اين صورت در جرم دشمن من و دشمن خودت در دشنام دادن بمن شريك خواهى شد.

47- فضل بن يونس گويد:

امام كاظم عليه‌السلام فرمود: خوب را برسان، و سخن خوب بگو، و امّعه مباش. گفتم: «إ مّعه» چيست؟ فرمود: نگو من با مردم هستم و من هم يكى از مردمم. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: اى مردم، دو راه بيشتر وجود ندارد: راه خير و راه شر، چه شده كه راه شر نزد شما محبوبتر از راه خير است؟!

# مجلس بيست و چهارم : چهارشنبه 22 رمضان المبارك 408

1- غياث بن ابراهيم از امام صادق عليه‌السلام از پدرش از جدّش عليهم‌السلام روايت كند كه فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله چون بسخنرانى مى پرداخت حمد و ثناى الهى بجاى مى آورد، و مى فرمود: آگاه باشيد كه راست ترين گفتار، كتاب خداست، و برترين روش، روش محمّد است، و بدترين امور، امور تازه و نو پديد است (كه در كتاب و سنّت اثرى از آنها نيست)، و هر بدعتى گمراهى است.

و صدايش شريفش را بلند مى كرد و گونه هايش سرخ مى گشت و قيامت و فرا رسيدن آن را ياد آور مى شد كه گويا خبر آورى براى يك لشكر است، مى فرمود: قيامت صبح و شام بشما نزديك مى شود. سپس مى فرمود: بعثت من و قيامت مانند اين دو انگشت با هم است - و دو انگشت سبّابه خود را كنار هم مى نهاد. - هر كس مالى باقى گذارد براى اهل بيت اوست، و هر كس ‍ وامى گذارد بر عهده من است.

2- زيد بن علىّ بن الحسين از پدرش عليهما‌السلام روايت كند كه فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در مرض وفات سر خود را در دامن امّ الفضل گذاشت و از هوش رفت. قطره اى از اشك چشم امّ الفضل بر گونه حضرت افتاد. حضرت چشمان خود را گشود و باو فرمود: چه مى شود تو را اى امّ الفضل؟ گفت: خبر مرگ خود را رسانده، و گزارش داده ايد كه مرگتان فرا رسيده، پس اگر حكومت از آن ماست ما را بشارت بده، و اگر در غير ماست پس بما سفارشى فرما. پيامبر : باو فرمود: شما پس از من مقهور و مستضعف خواهيد بود.

3- ابو عقيل گويد:

خدمت امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام بوديم، فرمود: هر آينه اين امّت بر هفتاد و سه فرقه پراكنده خواهد شد، سوگند ب آن كس كه جانم بدست اوست، تمام فرقه ها گمراهند جز آن كس كه از من پيروى كند و از شيعيان من باشد.

4- سليمان بن خالد از امام صادق از پدرانش عليهم‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كند كه آن حضرت به على عليه‌السلام فرمود:

اى على تو از من هستى و من از تو، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.

اى على من در جنگم با كسى كه با تو بجنگد، و بر سر مهر هستم با آن كس ‍ كه با تو بر سر مهر باشد. براى تو گنجى در بهشت است و تو ذو قرنين آن هستى.

اى على تو تقسيم كننده بهشت و دوزخى، داخل بهشت نمى شود بجز آن كس كه تو را بشناسد و تو هم او را بشناسى، و در آتش داخل نشود جز كسى كه تو را منكر باشد و تو نيز شناساى او نباشى. اى على تو و امامان از فرزندانت در روز قيامت بر اعراف هستيد كه مجرمان را از سيما، و مؤمنان را به علامات و نشانه ها مى شناسى. اى على اگر تو نبودى، پس از من مؤمنان شناخته نمى شدند (زيرا دوستى آن حضرت ايمان و دشمنى وى كفر است، پس دوستان آن حضرت مؤمنان، و دشمنان حضرتش ‍ كافرانند).

5- جابر بن يزيد جعفى گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: از جابر بن عبد اللّه انصارى شنيدم كه مى گفت: اگر سلمان و ابو ذر براى همين كسانى كه دوستى شما را بخود مى بندند و مدّعى تشيّع هستند (علم خود يا فضائل ويژه شما را) نشر دهند، هر آينه گويند: اينان كذّاب اند، و اگر اينان (سلمان و امثال او) آنان را ببينند هر آينه گويند: آنان ديوانه اند.

6- محمّد بن ياسين گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود كه: براى بنده چه سود باشد كه كار خوب را آشكار كند و كار زشت را پنهانى انجام دهد؟ مگر نه اينست كه وقتى بازگشت بخويشتن مى كند پى مى برد كه مطلب چنان نيست؟! و خداى متعال مى فرمايد: «بلكه انسان نسبت بخودش بينا است». هر گاه باطن اصلاح شود، ظاهر نيز نيك و نيرومند مى گردد.

# مجلس بيست و پنجم : دوشنبه 27 رمضان المبارك 408

1- جابر بن يزيد گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: ابو ذر غفارى - رضى اللّه عنه - نزد كعبه ايستاد و گفت: من جندب بن سكن هستم. مردم گرد او جمع آمدند گفت: اى مردم، اگر يكى از شما قصد سفر كند هر آينه ساز و برگ آن را فراهم سازد، آيا شما در پى ساز و برگ مناسب براى سفر آخرت خود نمى باشيد. مردى برخاست و گفت: خدا تو را رحمت كند ما را (ب آن ساز و برگ) رهنمائى كن. ابو ذر- رحمه‌الله - گفت: گرفتن روزه اى در روزى بسيار گرم براى آن روز كه همه از قبرها بيرون آيند، و انجام حجّ بيت الحرام براى رضاى خداى متعال بخاطر امور بزرگ و مهمّ، و گزاردن دو ركعت نماز در تاريكى شب براى وحشت قبور. سخن را دو قسم كنيد: سخن خوبى كه بر زبان رانيد، و سخن بدى كه از آن لب فرو بنديد. و صدقه اى از جانب خود به مسكينى بده كه اى مسكين شايد بدان سبب از روزى سخت و دشوار نجات يابى. دنيا را دو درهمى كه بدست آورى قرار ده: درهمى كه خرج خانواده ات كنى، و درهمى كه براى آخرت خود پيش فرستى، و درهم سوّم زيان دارد كه سود ندارد، پس آن را مخواه. دنيا را دو كلمه قرار ده: سخنى در راه طلب حلال، و سخنى براى آخرت، و سوّمى زيان دارد كه سود نداد، پس آن را مطلب. سپس گفت: در فكر و انديشه بودن روزى كه ب آن نمى رسم هلاكم نموده است.

2- واثلة بن اسقع گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خداوند از اولاد ابراهيم اسماعيل را، و از اسماعيل كنانه را، و از كنانه قريش را، و از قريش بنى هاشم را، و از بنى هاشم مرا برگزيد و انتخاب فرمود.

3- ابو سعيد خدرى گويد:

در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در جايى يك كشته اى پيدا شد، حضرت با شدّت خشم بيرون شد تا بر منبر بر آمد، پس حمد و ثناى الهى بجاى آورد، سپس ‍ فرمود: مردى از مسلمانان كشته مى شود و قاتلش معلوم نمى شود؟ ب آن كس كه جانم بدست اوست سوگند كه اگر اهل آسمانها و زمين در قتل مؤمنى شركت كنند يا راضى به كشته شدن وى باشند هر آينه خداوند همگى آنان را بدوزخ افكند.

سوگند ب آن كس كه جانم بدست اوست هيچ كس ديگرى را از روى ستم تازيانه نزند جز اينكه فردا روز در آتش دوزخ بهمان اندازه تازيانه خورد. سوگند ب آن كس كه جانم بدست اوست هيچ كس ما اهل بيت را دشمن ندارد جز اينكه خداوند او را به روى در آتش دوزخ افكند.

4- جابر بن يزيد از امام باقر از پدرش از جدّش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود:

اى على من و تو، و دو فرزندت حسن و حسين، و نه نفر از اولاد حسين پايه هاى دين و استوانه هاى اسلام هستيم، هر كس از ما پيروى كند نجات يابد، و هر كس از فرمان ما سر پيچد راهش بسوى آتش خواهد بود.

5- مالك بن ابى عامر اصبحى گويد:

هنگامى كه علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام از مدينه بسوى بصره (براى جنگ جمل) روانه شدند، من كنار مغيرة بن شعبه ايستاده بودم كه عمّار بن ياسر- رضى اللّه عنه - پيش آمد و باو گفت: اى مغيره ميل و گرايش بخدا- عزّ و جلّ- دارى؟ مغيره گفت: كجا برايم چنين چيزى خواهد بود اى عمّار؟! عمّار گفت: در اين دعوت (فرا خواندن بسوى جهاد با ناكثين در جنگ جمل) داخل شو تا به گذشتگان برسى و بر آيندگان سرورى پيدا كنى. مغيره گفت: اى ابا اليقظان يك چيز بهتر از اين! عمّار گفت:

آن چيست؟ گفت: در خانه مى رويم و درها را بروى خود مى بنديم تا حقيقت بر ما روشن شود سپس با روشنى و آگاهى بيرون مى شويم، و چون زور آزمائى نباشيم كه بخواهد با پاره كردن زنجيرى خنده اى برانگيزد و ليكن به غم و اندوه گرفتار آيد. عمّار گفت: هرگز هرگز، آيا نادانى پس از دانائى، و كورى پس از بينائى را برگزينيم؟! گوش بحرف من بده، بخدا سوگند مرا نبينى جز در صف اوّل.

امير المؤمنين عليه‌السلام از جريان آن دو با خبر شد و فرمود: اى ابا اليقظان، اين اعور (چپول و يك چشم) بتو چه مى گويد؟ بخدا سوگند او پيوسته كوشش ‍ مى كند كه حق را بباطل بپوشاند و آن را وارونه و غير واقع جلوه دهد، و بچيزى از دين نياويزد مگر كه موافق دنيا باشد، اى واى، اى مغيره! اين دعوتى است كه هر كس را كه با آن همراهى كند بسوى بهشت مى راند. مغيره گفت: راست مى گوئى اى امير مؤمنان، من اگر با تو نباشم هرگز عليه تو نيز نخواهم بود.

6- جابر (جعفى) از امام باقر از پدرش از جدّش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

چون روز قيامت شود، و اهل بهشت در بهشت، و اهل دوزخ در دوزخ جاى گيرند، بنده اى هفتاد خريف - كه هر خريف هفتاد سال است - در آتش ‍ بماند، سپس از خدا- عزّ و جلّ- درخواست كند و خدا را بخواند و گويد: پروردگارا! بحقّ محمّد و اهل بيتش از تو مى خواهم كه مرا رحم كنى.

خدا- جلّ جلاله - به جبرئيل وحى كند كه بسوى بنده ام فرود رو، و او را از آتش بيرون آور. جبرئيل گويد: چگونه در آتش فرود روم؟ خدا- تبارك و تعالى - مى فرمايد: من ب آتش فرمان داده ام كه بر تو سرد و سلامت باشد. جبرئيل گويد: جاى او را نمى دانم. خداوند مى فرمايد: او در چاهى از دوزخ است. جبرئيل عليه‌السلام بسوى آتش فرود مى رود و او را در حالى كه بند و زنجير شده و به رو افتاده است در آتش مى يابد، پس او را بيرون مى آورد.

آن بنده در پيشگاه خدا- عزّ و جلّ- مى ايستد. خداى متعال مى فرمايد:

اى بنده من چه مدّت است كه در آتش مانده اى و مرا سوگند مى دهى؟ گويد: پروردگارا حسابش را ندارم. خدا- عزّ و جلّ- باو مى فرمايد: به عزّت و جلالم سوگند كه اگر بحقّ آنان از من درخواست نمى كردى هر آينه خفّت و خوارى تو را در آتش طولانى مى ساختم، امّا اين مطلب بر من حتم و واجب گشته است كه بنده اى از من بحقّ محمّد و اهل بيتش درخواست نكند جز اين كه آن گناهانى را كه بين من و او بوده بيامرزم (يعنى اگر حقّ النّاس نباشد)، همانا امروز تو را بخشيدم. سپس باو فرمان داده شود كه به بهشت برود.

7- معاوية بن عمّار گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: در مدينه مردى بود بيكاره و ياوه گو كه با حرفهاى خود مردم آن شهر را مى خنداند، روزى ب آنان گفت: اين مرد- علىّ بن الحسين عليه‌السلام- مرا خسته كرده و هيچ يك از كارهايم نتوانسته او را بخنده آورد، ناگزير بايد چاره اى انديشم تا وى را بخندانم. روزى آن حضرت عليه‌السلام با دو نفر از غلامان خود عبور مى كرد، آن مرد آمد و عباى آن حضرت را از دوشش كشيد (و فرار كرد). آن دو غلام بدنبالش دويدند و عبا را گرفتند و بدوش حضرت انداختند. امام سر بزير انداخته با وقار هر چه تمامتر حركت مى كرد و چشم از زمين برنمى داشت. سپس به غلامانش فرمود: اين چه كارى بود؟ گفتند: مردى است بيكاره و ياوه گو كه اهل مدينه را مى خنداند و از اين راه نان مى خورد. فرمود: باو بگوئيد: اى واى! همانا خدا را روزى است كه ياوه گويان در آن روز زيان خواهند ديد.

# مجلس بيست و ششم : دوشنبه 2 رمضان المبارك 409

1- فجيع عقيلى گويد:

حسن بن علىّ بن ابى طالب عليهما‌السلام فرمود:

چون هنگام وفات پدرم رسيد شروع به وصيّت نمود، فرمود: اينها مطالبى است كه علىّ بن ابى طالب برادر محمّد رسول خدا و پسر عمو و وصى و همدم و همراه او بدان وصيّت و سفارش نموده است. و آغاز وصيّتم اين است كه گواهى مى دهم معبودى جز اللّه نيست، و محمّد فرستاده خدا و برگزيده اوست، خداوند او را با علم خود اختيار كرد، و او را براى اختيار و انتخاب خود برگزيد و (گواهى مى دهم) كه خداوند مردگان را از قبرها برانگيزاند، و از مردم در مورد اعمالشان بازخواست مى كند، و او بدان چه در سينه ها نهانست داناست. اى حسن تو را- كه وصى بودن تو به تنهائى كافى است - سفارش مى كنم بدان چه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بمن سفارش ‍ فرمود. پسر جان من چون زمانش (تحقّق وصيّت) فرا رسد در خانه بنشين، و بر خطاهايت گريه كن، و نبايد كه دنيا بزرگترين همّ و فكر تو باشد. پسر جانم تو را بگزاردن نماز در وقت خود، و پرداخت زكات باهلش در هنگام حلول وقتش، خاموشى در برابر امور ترديد آميز و اشتباه برانگيز، و ميانه روى در عمل، و رعايت عدالت در خشنودى و خشم، و خوشرفتارى با همسايگان، و مهمان نوازى، و مهربانى به تهيدستان و رنجديدگان بى بضاعت، و حفظ پيوند با فاميل، و دوستى و همنشينى با فقراء و مساكين، و فروتنى كه از برترين عبادات است، و كوتاه داشتن آرزو، و ياد آورى مرگ، و زهد و بى رغبتى بدنيا، سفارش مى كنم كه همانا تو در گرو مرگ، و هدف بلاء، و مغلوب مرض و بيمارى هستى. و تو را به ترس از خدا در نهان و آشكار كارت سفارش مى كنم، و از شتاب در گفتار و كردار نهى مى نمايم، و چون كار آخرتى پيش آمد در انجام آن بشتاب، و چون كار دنيائى پيش آمد شتاب نورز و خوب فكر كن تا به رشد و خير خودت در آن كار برسى. و از جاهائى كه بودن تو در آن موجب متّهم شدن توست و نيز از مجلسى كه بدان گمان بد مى رود بپرهيز كه همنشين ناباب همنشين خود را دگرگون سازد. پسر جانم براى خدا كار كن، و از سخن ناروا دورى گزين، و بكارهاى پسنديده امر كن، و از زشتى ها نهى نما، و با برادران دينى در راه خدا برادرى كن، و نكوكار را بخاطر نيكوكاريش دوست بدار، و با فاسق بجهت حفظ دين خود مدارا بنما، و او را در دل دشمن دار، و در اعمال خود از وى فاصله بگير تا مثل او نباشى.

از نشستن در سر كوى و برزن بپرهيز، و بحث و جدل را با كسى كه عقل و دانشى ندارد رها ساز پسر جانم در زندگانى و نيز در عبادت خود راه اعتدال و ميانه روى را پيش گير، و در عبادت بكارى كه مداوم و مورد توان توست بپرداز، و پيوسته خاموش باش تا سالم بمانى، و كردار نيكى براى خودت پيش فرست تا غنيمت برى، و نيكى را يادگير تا آگاهى يابى، و در هر حال ياد خدا باش، با خردسالان خانواده ات مهربان باش، و بزرگسالانشان را احترام بگذار، و طعامى را مخور تا اينكه پيش از خوردن چيزى از آن را صدقه دهى. پيوسته به روزه دارى بپرداز كه آن زكات بدن و سپر روزه دار (از آتش دوزخ) است، و با نفس خود جهاد كن، و از همنشين خود در حذر باش، و از دشمنت دورى گزين، و بر تو باد به مجالسى كه در آنها ياد خدا مى شود، و فراوان دعا كن. پسر جانم راستى كه چيزى از خير خواهى و نصيحت را از تو فرو گذار ننمودم، و اينك زمان جدائى من و تو فرا رسيده است. تو را به برادرت محمّد (ابن حنفيّه) سفارش بخير مى كنم كه او برادر و فرزند پدر تو است، و از ميزان دوستى من نسبت باو، باخبرى.

و امّا برادرت حسين كه او فرزند مادر توست (و نيازى بسفارش ندارد)، و بيش از اين در اين باره سفارش نمى كنم، خداوند كفيل من بر شماست، و از او مى خواهم كه شما را به صلاح آورد، و شرّ جفاكاران سركش را از شما باز دارد، و صبر را پيشه سازيد تا خداوند خودش زمام امر را بدست گيرد (حكومت را بدست اهلش بسپارد). و هيچ حركت و نيروئى نيست جز بخداى برتر و بزرگ.

2- ابو على همدانى گويد:

عبد الرّحمن بن ابى ليلى حضور امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام برخاست و گفت: اى امير مؤمنان از شما پرسش مى كنم تا چيزى از شما فرا گيرم، و البتّه منتظر بوديم كه چيزى در باره كار خودت بفرمائى امّا چيزى نفرمودى. آيا از كار خويش بما خبر نمى دهى كه آيا (اين سكوت شما) بجهت سفارشى است از جانب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله يا بنظر خودتان چنين رسيده است؟ همانا ما در باره شما گفتار فراوانى گفته ايم، و مطمئن ترين آنها همان است كه از زبان خودتان بشنويم و از شما بپذيريم. ما مى گفتيم: اگر حكومت پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بدست شما مى رسيد احدى با شما به نزاع نمى پرداخت، بخدا سوگند اگر از من بپرسند نمى دانم چه بگويم؟ آيا چنين پندار برم كه اين قوم نسبت ب آنچه كه در آنند از شما شايسته ترند؟ اگر چنين گويم پس بچه جهت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در بازگشت از حجّة الوداع شما را نصب نمود و فرمود:

«اى مردم هر كه من مولاى اويم پس على مولاى اوست». و اگر شما از آنان نسبت بدان چه كه در آنند شايسته ترى پس براى چه ولايت آنها را بپذيريم؟ امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: اى عبد الرّحمن همانا خداى متعال پيامبر خود : را به نزد خود برد و من در آن روز نسبت بمردم از شايستگى خود باين لباسم شايسته تر بودم، و همانا از جانب پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بمن سفارشى شده بود كه اگر مرا مسخّر خود نموديد، بخاطر اطاعت از خدا اقرار كنم و بپذيرم. و همانا نخستين چيزى كه پس از آن حضرت (يا پس از غصب خلافت) از حقّمان كاسته و ضايع شد و ابطال حقّ ما در خمس بود، و پس ‍ چون كار ما سست گشت چوپانى چند از قريش در ما طمع ورزيدند. و همانا مرا حقّى بر مردم است كه اگر بدون درخواست و درگيرى بمن بازگردانند مى پذيرم و بانجامش برخيزم و آن تا مدّت معلومى ادامه خواهد يافت، و من بسان مردى هستم كه از مردم در مدّت معيّنى طلبى دارد، اگر در پرداخت مال او تسريع كنند آن را بگيرد و سپاسشان گويد؛ و اگر به تأ خير اندازند بالا خره آن را مى ستاند بدون اينكه ديگر مورد سپاس قرار گيرند، و مانند مردى باشم كه راه سهولت و نرمى را پيش گيرد امّا در نظر مردم بسان حيوان چموشى جلوه مى كند.

جز اين نيست كه هميشه حقّ از اين راه شناخته مى شود كه طرفداران اندكى از مردم دارد، پس هر گاه سكوت كردم از من صرف نظر كنيد، كه اگر مطلبى پيش آيد كه نيازمند پاسخ باشيد شما را هدايت خواهم كرد، پس تا آنگاه كه من دست مى دارم شما نيز دست از من بداريد. عبد الرّحمن گفت: اى امير مؤمنان بجان خودت سوگند كه شما همان طور كه پيشينيان گفته اند:

«بجانت سوگند كه هر كس را خواب بود بيدار نمودى، و بگوش هر كس كه گوشى شنوا داشت رسانيدى».

3- ابو عبيده گويد:

نابغه جعدى از جمله كسانى است كه در دوران جاهليّت خدا پرست بودند، وى شرابخوارى و مستى را زشت مى شمرد، و از بت پرستى و قمار بازى دورى مى جست، و سخنى اين چنين در جاهليّت گفته است:

«سپاس خدائى راست كه او را انبازى نيست، هر كس اين را نگويد بخودش ‍ ستم كرده است». وى هميشه از دين ابراهيم عليه‌السلام و روش پاك و خالصانه و عادلانه او ياد مى نمود، و روزه مى گرفت، و آمرزش مى طلبيد، و از كارهاى لغو و بيهوده اى كه اهل جاهليّت مى كردند جدّا پرهيز داشت، او حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيد و گفت: «خدمت رسول خدا رسيدم آنگاه كه هدايت آورد، و كتابى را مى خواند كه همچون كهكشان گسترده و نورانى بود». «بحدّى مجاهده كردم كه من و همراهانم، احساس نمى كرديم كه ستاره سهيل كى طلوع و غروب مى كند». «و رو به تقوا آوردم و از هيچ كافرى هراس نكردم، و هميشه ديگران را از آتش دوزخ ميهراساندم». و ابو عبيده گويد: نابغه اعتقاد به على عليه‌السلام داشت، و پس از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در جنگ صفّين با امير المؤمنين عليه‌السلام شركت نمود. پس در يك شب بسيار سخت پياده شد و مى گفت:

«تمامى اهل كوه و بصره و مردم عراق مى دانند، كه على عليه‌السلام بزرگمرد نجيب آنجاست». «او سرورى بزرگوار و سپيد روى و درخشان چهره است، و مهر و صداق مادر او وى را بر ديگر زنان برترى و فزونى بخشيده بود».

«او گرامى ترين كسانى است كه كمر بميان بسته اند، (اى على) اين گروه بتو ستم نموده و هرگز هشيار نگشته اند». «شما را پيشدستى و آنان را نيز پيشدستى و سبقتى است، و اين مطلب را همه اين ياران مى دانند».

«شما براه هدايت پيش رانديد، و آنها هم پيش راندند براهى كه پايان آن به بدست آوردن عراق نمى انجامد». «در ميان ملّتى كه عادت آن نفاق و دوروئى است»

4- حسين يا حسن بن عطيّه» گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: كرامتهاى اخلاقى ده چيز است، و اگر بتوانى همه آنها را دارا باشى پس چنان باش، زيرا كه گاهى اين امور در مرد هست و در فرزندش نيست، و گاه در فرزند هست و در پدرش نيست، و گاه در بنده وجود دارد و در آزاده نيست. عرض شد: اى پسر رسول خدا آنها كدام است؟ فرمود: راستگوئى، صداقت در شجاعت و دلاورى (در جنگ و جهاد)، باز گرداندن امانت، پيوند با خويشان، دعوت ميهمان، طعام دادن به سائل، مقابله به نيكى در برابر كارهاى خوب ديگران، دفاع از حقّ و حرمت همسايه، دفاع از حقّ و حرمت دوست، و بالاترين همه آنها حيا و شرم است.

5- ابو امامة گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: شش چيز است كه هر كس به يكى از آنها عمل كند، در روز قيامت از وى دفاع كند تا او را به بهشت داخل سازد، گويد: اى پروردگار من اين شخص در دنيا به من عمل مى كرده است:

نماز، زكات، حجّ، روزه، ردّ امانت، و پيوند با خويشان.

6- مسعدة بن زياد گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه از تفسير اين آيه:

«پس خداى را حجّت رساست» از آن حضرت پرسش شد، فرمود: خداى متعال در روز قيامت به بنده گويد: بنده من آيا مى دانستى؟ پس اگر گويد: آرى، باو مى فرمايد: پس چرا بدان چه مى دانستى عمل نكردى؟ و اگر گويد: نمى دانستم و جاهل بودم، باو مى فرمايد: چرا نياموختى تا عمل كنى؟ پس ‍ او را محكوم نمايد، و اين است حجّت رسا.

# مجلس بيست و هفتم : شنبه 7 رمضان المبارك 409

1- سلمان فارسى - رضى اللّه عنه - گويد:

پيامبر : به من فرمود:

چون صبح كردى بگو: «خداوندا تو پروردگار منى، شريكى براى تو نيست، ما صبح كرديم و تمامى ملك ها از آن خداست كه شريك ندارد» سه بار اين را بگو، و بهنگام شب نيز همين را بگو، كه اين كلمات كفّاره گناهانى است كه در فاصله ميان آنها انجام شده است.

2- محمّد بن جعفر از پدرش امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه فرمود:

مدّتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله يكى از يارانش را نديد، پس از چندى او را ديد، فرمود: علّت غيبت و تأ خير تو چه بود؟ عرض كرد: بيمارى و تهيدستى اى رسول خدا، پيامبر : باو فرمود: آيا به تو دعائى نياموزم كه چون بدان دعا كنى خداوند بيمارى را از تو ببرد و فقر و تهيدستى را از تو دور سازد؟ گفت: آرى، پدر و مادرم فدايت اى رسول خدا. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: بگو: «هيچ حركت و قوّتى نيست جز بخدا و از جانب او، توكّل كردم بر آن زنده اى كه هرگز نميرد، سپاس خدائى راست كه فرزند نگيرد، و انبازى در ملك و سلطنت ندارد، و براى او سرپرستى بجهت پستى و خوارى او نيست، و او را تكبيرى بسزاى گو».

3- عبد اللّه بن عبّاس گويد كه از پيامبر : شنيده است كه مى فرمود:

همانا بهشت سال به سال به جهت حلول ماه رمضان زينت و آرايش ‍ مى شود، چون شب اوّل ماه رمضان فرا رسد بادى كه آن را مثيره گويند از زير عرش مى وزد كه برگ درختان بهشت را بهم مى زند و حلقه درهاى بهشت را مى كوبد، پس آوائى از آنها شنيده شود كه هرگز شنوندگان بهتر از آن نشنيده اند، حوران (زنان سياه چشم) بهشتى از جايگاه خود بيرون شوند تا بر مكانهاى بلند بهشت بايستند و صدا زنند: آيا خواستگارى بسوى خدا آمده تا خدا او را همسر كرامت كند؟ سپس گويند: اى رضوان (دربان بهشت) امشب چه شبى است؟ او لبّيك گويان به آنان پاسخ دهد سپس ‍ گويد: اى حوران نيك سيرت و نيكو صورت امشب شب اوّل ماه رمضان است كه درهاى بهشت براى روزه داران امّت محمّد : گشوده شده است. خدا عزّ و جلّ باو فرمايد: اى رضوان درهاى بهشت را بگشا، اى مالك (دربان دوزخ) درهاى دوزخ را بروى روزه داران امّت محمّد ببند، اى جبرئيل به زمين فرود رو، و سركشان شياطين را در بند و زنجير كن، سپس ‍ همگى را در امواج خروشان بيفكن تا روزه امّت حبيب مرا تباه نسازند. و خداوند تبارك و تعالى در هر شب از ماه رمضان سه بار مى فرمايد: آيا درخواست كننده اى هست تا خواسته اش را بدو ببخشم؟ آيا توبه كننده اى هست تا توبه اش را بپذيرم؟ آيا آمرزش طلبى هست تا وى را بيامرزم؟ كيست به دارائى كه تهيدست نيست و به وفاكننده اى كه ظالم نيست قرض ‍ دهد؟ (منظور خود خداست).

و خداوند در پايان هر روز از ماه رمضان به هنگام افطار هزار هزار بنده را از آتش آزاد كند، و چون شب جمعه و روز جمعه شود در هر ساعتى از آن هزار هزار نفر را از آتش آزاد سازد كه همگى مستحقّ عذاب مى باشند، و چون روز آخر ماه رمضان فرا رسد خداوند در آن روز به تعداد افرادى كه از اوّل تا آخر آن ماه آزاد ساخته آزاد مى نمايد.

و چون شب قدر شود خدا- عزّ و جلّ- جبرئيل را فرمان دهد تا در ميان جمعى از فرشتگان به زمين فرود آيد، و با او پرچمى سبز رنگ است، پس ‍ آن پرچم را بر پشت كعبه بكوبد. و جبرئيل ششصد بال دارد كه دو بال آن را جز در شب قدر باز نكند، و در آن شب آن دو بال را بگشايد، و آن دو بال از مشرق و مغرب فراتر برود، و جبرئيل عليه‌السلام در چنين شبى فرشتگان را به اطراف عالم گسيل دارد و آنان به هر ايستاده و نشسته، و هر نمازگزار و ذكر گوئى سلام كنند، و با آنان دست دهند و دعاى ايشان را آمين گويند تا سپيده صبح سر زند. پس چون صبح بدمد جبرئيل عليه‌السلام صدا زند: اى گروه ملائكه كوچ كوچ، گويند: اى جبرئيل خداوند نسبت به درخواستهاى مؤمنين از امّت محمّد چه كرده است؟ گويد: خداى متعال امشب به آنان نظر رحمت كرده و از آنان گذشت نموده و گناهانشان را آمرزيده است مگر چهار كس را. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: و اين چهار كس: شرابخوار، و عاقّ والدين، و كسى كه قطع رحم كرده، و كينه توز ميباشند. و چون شب عيد فطر كه شب جوائز نام دارد فرا رسد خداوند پاداش عمل كنندگان را بدون حساب و شمارش ‍ ببخشد. و چون صبح روز عيد فرا رسد خداوند فرشتگان را در تمام شهرها برانگيزد، پس در زمين فرود آيند و سر كوچه و گذرها بايستند و گويند: اى امّت محمّد بسوى پروردگار كريم براى نماز عيد بيرون شويد كه او پاداش ‍ فراوان دهد، و گناهان بزرگ را بيامرزد. و چون سوى محلّ برگزارى نماز عيد روند خدا عزّ و جلّ به ملائكه فرمايد: اى ملائكه من پاداش يك اجير وقتى به وظيفه اش عمل كند چيست؟ گويند: معبودا و سيّدا پاداش او آن است كه اجر او را بطور كامل عطا كنى. خدا عزّ و جلّ فرمايد: اى ملائكه من شما را گواه مى گيرم كه من پاداش اين را كه در ماه رمضان روزه گرفتند و بنماز ايستادند خرسندى و آمرزش خودم قرار دادم. و مى فرمايد: اى بندگانم از من درخواست كنيد، به عزّت و جلالم خودم سوگند شما امروز در اين گردهم آئى خود براى آخرت و دنيايتان هر چه از من بخواهيد به شما ببخشم، و عزّتم سوگند تا آن زمان كه مرا مراقب خود بدانيد و از من بترسيد گناهان و عيوب شما را بپوشانم، به عزّتم سوگند كه شما را از عذاب پناه دهم و در نزد كسانى كه در دوزخ جاودانند رسوا نسازم، باز گرديد كه همگى بخشيده شده ايد، شما مرا خشنود ساختيد و من از شما خشنود گشته ام. پس ملائكه بدين بخششى كه خداوند باين امّت به هنگام افطار ماه رمضان عنايت فرموده يك ديگر را بشارت داده و تبريك گويند.

4- حنش بن معتمر گويد:

بر امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام در حالى كه در رحبه (محلّى در كوفه) تكيه زده بود داخل شدم و گفتم: السّلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة اللّه و بركاته، چگونه صبح كردى؟ حضرت سربلند كرد و جواب سلام مرا داد و فرمود: صبح كردم در حالى كه دوستدار دوستان، و صبركننده بر دشمنى دشمنانمان هستم، همانا دوست ما در هر شبانه روز منتظر راحتى و گشايش است، و دشمن ما بناى كار خود را بر پايه اى نهاده كه سخت نااستوار و لغزان است، اين بناى او بر لب پرتگاهى است كه وى را در آتش دوزخ مى افكند.

اى ابا المعتمر براستى كه دوست ما نمى تواند ما را دشمن بدارد، و دشمن ما نمى تواند ما را دوست بدارد، همانا خداى متعال دلهاى بندگان را بر دوستى ما سرشته، و دست از يارى دشمن ما شسته، پس دوست ما توان دشمنى ما، و دشمن ما توان دوستى ما را ندارد، و هرگز دوستى ما و دوستى دشمن ما در يك دل نگنجد زيرا كه «خداوند براى يك مرد دو دل در درونش ننهاده است» تا با يكى گروهى را و با ديگرى دشمنان همان گروه را دوست بدارد.

5- أ صبغ بن نباته - رحمه‌الله - گويد:

روزى امير المؤمنين عليه‌السلام سخنرانى كرد، پس حمد و ثناى الهى بجاى آورد و بر پيامبر : درود فرستاد سپس فرمود: اى مردم سخنم را بشنويد، و كلامم را خوب فرا گيريد، و همانا تكبّر و خود فروشى از نشانه هاى گردنكشى و زور نمائى است، و نخوت و بزرگ منشى از تكبّر است. شيطان دشمنى حاضر و آماده است كه شما را به باطل دلخوشى مى دهد، هان كه هر مسلمانى برادر مسلمان ديگر است، و پس القاب زشت بر هم ننهيد، و دست از يارى هم نشوئيد، كه همانا شرايع و قوانين دين يكى است، و راههاى آن همراه است، هر كس آن را پيش بگيرد به حقّ و هدف خود مى رسد، و هر كس رهايش سازد از جادّه حق بدر رود، و هر كس از آن جدا شود تباه و نابود مى گردد. مسلمان در امانت خيانت نورزد، و در وعده تخلّف نكند، و در سخن دروغ نگويد. ما خاندان رحمتيم، گفتار ما حقّ، و كردار ما عدل است. خاتم پيامبران از ماست، و پيشوايان اسلام و امينان كتاب خدا در ميان مايند. شما را بسوى خدا و پيامبرش، و جهاد با دشمنش، و سختگيرى و پايدارى در امرش، و طلب خرسنديش؛ و برپادارى نماز، و پرداخت زكات، و حجّ خانه خدا، و روزه ماه رمضان، و پرداخت كامل في به اهلش دعوت مى كنيم.

هان كه از همه شگفت تر آنكه معاوية بن ابى سفيان اموى و عمر و بن عاص ‍ سهمى مردم را به خونخواهى پسر عمويشان (عثمان) بر مى انگيزند، و بخدا سوگند كه من هرگز با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مخالفت نورزيدم، و هرگز در كارى از وى سر نپيچيدم، جان خود را در مواردى سپر او ساختم كه زورمندان و شجاعان از آن عقب مى نشستند، و بنده هاى بدنها از آن مى لرزيد، و البتّه به نيرويى بود كه خداوند به من كرامت نموده بود و بر اين بخشش او را سپاس مى گزارم. و پيامبر : در حالى قبض روح شد كه سر مباركش در دامن من بود، و خودم با اين دستهايم غسل او را بعهده گرفتم، فرشتگان مقرّب در اين امر ياريم مى دادند.

و بخدا سوگند كه هيچ امّتى پس از پيامبرش اختلاف نكرد جز اينكه گروه باطل بر گروه حقّ غلبه يافت مگر آنكه خدا بخواهد.

عمّار ياسر- رضى اللّه عنه - برخاست و گفت: أ مير المؤمنين شما را آگاه ساخت كه امّت با وى وفادار نخواهد ماند. پس مردم با بينائى كامل از هم جدا شدند.

6- سعيد بن مسيّب گويد:

شنيدم مردى از ابن عبّاس در باره علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام پرسش كرد و او گفت: علىّ بن ابى طالب بر دو قبله (بيت المقدس و كعبه) نماز خواند، و در هر دو بيعت (بيعت قبل از هجرت و بيعت رضوان) شركت جست، و هرگز بتى نپرستيد، و قمارى نباخت، او بر آئين پاك توحيد بدنيا آمد، و باندازه چشم بهم زدنى شرك نياورد. آن مرد گفت: سؤ ال من از اينها نبود، سؤ ال من از اين است كه او شمشير بر دوش نهاده و با حالت تبختر و تكبّر به بصره وارد شد و چهل هزار نفر را در آنجا كشت، سپس بسوى شام رفت و در برخورد با سران و بزرگان عرب چنان آنان را درهم كوفت تا همه را كشت، سپس بسوى نهروان روانه گرديد و با اينكه آنان مسلمان بودند همه را تا آخرين نفر به قتل رساند.

ابن عبّاس گفت: على نزد تو داناتر است يا من؟ گفت: اگر على را از تو داناتر مى دانستم از تو پرسش نمى كردم! ابن عبّاس - رضى اللّه عنه - به خشم آمده تا حدّى كه خشمش شدّت گرفت و گفت: مادر به عزا على به من علم آموخته است، علم او از جانب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است، و رسول اللّه : را خداوند از بالاى عرش خود آموزش داده است، بنا بر اين علم پيامبر : از جانب خدا، و علم على از جانب پيامبر :، و علم من از جانب على است، و علم تمام ياران محمّد : در برابر على عليه‌السلام همچون قطره اى است در برابر هفت دريا.

7- ابو بصير گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداى متعال به عيسى بن مريم عليه‌السلام وحى فرستاد: اى عيسى از چشمان خود اشك، و از دل خود خشوع و فروتنى را بمن ببخش، و آنگاه كه بيكاران و هرزه گويان در حال خنده و خوشى هستند تو سرمه اى از غم بر چشم خود بكش، و بر بالاى قبر مردگان بايست و با فرياد بلند آنان را صدا بزن شايد از ايشان پند شايسته خود را بگيرى، و بگو كه من هم در زمره آيندگان به اينان خواهم پيوست.

# مجلس بيست و هشتم : دوشنبه 9 رمضان المبارك 409

1- ابو اسحاق همدانى از پدرش از امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده كه فرمود:

سه دسته از گناهان است كه در كيفر آن عجله و شتاب گردد و به آخرت تأ خير نيفتد: ناراضى ساختن پدر و مادر، و ستم بر مردم، و ناسپاسى در برابر احسان ديگران.

2- مسعدة بن صدقه از امام صادق و آن حضرت از پدرش امام باقر عليهما‌السلام روايت كند كه فرمود:

نجاشى پادشاه حبشه نزد جعفر بن ابى طالب و يارانش فرستاد و آنها را بسوى خود خواند، آنان داخل شدند. نجاشى در خانه اش بروى خاك نشسته و لباسهاى كهنه اى به تن داشت. جعفر بن ابى طالب گفت:

چون او را بدين حال مشاهده كرديم نگران شديم، وى چون نگرانى و پريدگى رنگ چهره ما را مشاهده كرد، گفت: سپاس خدائى را كه محمّد : را يارى داد و چشم مرا بدو روشن نمود، آيا شما را مژده ندهم؟ گفتم: چرا اى پادشاه.

گفت: در همين ساعت يكى از مأ موران مخفى من از سرزمين شما آمد و به من خبر داد كه خداوند پيامبرش محمّد : را يارى و پيروزى داد و دشمنش را هلاك ساخت، و فلانى و فلانى، و فلانى اسير، و فلانى و فلانى و فلانى كشته شدند، و اين برخورد در يك وادى بنام بدر واقع شده است، گويا او را در همان سرزمينى مى بينم كه در آنجا براى آقاى خودم كه مردى از بنى ضمره بود گوسفند مى چرانيدم. جعفر گفت: اى پادشاه صالح چرا شما را با اين لباسهاى كهنه بر روى خاك نشسته مى بينم؟ گفت: اى جعفر ما در آنچه خداوند بر عيسى عليه‌السلام فرستاده يافته ايم كه: از جمله حقوق خداوند بر بندگانش آن است كه چون نعمتى ب آنان داد براى خدا تواضع و فروتنى كنند. و چون خداوند نعمت وجود پيامبرش محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله را به من ارزانى داشت، اين فروتنى را به كار بستم.

چون اين خبر به پيامبر : رسيد به اصحابش فرمود: همانا صدقه براى صاحبش فزونى زايد پس صدقه دهيد تا خدا شما را رحمت كند، و فروتنى براى صاحبش رفعت فزايد، پس فروتنى كنيد تا خدا شما را رفعت دهد. و گذشت عزّت صاحبش را افزون كند پس گذشت كنيد تا خدا عزيزتان گرداند.

3- مسعدة بن صدقه گويد:

از امام صادق عليه‌السلام خواستم دعائى بمن بياموزد تا در كارهاى بزرگ و مهم بدان دعا كنم، آن حضرت اوراق عتيقه اى چند به من داد و فرمود: مطالب آن را بنويس كه اين دعاى جدّم على بن الحسين زين العابدين عليهما‌السلام در امور مهمّ و بزرگ است. من آن را عينا به همان صورت نوشتم، و هرگز چيزى مرا به رنج و مشقّت نيفكند و فكرم را مشغول نساخت جز اينكه آن دعا را خواندم و خداوند غم و اندوه و گرفتارى مرا برطرف ساخت و خواسته ام را بر آورد. و آن دعا اين است: (دعاى 48 صحيفه سجاديه) (خداوندا هدايتم كردى، من غافل شدم، و پندم دادى من دل سخت شدم، و بخششهاى جميل و زيبا بمن نمودى من نافرمانى نمودم، و خطاهاى مرا بمن شناساندى من در گناه اصرار ورزيدم، سپس بگناهانم پى بردم و آمرزش طلبيدم و تو نيز گذشت نمودى، دوباره بگناه بازگشتم و تو پوشاندى. خداى من! پس سپاس از آن توست، در وادى هلاكت بار خود پا نهادم، و به درّه هاى تباه ساز خويش فرو رفتم، و با ورودم در اين وادى ها در معرض خشم و مؤ اخذه، و با فرو رفتنم، در اين درّه ها در معرض عقوبات و كيفرهاى تو قرار گرفتم، و با اين حال واسطه ام براى آشتى با تو توحيد است، و دستاويزم همين است كه شريكى برايت نياورده، و معبودى در كنارت نگرفته ام. از خودم بسوى تو گريخته ام، و البتّه كه گنهكار بسوى تو مى گريزد، و تو پناه كسى هستى كه بهره خويش را تباه ساخته است.

خداى من سپاس از آن توست، بسا دشمنى كه تيغ كينش بر سرم آهيخته، و دم خنجرش برايم تيز نموده، و نوك سلاحش برايم برّان ساخته، و موادّ زهرهاى كشنده اش برايم بهم آميخته، و تيرهاى نشانگيرش بسويم پرتاب نموده، و چشمان حراستش از پائيدن من بهم نخفته، و عزم چشاندن ناخوشيها و فرو ريختن زهرهاى كشنده در گلويم را به دلش نشانده است. خداى من! پس به ناتوانى من در تحمّل بلاهاى گران، و به زبونى من در انتقام از كسى كه قصد ستيزم دارد، و به تنهائيم در شما فراوانى از آنان كه به دشمنيم برخاسته و بلائى را كه هرگز انديشه ام را در آن بكار نبرده ام برايم تهيّه ديده، نگريستى، پس ابتداء ياريم دادى، و با نيروى خويش پشتم را محكم نمودى، سپس لبه تيز تيغش را برايم كند ساختى، و او را پس از جمع و همبستگى اش تنها گذاردى، و گامم را بر سرش نهادى (كنايه از آنكه مرا بر او چيره ساختى)، و آنچه تير بسوى من انداخته بود بخودش بازگرداندى، و او را پس زدى در حالى كه هنوز خشم او فرو نخفته، و آتش كينش سرد نگشته بود، و او انگشت خشم بدندان گزيده، و در حالى كه سپاهيانش باو بيوفائى نموده و ياريش ندادند عقب نشست و پا بفرار گذاشت. و چه بسا ستمگرى كه با تزويرهايش بر من يورش آورده، و دامهاى شكارش را برايم گسترده، و مواظبت و مراقبت خويش بر من گمارده، و همچون درنده اى كه در كمين شكار خود نشسته تا فرصتى براى دريدن طعمه اش بيابد در كمينم نشسته است، خداى من! پس تو را همى خواندم در حالى كه از تو يارى جستم، و بسرعت اجابت تو مطمئن بودم، و مى دانستم كه هر كس در سايه حمايت تو جاى گيرد ستم نبيند، و هر كس به سنگر يارى و انتقام تو پناه برد هرگز مضطرب و نگران نگردد، و تو با قدرت خود مرا از همه شدائد و سختيهاى او حفظ نمودى. و چه ابرهاى ناخوشيها را زدودى، و چه پرده هاى اندوه و غمى را كنار زدى! تو چنانى كه از كرده هايت بازخواست نشوى. از تو درخواست شد پس عطا كردى، و درخواست نشد خودت ابتداء بخشيدى، و از فضل و عطايت خواسته شد و دريغ نداشتى. تو جز احسان نياوردى، و من جز آلودگى به حرامهاى تو و تجاوز از حدود و احكامت و غفلت از مژده هايت چيز ديگرى نداشتم.

خداى من! پس سپاس از آن چون تو توانائى است كه مغلوب نگردد، و بردبارى كه شتاب نكند. اينجا جايگاه كسى است كه به تقصير و كوتاهى نمودن، معترف، و در مورد تباهى حقوق تو بر عليه خويش گواه است.

بار الها! من به دين بلند پايه محمّدى بتو تقرّب مى جويم، و براه و روش ‍ روشن علوى بسوى تو روى مى آورم، پس از شر آنچه آفريده اى، و از شر آن كس كه بمن سوء قصد نموده پناهم ده، كه اين كار در برابر قدرت گسترده ات، بر تو گران نيايد، و در برابر توانائيت دشوار نباشد، و تو بر هر چيز توانائى. بار الها! تا آنگاه كه زنده ام مى دارى با ترك معاصى مورد رحمت خويشت قرارم ده، و با ترك برنج افكندن خويش در آنچه بكارم نمى آيد بر من ترحّم نما، و دقّت نظر در آنچه كه تو را از من خرسند مى سازد روزيم همى گردان، و دلم را به حفظ كتابت بر همان گونه كه بمن آموخته اى همراه ساز، و چنانم كن كه كتاب تو را بگونه اى كه ترا از من خشنود سازد بخوانم، و چشمم را بدان نور بخش، و گوشم را فراگير آن ساز، و سينه ام را بدان گشاده گردان، و بدان غم از دلم بردار، و زبانم را بدان گويا ساز، و بدنم را بدان بكار گير، و آنقدر قدرت و توانائى در من نه تا انجام اينها را برايم آسان كند، كه هيچ حركت و نيروئى جز بتو نيست.

بار الها! شب و روز، و دنيا و آخرت، و سرانجام و قرارگاهم را در سلامتى و بركتى از جانب خودت قرار ده. بار الها! تو پروردگار و مولا و سرور و آقا، و آرزو و معبود، و پناه و پشتيبان، و آفريننده و ياور، و مورد اعتماد و اميد منى. زندگى و مرگ، و گوش و چشمم از آن تو و براى توست، و روزى من بدست تو، و كارم در دنيا و آخرت در اختيار توست. با قدرت خود مالكم گشتى، و با تسلّط خود بر من قدرت يافتى، در كارهايم قدرت بدست توست، و اختيارم بكف توست، هيچ كس بدون رضا و خواست تو حركتى نتواند، با مهر تو رحمتت را، و با رحمت تو خشنوديت را آرزومندم، و اينها را با عمل خود آرزو نمى كنم، عمل من از ياريم ناتوان است، و چگونه اميد بندم بچيزى كه از ياريم ناتوان باشد! از تهيدستى و ناتوانى و زياده روى در كارم و از آنچه كه خود بهتر از من مى دانى بتو شكايت دارم، و همه اينها از جانب خود من است، پس مرا از اينها كفايت كن. بار الها! مرا از رفقاى حبيب خودت محمّد : و خليل خودت ابراهيم عليه‌السلام قرار ده، و در روزى كه همه بيتابى كنند و بهراسند مرا از امان داده شدگان قرار ده و امانم بده، و بمژده ات مژده، و در سايه ات ده، و بارها سازيم از آتش نجاتم بخش، و هيچ گونه بدى بمن مرسان، و خوارم مساز، و از دنيا مرا سلام بدار، و در قيامت دليل مرا بر زبانم جارى ساز، و بفكر و ياد خودت مرا يادآور نما، و راه راحتى و آسايش را برايم آسان ساز، و از رنج و سختى دورم بدار، و تا زنده ام به نماز و زكات توفيقم ده، و براى انجام عبادت خويش مرا موفّق ساز، و در دانائى و رضاى خويش بكارم گير، و از فضل خود روزيم كن، و در قيامت رو سپيدم گردان، و ب آسانى از من حسابخواهى كن، و بخاطر كردار زشتم آبرويم را مريز، و براهنمائى خودت مرا راه بنما، و در دنيا و آخرت با سخنى ثابت و پاينده (كلمه توحيد كه در اعماق دل جاى دارد) پايدارم بخش. و آنچه را دوست ميدارى به نزدم محبوب ساز، و هر چه را خوش ندارى در نظرم مبغوض دار، و در كارهاى مهمّ دنيا و آخرت كفايتم كن، و برايم در نماز و روزه و دعا و عبادت و شكر و دنيا و آخرتم بركت نه، و مرا در جايگاهى پسنديده (مقام شفاعت) برانگيز، و دليلى قوى و يارى دهنده برايم قرار ده، و از ظلم و جهل و اسراف در كارم بگذر، و از فتنه زندگى و مرگ خلاصم كن، و از گناهان آشكار و نهان نجاتم بخش، و در قيامت از دوستانت قرارم ده، و كردار شايسته اى را كه بمن ارزانى داشته اى مداوم گردان، و با روزى حلال از حرام بى نيازم ساز، و با چيزهاى پاك از پليديها كفايتم كن.

با روى كريم و گرامى خود بمن رو كن، و روى مبارك از من مگردان، و براه راست خويش رهنمائيم كن، و نسبت ب آنچه دوست دارى و مى پسندى توفيقم بخش. بار الها! پناه مى برم بتو از خودنمائى و شهرت طلبى، و بزرگ منشى، و برترى جوئى، و تكبّر، و فخر فروشى، و گردان فرازى، و طغيان از فراوانى نعمت، و خودبينى، و زور گوئى، پس اى پروردگار من از همه اينها نجاتم ده. و پناه مى برم بتو از عجز (يا فسق و فجور) و بخل، و خسيسى، و حسد، و حرص، و هم چشمى، و دغلى و پناه مى برم بتو از طمع، و فرومايگى، و آزمندى، و بيتابى، و كجروى، و ذلّت و سرگردانى. و پناه مى برم بتو از ستم، و سركشى، و ظلم، و دشمنى، و فساد، و اعمال زشت، و كردار ناپسند. و پناه مى برم بتو از خيانت، و عدوان، و طغيان.

پروردگارا! و پناه مى برم بتو از معصيت، و قطع رابطه، و هرزگيها و گناهان. و پناه مى برم بتو از گناه و بزهكارى، و از حرام و ناروا، و پليد، و از آنچه كه دوست ندارى. پروردگارا! و بتو پناه مى برم از شرّ و مكر و سركشى و ستم و دشمنى و دام و مأ موران و سپاه شيطان. و پناه مى برم بتو از گزند هر آنچه از چهار پا و خزنده يا جنّ و آدمى كه جنبش دارد و تو خود آفريده اى. و پناه مى برم بتو از شر آنچه كه از آسمان فرود آيد و آنچه كه ب آسمان بالا رود، و از شرّ هر چه كه در زمين آفريده شده و آنچه كه از آن برون آيد. و بتو پناه مى برم از شرّ هر كاهن، و ساحر، و اسرار جو، و شعبده باز، و جادوگر. پروردگارا! و بتو پناه مى برم از شرّ هر حسود، و سركش، و ياغى، و هم چشم، و ظالم، و تجاوزگر، و منحرف (يا زورگو). و پناه مى برم بتو از كورى، و از كرى، و گنگى، و پيسى، و خوره، و شكّ، و ترديد. و پناه مى برم بتو از بيحالى، و سستى، و ناتوانى، و كوتاهى كردن، و شتاب، و تباه سازى، و تقصير، و كندى. و بتو پناه مى برم از شرّ هر آنچه كه در آسمانها و زمين و ما بين آنها و زير زمين آفريده اى. پروردگارا! و بتو پناه مى برم بتو از فقر، و نياز، و تهيديستى، و گدائى، و به هرز رفتن، و بينوائى. و پناه ميبرم بتو از كاستى، و خوارى، و پناه مى برم بتو از تنگى، و سختى، و بند، و حبس، و دستگيرى، و زندان، و گرفتارى، و هر مصيبتى كه طاقت صبر آن را ندارم. اى پروردگار عالميان دعايم را مستجاب كن.

خداوندا! آنچه از تو خواستيم بما عطا كن، و باندازه جلال و عظمت خود از فضل خود بر ما بيفزا، و بحقّ اين سخن حقّ كه: «معبودى جز تو نيست كه عزيز و حكيم هستى».

4- محمّد بن سلّام گويد:

از شريح قاضى شنيدم كه مى گفت: هر كس از برادر خود درخواستى كند هر آينه خويش را به بندگى سپرده است، پس اگر حاجتش را برآورد وى را بنده خود ساخته، و اگر برنياورد او را خوار نموده است، و در اين صورت هر دو خوار شده اند، و اين به خوارى ردّ سؤ ال، و آن بخوارى نياز خواهى. سپس ‍ اين شعر را خواند:

«آن كس كه آبروى خويش ريخته در برابر آن هيچ چيزى عوض نتواند گرفت».

«چگونه مى تواند عوض بگيرد آنكه نزد تو آمده و درخواست نموده كه در اين صورت ذلّت و خوارى، و آبروى او را بهاى اين سودا قرار داده است ».

5- مينا غلام عبد الرّحمن بن عوف زهرى گويد:

عبد الرّحمن بمن گفت: مينا! آيا تو را بحديثى كه از پيامبر : شنيدم خبر ندهم؟ گفتم: چرا.

گفت: از آن حضرت شنيدم كه مى فرمود: من درختى هستم كه فاطمه شاخه، و على بارور ساز آن، و حسن و حسين ميوه، و دوستانشان از امّت من برگهاى آن هستند- خداوند از همه آنان خرسند باد-.

# مجلس بيست و نهم : چهارشنبه 11 رمضان المبارك 409

1- شدّاد بن اوس گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ گفتن نيمى از ميزان عمل است، و الحمد للّه گفتن آنان را پر مى كند.

2- سعيد بن مينا از گروهى از يارانش روايت كند كه گفت:

تنى چند از قريش از جمله عتبة بن ربيعه و اميّة بن خلف و وليد بن مغيره و عاص بن سعيد راه را بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله گرفتند و گفتند: اى محمّد بيا تا ما معبود تو را بپرستيم و تو نيز معبود ما را بپرست و با هم در امر (حكومت) شريك گرديم، پس اگر ما بر حقّ بوديم تو بهره خود را از آن يافته اى، و اگر تو بر حقّ بودى ما نيز به بهره خود از آن رسيده ايم. خدا- تبارك و تعالى - اين آيه را فرستاد: «بگو اى كافران، من نمى پرستم آنچه را شما مى پرستيد، و نه شما مى پرستيد آنچه را من مى پرستم - تا آخر سوره... »، و سپس ابىّ بن خلف با استخوان پوسيده اى كه بدست خود داشت سوى حضرت آمد و آن را با دست نرم كرد و سپس بدان دميد و گفت: اى.

محمّد گمان دارى پروردگار تو اين استخوان را پس از اين حالت كه ديدى زنده مى كند؟ خداى متعال اين آيه را فرستاد: «و براى ما مثل زده - و آفرينش خود را فراموش نموده - گفت: چه كسى استخوانهاى پوسيده را زنده مى كند؟ بگو زنده مى كند آن را همان كس كه اوّلين بار آفريدش و او به هر آفريده اى داناست... » تا آخر سوره (ياسين).

3- كميل بن زياد نخعى گويد:

در مسجد كوفه با امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام بودم پس از آنكه نماز عشاء را خوانده بوديم، و حضرت دست مرا گرفت تا از مسجد بيرون شديم، حركت كرديم تا به پشت شهر كوفه رسيديم، و آن حضرت در راه كلمه اى با من سخن نگفت، چون به صحرا رسيد نفسى بلند برآورد سپس ‍ فرمود:

اى كميل اين دلها بسان ظرفهائى است فراگيرنده، و بهترين دلها آن است كه فراگيريش بيشتر باشد. آنچه مى گويم فراگير و در خاطر بسپار: مردم بر سه دسته اند. عالم خداشناس كه حقّا بدين او عمل مى كند، و دانش آموزى كه در راه نجات پا نهاده، و فرومايگان نادانى كه در پى هر سر و صدائى مى افتند، و به هر سو كه باد بيايد ميل مى كنند، نه از پرتو دانش روشنى گرفته اند، و نه به ستون استوارى پناه برده اند.

اى كميل، دانش از مال بهتر است، زيرا دانش از تو پاسدارى ميكند، امّا تو بايد از مال پاسدارى كنى. انفاق از مال آن را كاهش مى دهد، ولى انفاق از دانش (كه آموزش است) بر آن مى افزايد. اى كميل دوستى عالم خيرى است كه بدان وسيله براى خدا ديندارى شود، و آن در دنيا براى صاحبش ‍ طاعت خدا فراهم آورد، و پس از مرگ خوش نامى برايش بيادگار گذارد.

اى كميل، سود مال با زوال آن از بين مى رود، اى كميل، مال اندوزان مرده اند، و علماء تا روزگار باقى است پايدارند، ظاهرا وجودشان مفقود است، ولى امثال و يادگارهايشان در دلها موجود است. آه آه همانا در اينجا- و با دست اشاره به سينه اش فرمود- دانشى فراوان نهفته است كه كاش ‍ افرادى شايسته فرا گرفتن آن مى يافتم، بلى، ب آدم زيرك و تيزهوش ‍ دسترسى دارم ولى در مورد اين دانش ويژه از او اطمينان ندارم كه مبادا ابزار دين را براى دنياى خود بكار گيرد، و با دلائل الهى بر آفريدگانش، و با نعمتهاى خداوند بر بندگانش غلبه كند، تا در نتيجه بندگان ضعيف خدا او را بجاى ولىّ حق دوست نزديك خود بگيرند. و يا به پيرو حكمت، كه به ريزه كاريهاى آن بينا نيست و در برخورد با اوّلين شبهه ترديد در دلش راه مى يابد، هان كه نه اين و نه آن هيچ كدام تاب تحمّل علم را ندارند، بنا بر اين شخص ديگرى نماند جز كسى كه حريص در لذّات و تسليم شهوات است، يا آن كس كه فريفته و سرگرم جمع آورى و انباشتن مال است و از حافظان دين نيست، هيچ چيزى جز دام هاى چرنده به آنان شبيه نيست، بدين ترتيب دانش با مرگ حاملان آن مى ميرد.

آرى خداوندا! تو هرگز زمين را از قائم به حجّت كه يا ظاهر است و مشهود و يا پنهان است و مستور خالى نمى گذارى تا دلائل واضح و آشكار خداوندى باطل نگردد، كه اين گروه كمترين تعداد و بزرگترين نقش و مقام و منزلت را دارند، و خداوند بوسيله آنان دلائل و نمودارهاى خود را حفظ مى كند تا آنان نيز آنها را به افرادى نظير خود بسپارند، و در دلهاى اشباه خود بكارند. علم و دانش از راه حقيقت به آنان روى آورده، پس با نسيم روح افزاى يقين هم آغوش گشته اند، آنچه را مردم خوشگذران سخت و دشوار مى خوانند آنان سهل و آسان مى انگارند، و به چيزهائى كه نادانان از آنها وحشت دارند ايشان خو گرفته اند، و با تن هائى كه جان آنها به ملكوت اعلى آويخته است در دنيا بسر مى برند، آنان جانشينان خداوند در زمين و دعوت كنندگان بدين او هستند. آه، آه! چقدر مشتاق ديدارشان هستم، من براى خودم و شما از خداوند آمرزش مى طلبم. سپس دستش را از دستم بيرون كشيد و فرمود: هر گاه دلت خواست راه بيفت.

4- عمر بن علىّ بن ابى طالب از پدرش عليه‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اى على خداوند بدست ما دين را پايان دهد همچنان كه بدست ما آغاز كرد، بسبب ما خداوند ميان دلهاى شما پس از دشمنى و كينه توزى الفت مى اندازد.

5- ابو بكر ابن انبارى گويد:

از علىّ بن هامان شنيدم كه اين اشعار را از قول مازنى مى خواند: (ترجمه اشعار):

«هر گاه آنچه را كه خوش ندارم از دنيا نپذيرم خشم و ناخشنوديم بر روزگار بدراز كشد. »

«چندان به رنجها و سختيها آموخته گشته ام كه با آنها خو گرفته ام، و در نتيجه، برخورد سالم با شدائد مرا بدست صبر سپرده است».

«و انس با آزارها دلم را جهت پذيرش آزار گشاده ساخته، هر چند كه گاهگاهى سينه ام از آن به تنگ آيد».

«و نااميديم از مردم مرا بسرعت كار و عنايت خداوندى كه نمى دانم از كجا مى رسد اميدوار ساخته است».

# مجلس سى ام : شنبه 14 رمضان المبارك 409

1- محمّد بن عجلان گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: خوشا بحال آن كس كه (شكر) نعمت خدا را به ناسپاسى تبديل نكرد، خوشا بحال كسانى كه در راه خدا با هم دوستى مى كنند.

2- ابن عبّاس گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى فرزندان عبد المطّلب من براى شما از خداوند خواسته ام كه نادان شما را دانش عطا كند، و آن كس از شما را كه به حقوق خداوند قيام نموده ثابت قدم بدارد، و گمراه شما را هدايت نمايد، و شما را مردمى دلير و بخشنده و دلسوز و مهربان قرار دهد. هان بخدا سوگند اگر مردى ميان ركن و مقام بر سر دو پاى خود نماز بسيار گزارد امّا با دشمنى شما اهل بيت خدا را ملاقات كند همانا داخل دوزخ گردد.

3- محمّد بن زيد طبرى گويد:

در خراسان خدمت امام علىّ بن موسى الرضا عليهما‌السلام بودم و گروهى از بنى هاشم از جمله اسحاق بن عبّاس بن موسى نيز نزد آن حضرت حضور داشتند، و حضرت به اسحاق فرمود: اسحاق بمن گزارش رسيده كه شما مى گوئيد كه ما معتقديم كه: مردم بنده ما هستند! نه، بخويشاونديم با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سوگند من هرگز چنين نگفته، و از هيچ كدام از پدرانم چنين نشنيده ام، و از احدى از آنان خبر ندارم كه چنين فرموده باشد، ولى ما مى گوئيم: مردم بنده ما هستند در اطاعت از ما (همان طور كه هر بنده زرخريدى از صاحبش فرمان مى برد) و ياور ما هستند در دين. اين مطلب را هر كه شنيده بايد به غائبان برساند.

4- محمّد بن زيد طبرى گويد:

از امام علىّ بن موسى الرّضا عليه‌السلام شنيدم كه در توحيد خداى سبحان سخن مى گفت، فرمود: آغاز پرستش خدا شناخت اوست، و ريشه شناخت خدا- جلّ اسمه - او را به توحيد و يگانگى شناختن است، و نظام توحيد او نفى هر گونه حدّ و مرزى از اوست، زيرا عقل گواه است كه هر محدودى مخلوق است، و هر مخلوق گواه است كه او را خالقى است كه خود مخلوق نيست، آن كس كه حدوث و پيدايش در او راه ندارد همان است كه از ازل بوده و سابقه نيستى برايش متصوّر نيست. پس خدا را پرستش نكرده آن كسى كه ذات او را به وصف كشيده و به مخلوقات شبيه داند، و او را به يگانگى نشناخته آن كس كه در جستجوى حقيقت ذات وى برآيد (زيرا چنين پندارد كه او هم شبيه مخلوقات بوده و دسترسى به حقيقت ذات وى ممكن است)، و به درك حقيقت او نرسيده آن كس كه او را تشبيه و تمثيل كند، و تصديق به او ننموده آن كس كه براى وى مرزى بشناسد، و به سوى او روى نگردانده آن كس كه با يكى از حواس به وى اشاره كند (زيرا او را جاى مخصوصى نيست، و هر سو رو كنى جمال يار بينى)، و او را قصد نكرده آن كس كه وى را شبيه چيزى بداند، و او را نشناخته آن كس كه وى را دارى بعض و جزء بداند و مركّب از اجزاء بشناسد، و او را نجسته آن كس كه وى را در ذهن و وهم خود تصوير نمايد. هر چيز كه ذات و چيستى او شناخته شود مصنوع و مخلوق است، و هر چيز كه وجودش وابسته به غير باشد معلول است چه او را علّتى است.

با ساخت و كار و آثار خدا بر وجودش استدلال شود، و با خردها اعتقاد به شناختش حاصل آيد، و با فطرت و نهاد توحيدى حجّت و دليل او ثابت و استوار گردد.

آفرينش خدا مخلوقات را، خود پرده اى ميان او و آنهاست، و ميزان جدائى خدا از آنها جدائى و عدم تناسب ميان ذات او و آنهاست، و آغاز گرفتنش ‍ خلقت آنها را دليل است كه وى را آغازى نيست، زيرا كه هر موجودى كه آفرينش او ابتدائى داشته از آفريدن مثل خود ناتوان است، پس نامهاى او نوعى تعبير از ذات او، و افعال و آثار وى جهت تفهيم و اثبات وجود اوست.

بتحقيق كه خداى متعال را نشناخته آن كس كه محدودش دانسته، و از مرز شناسائى بيرون رفته آن كس كه او را در حيطه وهم خويش پنداشته، و در باره او به خطا رفته آن كس كه حقيقت ذاتش را جسته. و هر كس گويد: «او چگونه است» تشبيهش نموده، و هر كه گويد: «براى چه بوده» هر آينه معلولش شناخته، و هر كه گويد: «از كى بوده» همانا در زمانش گنجانده، و هر كه گويد: «در چيست» هر آينه او را در ضمن و ضميمه چيزى نهاده، و هر كه گويد: «تا كجاست» برايش پايانى پذيرفته، و هر كه گويد: «تا چيست» البتّه كه برايش حدّ و مرز ساخته، و هر كس برايش غايتى شناسد محاط و محدودش دانسته، و هر كس محاط و محدودش بداند حقّا كه در باره او راه الحاد پوئيده (و از جاده پهناور شناخت حقّ بدور افتاده است).

خداوند با دگرگونى مخلوق دگرگون نگردد، و با حدّ و مرز داشتن محدود حدّ و مرز نپذيرد، او يگانه است نه يگانه عددى، آشكار است نه بمعناى مباشرت، و خودنمائى ميكند نه با ظهورى كه با ديده توانش ديد، و باطن است نه بطور جدا بودن از چيزها، جدا و دور است نه به مسافت، نزديك است نه بنزديكى مكانى، لطيف است نه بلطافت جسمانى، موجود است نه چون موجودات كه سابقه نيستى داشته، فاعل است نه از راه جبر و بى اختيارى، اندازه گير و طرح ريز است نه بيارى انديشه، تدبيركننده است نه بحركت (اعضاء)، اراده كننده است نه با عزم و تصميم گيرى (در انديشه)، خواستار و خواهان است نه با اراده و تصميم، يابنده است نه با حواس، شنواست نه با آلت (گوش)، بينا است نه با ابزار (چشم).

زمانها با او همراه نباشد (چه او بوده و زمانى نبوده)، و مكانها او را در بر نگيرد، و چرت و پينكى او را نر بايد، و صفات زائده (يا توصيف آفريدگان) او را محدود نسازد، و ابزار و ادوات سودى بوى نرساند، بودش بر هر زمانى پيشى گرفته، و وجودش بر عدم سبقت داشته، و ازليّت وى از ابتداى زمان جلوتر بوده.

از اينكه آفريدگانش را شبيه آفريده دانسته شود كه خودش شبيه و نظيرى ندارد، و از اينكه ميان اشياء و ضدّيّت انداخته دانسته شود كه خود ضدّى ندارد، و از اين كه مقارنت ميان امور، برقرار ساخته روشن مى شود كه او را قرينى نيست.

روشنى را با تاريكى، و سرما را با گرما ضدّ هم ساخت، و ميان اشياء دور از هم الفت و هماهنگى انداخته، و اشياء نزديك بهم را از هم جدا ساخته. اين اشياء با پراكندگى و جدائى خود بر جدا ساز خود دلالت كنند، و با هماهنگى خود بر هماهنگ آورنده خود رهنما باشند، خدا- عزّ و جلّ- فرموده: «و از هر چيز جفت آفريديم شايد ياد آور شويد». ذاريات: 49.

معنى و مفهوم ربوبيّت خداوندى در او بود آنگاه كه اصلا مربوبى نبود، و حقيقت الهيّت را داشت آنگاه كه مأ لوهى نبود، و معناى عالميّت را دارا بود آنگاه كه معلومى نبود. معناى خالقيّت را از آن زمان كه دست به آفرينش ‍ زده، و نيز معناى پديد آورنده را از آن زمان كه پديده ها را آفريده مستحقّ نگشته است (بلكه پيش از آنكه مربوبى و معلومى و مخلوقى و حادثى باشد ضدّ اين معانى بر ذات احديّت صديق مى كرده چه او واجب الوجود است و واجب الوجود هر صفت كمالى را بذاته داراست نه اينكه توسّط غير براى او حاصل مى آيد). زمان او را از آفريدن پنهان نسازد (در آفرينش او زمان مدخليّت ندارد)، و هيچ زمانى او را بفعل خود نزديك نسازد (منتظر رسيدن وقت انجام كارى نگردد زيرا همه زمانها در برابر فعل او مساوى هستند و گذشته و حال و آينده نسبت بذات او معنى ندارد)، و اميدوارى (بوجود چيزى) براى انجام كارى او را از عمل باز ندارد (بلكه ايجاد بفرمان اوست و چون بخواهد مى شود)، و افعال وى با زمان محدود نگردد (كى دانست، كى قدرت يافت، كى مالك شد)، و هيچ زمانى ذات و صفت و فعل او را در خود نگيرد و محدود نسازد (چرا كه او خود فاعل و خالق زمان است)، و چيزى او را قرين و همراه نباشد (زيرا كه هيچ چيز در مرتبت خداى متعال نيست).

هر ويژگى و اثرى كه در مخلوق ديده مى شود در خالقش وجود ندارد، و هر چيز كه در مخلوق امكان وجود دارد از خالق او ممتنع است. حركت و سكون بر وى جريان نيابد، و چگونه چيزى بر او راه يابد كه خودش آن را بجريان انداخته است؟ يا چگونه باز داشت كند او چيزى كه خودش آن را آفريده؟ (حركت و سكونى را كه او آفريده بخود او باز نگردد و بر ذات او حاكم نشود) كه در غير اينفرض ذات او داراى تفاوت و تغاير مى گشت (گاهى متحرّك و گاهى ساكن مى شد، و اين مستلزم جسمانيّت است)، و هر آينه ذات او از معناى ازليّت دور مى شد و ازليّت بر ذات او صدق نمى نمود، و ديگر براى خالق جز معناى مخلوق بودن چيزى بجاى نمى ماند.

اگر پشتى براى او فرض شود همانا جلو و پيش نيز براى او فرض خواهد شد و اگر درخواست تماميّت براى او شود نقصان گريبانگير او خواهد گشت.

چگونه سزاوار معناى ازليّت مى شود آن كس كه حدوث نسبت به او ممتنع نيست؟ و چگونه اشياء را ايجاد مى كند آن كس كه خود از آفريده شدن امتناع ندارد؟ اگر معانى و صفات مخلوقين باو تعلّق گيرد هر آينه نشانه مصنوع در او بر پا شود، و در اين صورت بجاى اينكه چيزى بر وجود او دليل باشد خودش دليل بر وجود ديگرى خواهد شد. در گفتار محال و خلاف حقّ حجّت و دليلى وجود ندارد، و پرسش از چنين سخنى پاسخى نخواهد داشت. معبودى جز اللّه نيست كه بلند مرتبه و بزرگ است و درود خداوند بر محمد پيامبر و آل پاكش باد

5- محمّد بن عبد اللّه مأ مونى گويد:

پدرم اين اشعار را از قول مأ مون برايم خواند: (ترجمه اشعار):

«با صبر، تمام ناخوشاينديهاى روزگار را دور ساز، شايد روزى فرا رسد كه هرگز ناخوشايندى نبينى».

«چه بسا جوانى كه روى خود بپوشاند و ديده ها ميل بدايدار او داشته باشند، در حالى كه او بسى بد چهره و زشت روست».

«و چه بسا اديبى دانشمند از ترس پاسخگوئى زبانش را مهار كند، در حالى كه بسى سخنور و خوش بيان است».

«و چه بسا آدمى متين از آزارها بظاهر لبخند زند، در حالى كه نهاد وى از سوزش آن آزار بدرد و فغان آمده است».

# مجلس سى و يكم : دوشنبه 16 رمضان المبارك 409

1- بريد بن معاويه عجلى از امام باقر از پدرانش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

خداى متعال مى فرمايد: كار نيك هديّه اى از جانب من بسوى بنده مؤمن خودم است، پس اگر آن را پذيرفت، اين از رحمت و جانب من بسوى بنده مؤمن خودم است، پس اگر آن را پذيرفت، اين از رحمت و جانب من است، و اگر آن را ردّ نمود به سبب گناه خودش از آن محروم مانده است، و اين محروميّت از خود اوست نه از من، و هر بنده اى را كه آفريدم و به راه ايمان هدايتش كردم، و اخلاق او را نيكو ساختم، و به بخل گرفتارش ننمودم همانا خير او را خواسته ام.

2- سعد بن أ بى وقّاص (سعد بن مالك) گويد:

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم مى فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر كه او را شاد سازد مرا شاد ساخته، و هر كه او را ناراحت كند مرا ناراحت كرده است، فاطمه عزيزترين آفريدگان نزد من است.

3- ابو اسحاق همدانى گويد:

چون امير المؤمنين على بن ابى طالب - عليه الصّلاة و السّلام - محمّد بن ابى بكر را به حكومت مصر و حومه آن گمارد نامه اى برايش نوشت و به او دستور فرمود كه آن را بر مردم مصر بخواند و به آنچه در آن نامه به وى سفارش فرموده عمل نمايد، و آن نامه چنين است:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ از بنده خدا امير مؤمنان على بن ابى طالب به مردم مصر و محمّد بن ابى بكر: سلام بر شما، من اوّلا بنزد شما اللّه را كه معبودى جز او نيست سپاس مى گويم. و بعد، شما را به تقواى الهى سفارش ‍ مى كنم در آنچه كه نسبت به آن مسئوليد [ و در گرو آن هستيد] و بسوى آن بازمى گرديد: كه خداى متعال مى فرمايد: «هر نفسى در گرو كار خويش ‍ است»، و مى فرمايد: «و خداوند شما را از عذاب خود بر حذر مى دارد، و بازگشت بسوى خداست»، و مى فرمايد: «به پروردگار تو سوگند كه هر آينه از تمامى آنها باز خواست مى كنيم از آنچه كه مى كرده اند. » اى بندگان خدا بدانيد كه خدا- عزّ و جلّ- از خرد و كلان اعمالتان از شما بازخواست مى كند، پس اگر عذاب كند ما ظالم تريم (و ظلم ما از مقدار عذاب او افزون است)، و اگر ببخشايد (بعيد نيست چه) او ارحم الرّاحمين است.

بندگان خدا! نزديكترين حالات بنده به آمرزش و رحمت زمانى است كه به طاعت خدا عمل مى كند، و خالصانه توبه مى نمايد. بر شما باد به تقوا كه آن جامع خيراتى است كه غير آن چنين نيكى ها در بر ندارد، و خيراتى از خيرات دنيا و آخرت با آن بدست آيد كه با غير آن بدست نيايد، خدا- عزّ و جلّ- فرمود: «ب آنان كه تقوا پيشه كرده اند گفته شود: پروردگارتان چه فرستاد؟ گويند: خير را، براى آنان كه نيكى كردند در اين دنيا پاداش نيكى است و البتّه پاداش سراى آخرت بهتر است و جايگاه پرهيزكاران چه خوب جايگاهى است». بندگان خدا! بدانيد كه مؤمن بخاطر سه پاداش كار مى كند: يا بجهت خير دنيا است كه البتّه خداوند او را بپاداش عمل خود در دنيا مى رساند، خداى سبحان در باره ابراهيم عليه‌السلام فرموده: «پاداش او را در دنيا باو داديم، و همانا او در آخرت از شايستگان است». پس هر كس براى خدا كار كند خداوند پاداش او را در دنيا و آخرت بدو ببخشايد، و امور مهمّ او را كفايت نمايد، كه همانا خدا- عزّ و جلّ- فرموده: «اى بندگانى كه ايمان آورده ايد پرواى خدايتان پيشه كنيد، براى آنان كه خوبى كردند در اين دنيا پاداش نيكى است، و زمين خدا پهناور است (كه هر كس نتواند در سرزمينى از آن اطاعت خدا كند به سرزمينى ديگر رود)، براستى كه پاداش بى حساب و بطور كامل صبر پيشگان داده خواهد شد». پس خداوند آنان را بدان چه كه در دنيا بديشان عطا كند در آخرت به محاسبه نخواهد كشيد، خداى عزّ و جلّ فرموده: «براى آنان كه كار نيك كردند پاداشى نيك و افزونى (از پاداش) خواهد بود» پس پاداش نيك همان بهشت است، و افزونى پاداشى است كه در دنيا بديشان مرحمت مى فرمايد. و يا بجهت خير آخرت است، كه خدا- عزّ و جلّ- بهر كار نيكى گناهى را از (نامه عمل) آنان پاك سازد، خداى - عزّ و جلّ- فرموده: «همانا كارهاى نيك گناهان را مى برد، اين يك تذكّر براى يادآوران است»، تا اينكه چون روز قيامت فرا رسد كارهاى نيكشان بحساب آنان منظور شود، سپس خداوند به عدد هر كار نيكى پاداش آن را ده برابر تا هفتصد برابر ب آنان ارزانى دارد و خدا- عزّ و جلّ- فرموده: «اين (اضافات) پاداشى از جانب پروردگار توست، و اينها بخششى است حساب شده (كه پس از بحساب منظور شدن اعمال نيك خودشان اين پاداش اضافه ب آنان داده شده است)، و نيز فرموده: «براى آنان پاداشى دو چندان است بجهت كارهاى خوبى كه كرده اند، و آنان در غرفه هاى بهشتى در كمال امن و امان بياسايند». پس به اين همه پاداش روى آوريد- خدا شما را رحمت كند- و براى دستيابى ب آن كار كنيد، و با نشاط هر چه تمامتر بسوى آن بشتابيد. و بدانيد- اى بندگان خدا- كه پرهيزكاران به تمام نيكيهاى دنيوى و آخروى دست يافته اند، آنان با اهل دنيا در دنيايشان شريكند، ولى اهل دنيا با آنان در آخرتشان شركت ندارند. خداوند از دنيا ب آن اندازه كه كفايتشان كند و بى نيازشان گرداند براى آنان مباح ساخته و اجازه مصرف و استفاده داده و فرموده است: «بگو چه كسى زيورهاى خدا را كه براى بندگانش آورده و روزيهاى پاكيزه را حرام كرده است، بگو همه اينها در دنيا از آن كسانى است كه ايمان آورده اند (هر چند كفّار نيز بطفيلى آنان از آن بهره برند) و در آخرت بطور خالص و منحصرا براى مؤمنين است، و اين چنين آيات و نشانه ها را براى گروهى كه دانايند تفصيل و توضيح مى دهيم». آنان ببهترين وجهى در دنيا سكونت جسته، و به نيكوترين صورت از آن بهره مند شده اند، با اهل دنيا در دنياشان شريكند، در كنار آنان از پاكيزه ترين خوراكها مى خورند و از تميزترين نوشيدنيها، مى نوشند، و از بهترين لباسها مى پوشند، و در برترين منزلها سكونت مى كنند، و بهترين همسران را اختيار مى كنند، و برترين سوارى ها را سوار مى شوند، با اهل دنيا و مثل آنان از لذّت دنيا بهره مى برند، و فردا روز همجوار خدايند، از خدا آرزو و درخواست مى كنند و خداوند آرزوهايشان برآورد، و دعا و درخواستى از آنان را ردّ نكند، و هيچ بهره اى از لذّت را از آنان دريغ ننمايند. پس اى بندگان خدا بچنين چيزها هر صاحب خردى مشتاق است، و براى دستيابى ب‏آن به پرواى الهى عمل مى‏كند، و لا حول و لا قوّة الّا باللّه "و هيچ حول و قوّه‏اى جز از جانب خدا نيست". بندگان خدا! اگر پرواى الهى پيش گيريد، و حقّ پيامبرتان را در باره خاندان حضرتش محفوظ داريد، هر آينه خدا را ببهترين وجه پرستش نموده‏ايد، و به بهترين صورت ياد كرده، و به نيكوترين روش سپاس گفته، و به بالاترين درجات صبر و شكر دست يازيده‏، و به برترين درجه جهد سعى و كوشش ‍ نموده ايد، هر چند كه ديگران نمازشان از شما طولانى تر، و روزه داريشان از شما بيشتر باشد، زيرا كه شما از آنان پرهيزكارتر، و نسبت به اولى الامر و امامان خود خير خواه تريد.

اى بندگان خدا! از مرگ و بيهوشى و رنجهاى جان كندن بهراسيد، و ساز و برگ آن را فراهم كنيد كه مرگ بطور ناگهانى با يكى از دو چيز بزرگ بسراغ شما خواهد آمد: يا با خيرى كه ابدا شرّى با آن نيست، يا با شرّى كه ابدا خيرى بهمراه ندارد. پس چه كسى ببهشت نزديكتر است از آن كس كه براى آن كار مى كند؟ و چه كسى بدوزخ نزديكتر است از كسى كه براى آن عمل مى نمايد؟ راستى كه روح هيچ يك از مردم از كالبدش جدا نشود جز اينكه مى داند كه بكداميك از دو سر منزل مى رسد، به بهشت يا به دوزخ، دشمن خداست يا دوست اوست، پس اگر دوست خدا باشد درهاى بهشت برويش آرى خداوند ب آنچه كرده ايد داناست پس در ابواب دوزخ درآئيد و جاويدان بمانيد كه دوزخ بد جايگاهى براى متكبّران است». بندگان خدا! از مرگ گريزى نيست، بنا بر اين پيش از آمدنش [در فكر آن باشيد و]از آن بهراسيد، و ساز و برگ آن را فراهم كنيد، كه شما در دسترس دام و شكار مرگ هستيد، اگر بمانيد شما را مى گيرد، و اگر بگريزيد بشما مى رسد، و مرگ از سايه شما بشما نزديك تر و همراه تر است، مرگ با زلف شما گره خورده (كنايه از نزديكى آنست) و دنيا از پشت پاى شما پيچيده مى شود (و لحظه بلحظه از عمرتان ميكاهد)، پس بهنگامى كه نفستان شما را بسوى شهوات ميكشاند بسيار ياد مرگ كنيد، و مرگ براى اندرزگوئى كافى است و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فراوان ياران خود را بيادآورى مرگ سفارش مى نمود و مى فرمود:

بسيار ياد مرگ كنيد كه مرگ شكننده لذّتها، و فاصله اى ميان شما و شهوتها است. بندگان خدا! آن كس كه آمرزيده نشده پس از مردن چيزى دشوارتر از آن در پيش دارد و آن قبر است، پس از تنگى و فشار و تاريكى و تنهائى آن بيم داريد، قبر هر روز مى گويد: من خانه تنهائى ام، خانه خاكى ام، من خانه وحشتم، من خانه كرمها و گزندگانم، قبر يا باغى از باغهاى بهشت، يا چاهى از چهاههاى دوزخ است. بنده مؤمن چون بخاك سپرده شود زمين باو گويد: آفرين، خوش آمدى، تو از جمله كسانى هستى كه دوست داشتم بر پشت من راه رود، حال كه تو را در بر گرفتم خواهى دانست كه چگونه با تو عمل مى كنم! پس تا آنجا كه چشم كار مى كند براى او گشاده گردد. و كافر چون بخاك سپرده شود زمين باو گويد: تو را آفرين و خوشامد مباد، تو از دشمن ترين كسانى هستى كه دوست نداشتم بر پشت من راه رود، حال كه تو را در بر گرفتم خواهى دانست كه چگونه با تو عمل مى كنم! پس چنان او را بفشارد كه استخوانهاى پهلويش بهم برخورد. و همانا آن زندگى سخت و دشوارى كه خداوند دشمن خود را از آن بيم داده عذاب قبر است، كه خداوند بر كافر نودونه اژدها مسلّط كند كه گوشت بدنش را بدندان گزند، و استخوانش را بشكنند، و پيوسته بر سر او در آمد و شدند (او را پايمال كنند) تا روزى كه از قبر برانگيخته شود، كه اگر يكى از آن اژدهاها در زمين بدمد هرگز زمين زراعتى نروياند.

بندگان خدا! بدانيد كه اين جانهاى ناتوان شما، و پيكرهاى ناز پرورده و لطيفى كه اندكى عذاب آن را كافى است تاب تحمّل اين همه عذاب را ندارد، پس اگر بتوانيد باين پيكرها و جانهاى خود نسبت ب آنچه كه تاب تحمّل و صبر بر آن را ندارند رحمى آوريد پس ب آنچه كه خدا دوست دارد عمل كنيد، و آنچه را كه خدا خوش ندارد رها سازيد.

بندگان خدا! همانا پس از برانگيخته شدن از قبر با چيزى روبرو هستيد كه از (عذاب) قبر دشوارتر است، و آن روزى است كه خردسال در آن روز پير شود و بزرگسال و بمستى و بيهوشى درآيد، و كودكان نارس در جنين بيفتند، و هر زن شيردهى از كودك شيرخوارش غافل گردد، روزى كه چهره درهم كشيده، و اخم برهم بسته، روزى كه شرّ آن در همه جا پخش است، همانا ترس آن روز فرشتگانى را كه گناهى ندارند به هراس اندازد، و آسمانهاى هفتگانه و كوههاى استوار و زمين گسترده و گاهوار از بيم آن بلرزه افتند، و آسمان بشكافد و در آن روز فرو هشته باشد و سرخ و مذاب شود، و كوهها پس از آن همه صلابت و سختى همه بصورت ريگ روان انباشته در آيند، و در صور دميده شود پس هر كه در آسمانها و زمين باشد- جز آن كس كه خدا خواهد- بهراس افتد چه رسد ب آن كس كه با گوش و چشم و زبان و دست و پا و فرج و شكم گناه نموده كه اگر خداوند او را نيامرزيده و از شدائد آن روز به او رحم ننموده باشد. چنين كسى از همه اينها بگذرد و به غير اينها برسد، به آتشى كه ژرفايش عميق، و سوزش شديد، و نوشابه اش صديد (چرك و خون زنان زناكار)، و عذابش جديد (تازه بتازه) و گرزهايش حديد (از آهن) است، عذابش كاهش نيابد، و ساكنانش نميرند، جايگاهى است كه رحمتى در آن نيست، و دعاى اهل آن شنيده نشود (بهدف اجابت نرسد).

بندگان خدا! بدانيد كه در كنار اين همه عذاب، رحمت خدا قرار دارد كه از دسترس بندگان دور نيست، بهشتى كه فضاى آن باندازه پهناى آسمان و زمين است كه براى پرهيزكاران فراهم آمده است، آن خيرى است كه ابدا شرّى با آن نباشد، لذّتهايش ملال نياورد، و گردهم آئى آن بجدائى نينجامد، ساكنان آن در همسايگى خداى رحمان بسر برند، و پسران زيبا روى سينى هائى از زر كه پر از ميوه و سبزيجات خوشبوست بدست دارند و بخدمت آنان كمر بندند.

سپس اى محمّد بن ابى بكر بدان كه من حكومت بزرگترين سپاه و لشكرم را نزد خويش كه اهل مصر باشند بتو سپردم، حال كه اين چنين امرى را كه حكومت مردم است بتو سپرده ام چه سزاوار است كه مراقب بوده و از آن بر خود بيم كنى، و بر دين خود رد حذر باشى، پس اگر توانستى كه خدا- عزّ و جلّ- را با خرسند ساختن احدى از آفريدگانش بخشم نياورى بكن، كه خدا- عزّ و جلّ- جايگزين خوبى است بجاى ديگران، و هيچ چيزى جز خودش جايگزين وى نتواند شد. بر ستمگر سخت گير، و جلوى او را بگير، و براى خوبان نرم باش، و بخود نزديكشان ساز، و آنان را همراز و برادران خود قرار ده.

بنمازت بنگر كه چگونه ميگزارى زيرا كه تو پيشواى آن قوم هستى، زيبنده توست كه آن را كامل بجاى آورى و سبك نگزارى، كه هيچ پيشوائى در جلو قومى نماز نگزارد و نقصانى در نمازشان پيدا شود جز اينكه گناه آن بگردن اوست بدون آنكه چيزى از ثواب نماز آنان كاسته شود. و نماز را كامل بجاى آر و اركان آن را بخوبى حفظ كن تا پاداشى بمانند پاداش آنان براى تو باشد بدون آنكه چيزى از پاداش آنان كم گردد. سپس در وضو دقّت كن، كه آن از شرائط كامل بودن نماز است، سه بار آب بدهان بگردان، و سه بار بينى خود را بشوى، و صورت، سپس دست راست و سپس دست چپ خود را بشوى، سپس بر سر و دو پاى خود مسح كن، كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را ديدم كه چنين مى كرد، و بدان كه وضو نيمى از ايمان است.

سپس مراقب وقت نماز باش، و آن را در وقت خود بگزار، پيش از وقت بخاطر بيكارى در انجام آن شتاب مكن، و بخاطر سرگرمى به كار از وقت خود تأ خيرش مينداز، همانا مردى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از اوقات نماز پرسش نمود، فرمود: جبرئيل نزد من آمد و وقت نماز را بمن نماياند، پس ‍ نماز ظهر را بهنگامى كه خورشيد در وسط آسمان و بر بالاى ابروى راستش ‍ قرار گرفته بود بخواند، سپس وقت نماز عصر را بمن نماياند و آن زمانى بود كه سايه هر چيز باندازه خودش شده بود، سپس نماز مغرب را هنگامى كه آفتاب غروب كرد بخواند، سپس نماز عشا

را هنگامى كه شفق پنهان شد بجاى آورد، سپس نماز صبح را هنگامى گزارد كه سياهى شب با سپيدى صبح در آميخته، و هنوز ستارگان مشتبك بودند. پس تو نيز در اين اوقات نماز بگزار، و همراه سنّت معروف و راه روشن و آشكار باش. سپس در ركوع و سجود خود كمال دقت بجاى آر، كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نمازش از همه مردم كامل تر، و در عين حال سبكتر و كوتاهتر بود. و بدان كه هر عملى از تو بدنبال نماز توست، پس آن كس كه نماز خود را تباه مى سازد (و با شرائط معمول بجا نمى آورد) البتّه نسبت بچيزهاى ديگر تباه سازتر است. از خدائى كه مى بيند و ديده نمى شود و در ديدگاه اعلى قرار دارد مى خواهم كه ما و تو را از جمله كسانى قرار دهد كه دوستشان دارد و از آنان خرسند است، تا جايى كه ما و تو را بر اداى سپاس و يادآوريش و حسن عبادت و اداى حقّش، و بر آنچه كه در دنيا و آخرتمان براى ما برگزيده يارى رساند.

و شما اى مردم مصر بايد كه كردارتان بدرستى سخنتان، و ظاهرتان بصحّت نهانتان گواهى دهد، و زبانتان با آنچه در دل داريد مخالف نباشد.

و بدانيد كه پيشواى هدايت با پيشواى هلاكت، و وصىّ پيامبر عليه‌السلام و دشمن او برابر نيستند. راستى كه من بر شما از مؤمن و مشرك بيم ندارم، - چرا كه خداوند مؤمن را بخاطر ايمانش (از خيانت) باز مى دارد، و شرّ مشرك را با اظهار شركش از شما دور مى سازد- و ليكن از منافق بر شما بيمناكم، آنچه را مى پسنديد مى گويد، و آنچه را كه خوش نداريد مى كند. محمّد بن ابى بكر! بدان كه برترين فقه و دانائى، پرهيزگارى در دين خدا و عمل بطاعت اوست، و من تو را به پرواى الهى در پنهان و آشكار كارهايت و در هر شرايطى كه هستى سفارش مى كنم، دنيا خانه گرفتارى و بلا، و آخرت، سراى پاداش و بقاست، پس براى آنچه باقى مى ماند عمل كن، و از آنچه از دست مى رود روى بگردان، و بهره خود را از دنيا فراموش مكن.

من تو را به هفت (يا نه) چيز كه حاوى كلّيّات اسلام است سفارش مى كنم: از خدا- عزّ و جلّ- بترس، و در راه خدا از هيچ كس نترس، و بهترين سخن آنست كه عمل بدرستى آن گواهى دهد، و در يك امر دو گونه داورى مكن كه كارت دچار پراكندگى گردد و از حقّ بر كنار افتى، و براى عموم مردم تحت فرمانت آن را بپسند كه براى خود و خانواده ات مى پسندى، و همان را براى آنان ناخوش دار كه براى خود و خانواده ات ناخوش مى دارى كه اين كار حجّت و دليل تو را رساتر سازد و آنان را بهتر بصلاح آورد، و در راه حقّ در ژرفاى شدائد فرو رو، و در راه خدا از سرزنش هيچ ملامتگرى باك مدار، و هر كس كه با تو مشورت كرد خير او را در نظر گير، و خودت را نمونه و الگوى هر دور و نزديكى از مسلمانان قرار ده.

خداوند- عزّ و جلّ- دوستى ما را با يك ديگر در راه دين قرار دهد، و ما و شما را بزيور پرهيزكاران بيارايد، و فرمانبرى شما را برايتان پايدار بدارد تا بدان وسيله ما و شما را برادرانى كه در بهشت بروى تختها روبروى هم تكيه زده اند قرار دهد.

اى مردم مصر، بخوبى به محمّد امير خودتان يارى رسانيد، و بر فرمانبرى خود پايدار بمانيد تا اينكه (در قيامت) بر سر حوض پيامبرتان وارد شويد. خداوند ما و شما را نسبت ب آنچه مى پسندد يارى دهد، و سلام و رحمت و بركات خدا بر شما باد.

4- واثلة بن اسقع گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: برادرت را آشكارا سرزنش مكن، كه خداوند او را عافيت بخشد و تو را (بهمان عيب) گرفتار سازد.

# مجلس سى و دوّم : چهارشنبه 18 رمضان المبارك 409

1- كليب بن معاويه اسدى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: هان - بخدا سوگند- كه شما (شيعيان) بر دين خدا و فرشتگان او هستيد، پس ما را بر اين دين با پرهيزكارى و جدّيت يارى دهيد، بر شما باد به نماز و عبادت، بر شما باد برعايت پاكدامنى و پرهيزكارى.

2- ابو اسحاق سبيعى گويد:

بر مسروق بن اجدع وارد شديم، مهمانى داشت كه او را نشناختيم، و هر دو مشغول غذا خوردن بودند. آن ميهمان گفت:

من در جنگ حنين با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بودم - از اين سخن دريافتيم كه او پيامبر : را ديده و با حضرت صحبتى داشته است - كه صفيّه دختر حيىّ بن اخطب حضور پيامبر : آمد و عرضكرد: اى رسول خدا من چون ديگر زنان شما نيستم، پدر و برادر و عموى مرا كشته ايد (و من كسى را ندارم)، بنا بر اين پس از وفات شما به چه كسى رجوع كنم؟ حضرت فرمود: باين شخص - و با دست به علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام اشاره نمود-. و نيز همان ميهمان گفت: آيا شما را به خبرى كه حارث اعور بمن باز گفت خبر ندهم؟ گفتيم: چرا، گفت: (كه حارث گفت:) خدمت علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام رسيدم، حضرت فرمود: اعور! براى چه آمدى، گفتم: يا امير المؤمنين دوستى شما مرا بدينجا كشانده است. فرمود: تو را بخدا راست مى گوئى؟ گفتم: بخدا سوگند، آرى، حضرت: سه بار مرا سوگند داد سپس فرمود: آگاه باش كه بنده اى از بندگان خدا نيست كه خداوند دل او را بايمان آزموده باشد جز اينكه دوستى ما را در قلب خود احساس مى كند و ما را دوست مى دارد. و بنده اى از بندگان خدا نيست كه خداوند بر او خشم گرفته باشد جز اينكه بغض و دشمنى ما را در دل خود احساس مى كند و ما را دشمن مى دارد.

بنا بر اين دوست ما هر روز كه روز را آغاز مى كند در انتظار رحمت بسر مى برد، و درهاى رحمت نيز بروى او گشوده است، و دشمن ما روز را آغاز مى كند در حالى كه بناى كار خود را بر لب پرتگاهى قرار داده كه او را ب آتش دوزخ دراندازد.

پس رحمت اهل رحمت گوارايشان باد، و جايگاه اهل دوزخ نيز همان هلاكتشان باد.

3- عبد اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب گويد:

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مى فرمود: اى مردم ما تنها چهار نفريم كه در قيامت سواره ايم و سواره ديگرى جز ما نيست. مردى عرضكرد: پدر و مادرم فدايت اى رسول خدا آن سواران كيانند؟ فرمود: من بر براق خود سوارم، و برادرم صالح (پيامبر) بر همان شترى كه قومش آن را پى كردند، و دخترم فاطمه بر شتر عضباى من، و علىّ بن ابى طالب بر اشترى از اشتران بهشتى سوار است كه افسار آن از مرواريد آبدار، و چشمانش از ياقوت سرخ، و شكمش از زبر جد سبز است، بر روى آن شتر قبّه اى است از مرواريد سپيد كه درون آن از شفّافى نمايان است، بيرونش از رحمت سرشار، و درونش از عفو خدا انباشته است، وقتى مركب حركت مى كند آن قبّه مى درخشد و تلا لؤ ى ويژه دارد، و او (على) در پيشاپيش من روان است. تاجى از نور بر سر دارد كه براى اهل محشر نور افشانى كند، و آن تاج هفتاد پايه دارد كه هر پايه اى چون ستاره درخشانى در افق آسمان مى درخشد، و پرچم حمد بدست اوست، و در قيامت ندا كند:

لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه، پس از نزد هيچ دسته اى از فرشتگان عبور نكند جز اينكه گويند: پيامبر مرسلى است، و بر هيچ پيامبر مرسلى گذر نكند جز اينكه گويد: فرشته مقرّبى است. پس آواز دهنده اى از اندرون عرش ندا دهد: آى مردم اين مرد نه فرشته مقرّب است، نه پيامبر مرسل، و نه حامل عرش، بلكه علىّ بن ابى طالب است. و پس از او شيعيان و پيروانش مى آيند، پس منادى يى ب آنان گويد: شما كه هستيد؟ گويند: ما علويان (پيروان على) هستيم. پس ندا رسد: اى علويان شما همگى در امانيد، بنا بر اين با هر كس كه او را دوست مى داشتيد در بهشت وارد شويد. 4- ريّان بن صلت گويد:

از حضرت رضا علىّ بن موسى عليهما‌السلام شنيدم كه بكلماتى چند دعا مى فرمود: من آنها را حفظ كردم، پس در هيچ سختى و گرفتارى يى آن را نخواندم مگر اينكه خداوند آنها را از من برطرف ساخت و گشايشى برايم حاصل نمود، و آن كلمات اين است: «خداوندا! تو پشتيبان منى در هر غمى، و اميد منّى در هر شدّتى، و در هر امر ناگوارى كه بر من فرود آيد تو پشتيبان و ساز و برگ منى، چه غمها كه دل در برابر آنها سست گشته، و چاره جوئى اندك، و كارها گنگ و زبون ساز باشند، و بهنگام هجوم آنها دوستان دور و نزديك دست از يارى بكشند، و دشمن زبان بملامت گشايد، و من همه را به نزد تو آوردم، و گلايه آنها را بتو نمودم، در حالى كه در باره همه آنها از جز تو دلبريده و تنها روى دل سوى تو داشتم، و تو همه را بر طرف ساختى، و از من زدودى، و از آنها كفايتم نمودى پس تو اختيار دار هر نعمت، و صاحب هر حاجت، و منتهاى هر ميل و آرزو هستى. پس سپاس ‍ فراوان از آن توست و منّت افزون از براى توست. با نعمت تو اعمال صالح با تمام رسد، اى معروفى كه بكارهاى پسنديده معروفى، و اى آنكه باعمال نيك موصوفى، از نيكيهاى خودت آنقدر بمن ارزانى دار تا بدان سبب از نيكى ديگران بى نيازم سازى، برحمت خودت اى مهربانترين مهربانان».

5- محمّد بن جعفر از پدرش امام صادق از پدران خود عليهم‌السلام روايت نموده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

دو خوى پسنديده در منافق فراهم نيايد: دانش و بينش در اسلام، و اثر خوشروئى در چهره.

# مجلس سى و سوّم : شنبه 21 ماه رمضان المبارك 409

1- حفص بن غياث گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر گاه يكى از شما اراده كند و بخواهد كه چيزى از خداوند درخواست نكند جز اينكه باو ببخشد بايد كه از تمامى مردمان نااميد گردد، و اميدى جز بخدا- عزّ و جلّ- نبندد، پس چون خداوند چنين حالتى را از دل بنده بداند آن بنده چيزى نخواهد مگر اينكه خداوند باو ببخشد. پس بحساب خودتان برسيد پيش از آنكه بحسابتان برسند، كه در قيامت پنجاه موقف است كه هر موقفى گوئى باندازه هزار سال بحساب شماست.

سپس حضرت اين آيه را خواند: «در روزى كه مقدار آن پنجاه هزار سال است»)

2- ابو الصّلت هروى از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليهم‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت نموده كه آن حضرت فرمود: ايمان عبارت است از:

گفتارى كه بر زبان رانده شود، (شهادتين و اقرار بولايت امامان عليهم‌السلام) و عملى كه (با اعضاء و جوارح) صورت بندد، و شناخت خردها (كه حقيقت را دريابند).

ابو الصّلت گويد:

اين حديث را در مجلس احمد بن حنبل بازگو نمودم، احمد بمن گفت: اى ابا الصّلت اگر اين سند (كه حاوى اين نامهاى گرامى است) بر ديوانگان خوانده شود همانا بهوش و سر عقل آيند.

3- قبيصة بن جابر اسدى گويد:

مردى حضور امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب بپاخاست و راجع بايمان از آن حضرت پرسش نمود حضرت بخطابه برخاست و فرمود: سپاس خدائى راست كه قانون اسلام را بنيان نهاد و راه ورود ب آبشخورهاى آن را براى واردين آسان ساخت، و پايه هايش را در برابر متجاوز ب آن استحكام بخشيد، و آن را مايه عزّت آن كس قرار داد كه بدان مهرور زد، و صلح و سلامتى آن كس كه بدان درآيد، و هدايت آن كس كه از آن پيروى كند، و زيور آن كس كه خود را بدان آرايد، و نگاهدارنده آن كس كه بدان پناه برد، و رشته آن كس كه بدان چنگ زند، و برهان آن كس كه بدان سخن گويد، و نور آن كس كه از آن روشنى جويد، و گواه آن كس كه بدان بستيزه برخيزد، و پيروزى آن كس كه بدان احتجاج و استدلال كند، و دانش آن كس كه فرايش ‍ گيرد، و سخن آن كس كه بازگويش كند، و حكم آن كس كه بدان بستيزه برخيزد، و پيروزى آن كس كه بدان احتجاج تجربه آموزد، و عقل خالص آن كس كه دقّت و انديشه كند، و فهم آن كس كه كنجكاوى نمايد، و يقين آن كس كه بيانديشد، و بينش آن كس كه تصميم گيرد، و نشانه آن كس كه باريك بينى كند، و عبارت آن كس كه پند پذيرد، و نجات آن كس كه باور كند، و دوستى خدا براى آن كس كه باصلاح پردازد، و تقرّب و نزديكى آن كس كه مواظبت نمايد، و اعتماد و پشتيبان كسى كه توكّل كند، و آسايش آن كس كه كار خود را بخدا واگذارد، و سپر آن كس كه صبر را پيشه سازد.

حقّ راهش، و هدايت صفتش، و كار نيك ويژگى آن است، بنا بر اين برنامه اش روشن، و مناره اش بلند (يا تابان)، و چراغهايش پر نور، و هدفش ‍ بلند، و مسير و مسابقه اش كوتاه، و اسبان مسابقه اش جمع و آماده، و جايزه اش رشك مسابقه گران، و مسابقه گرانش كريم و بزرگوارند. تصديق برنامه اش، و كارهاى شايسته مناره اش، و فقه چراغهايش، و مرگ پايان و هدفش، و دنيا تمرينگاه مسابقه اش و قيامت روز دريافت پاداشش و بهشت جايزه اش، و دوزخ كيفرش، و پرهيزكارى ساز و برگش، و نيكوكاران سواران آنند.

پس بايمان بر اعمال نيك راه برده شود، و با اعمال نيك فقه رونق گيرد، و با فقه از مرگ هراس پيدا شود، و با مرگ دنيا پايان پذيرد [و با گذار دنيا بقيامت رسد]و با قيامت بهشت براى پرهيزكاران نزديك، و دوزخ براى گمراهان پديدار گرديده شود.

پس ايمان بر چهار پايه استوار است: صبر، و يقين، و عدل، و جهاد. و صبر چهار شعبه دارد: شوق، و هراس، و زهادت، و انتظار، هلا، هر كه به بهشت مشتاق باشد دل به شهوات ندهد، و هر كه از آتش بهراسد از كارهاى ناروا روى گرداند، و هر كس در دنيا زهد پيشه كند مصيبتها بر او آسان نمايد، و هر كس مراقب و منتظر مرگ باشد بكارهاى خير بشتابد. و يقين چهار شعبه دارد: باريك بينى، و درك حقايق، و اندرز گرفتن از عبرتها، و روش پيشينيان. پس هر كه در امور دقيق بينا شود حقيقت شناس گردد، و هر كه بحقايق رسد [ عبرت شناس شود، و هر كه عبرت شناس باشد با سنّت آشنا شود] و هر كه سنّت را بشناسد گويا كه با پيشينيان بوده است.

و عدل چهار شعبه دارد: و تيزفهمى (يا ژرف فهمى). و دانش بسيار، و شكوفه حكم (و داورى)، و بوستان حلم و بردبارى. پس هر كه بفهمد مجملات علوم را تفسير كند، و هر كه عالم شود راهها و قوانين حكم را بشناسد، و هر كه راهها و قوانين حكم را بشناسد گمراه نگردد، و هر كه بردبارى كند در كارهايش زياده روى نورزد و در ميان مردم خوشنام و ستوده زيد.

و جهاد چهار شعبه دارد: امر بمعروف، و نهى از منكر، و پايدارى در جبهه ها، و كينه توزى با فاسقان. پس هر كه امر بمعروف كند پشت مؤمن را محكم ساخته، و هر كه نهى از منكر كند بينى كافر را بخاك ماليده، و هر كه در

جبهه ها پايدارى كند به عهد و وظيفه خود عمل نموده، و هر كه با فاسقان كينه توزد براى خدا خشم گرفته، و هر كه براى خدا خشم بگيرد حقيقتا مؤمن است.

پس اينست ايمان و پايه هاى آن. سائل عرضكرد اى امير مؤمنان راستى كه هدايت و ارشاد نمودى، خداوند از جانب دين و بخاطر آن بشما جزاى خير دهد.

4- ابو عبيده حذّاء گويد:

از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: سريعترين خوبيها از نظر پاداش، نيكوئى نمودن، و سريعترين بديها از نظر كيفر ستم نمودن است. و همين عيب براى آدمى بس كه عيبى را در مردم ببيند كه از ديدن همان عيب در وجود خود نابيناست، و مردم را بچيزى سرزنش كند كه خودش توان ترك آن را ندارد، و بچيزى كه هيچ سودى برايش ندارى همنشين خود را بيازارد.

5- عمر بن يزيد گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در ميان سرزمين قديد (بر وزن زبير نام جايى در نزديكى مكّه است) فرود آمد به

علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود: اى على، من از خدا- عزّ و جلّ- خواسته ام كه بين من و تو دوستى برقرار سازد، و ساخت. و از او خواستم كه ميان من و تو برادرى افكند، و افكند، و از او خواستم كه تو را وصىّ و جانشين من قرار دهد، و داد.

مردى از آن قوم گفت: بخدا سوگند يك صاع (پيمانه اى است نزديك يك من) خرما در مشكى پوسيده بهتر از آن چيزى است كه محمّد از پروردگار خود خواسته است! چرا ملك و سلطنتى درخواست نكرده كه او را بر دشمنش يارى دهد، يا گنجى كه بدان سبب بر فقر و تهيدستى خود چيره گردد؟! پس خداى متعال اين آيه را فرستاد: «گويا تو پاره اى از آنچه را كه بتو وحى شده ناديده مى گيرى يا سينه ات به تنگ مى آيد از اينكه مى گويند: چرا گنجى بر او فرود نيامده يا فرشته اى در كنار او نيامده است؟ جز اين نيست كه تو تنها بيم دهنده اى، و خداوند بر هر چيزى وكيل است» هود:12.

6- ابو حمزه ثمالى گويد:

مردى كه در هنگام سخنرانى عبد الملك بن مروان براى مردم در مكّه حضور داشته براى من گفت: چون عبد الملك در ميان سخنرانى خود به پند دادن و اندرز گفتن لب گشود، مردى برخاست و گفت:

آهسته، درنگ كن، شما دستور مى دهيد ولى خود بكار نمى بنديد، و نهى مى كنيد ولى خود دست باز نمى داريد، و پند مى دهيد و خود پند نمى پذيريد، آيا با اين حال از روش شما پيروى كنيم، يا اينكه فرمانتان را گردن نهيم؟! پس اگر گوئيد: از روش ما پيروى كنيد، چگونه ما از روش ‍ ظالمان پيروى نمائيم؟ و چه دليلى بر پيروى از مجرمانى كه مال خدا را دست بدست ميان خود گردانده، و بندگان خدا را بزير يوغ بندگى خود كشيده اند، وجود دارد؟

و اگر گوئيد: به فرمان ما گردن نهيد، و پند ما را بپذيريد، چگونه ممكن است ديگرى را پند دهد كسى كه با خودش مكر و خيانت مى ورزد؟ يا چگونه واجب است اطاعت آن كس كه عدالتى براى او ثابت نگشته است؟ و اگر گوئيد: حكمت را هر كجا يافتيد برگيريد، و پند را از هر كس شنيديد بپذيريد؛ شايد در ميان ما كسى كه زبانش به انواع پندها گوياتر، و به وجوه لغات آشناتر بوده، وجود داشته باشد، پس از اين مقام كنار رويد، و قفلهايش را بگشائيد، و راهش را باز كنيد، تا آنان كه (لايق و شايسته اين كارند و) شما در شهرها پراكنده و تبعيدشان نموده، و از مسكن و مأ واى خويش به هر وادى يى

در بدرشان ساخته ايد قدم پيش نهند و كار را بدست گيرند.

بخدا سوگند ما زمام امور خود را بدست شما نسپرديم، و شما را در ابدان و اموال و اديان خود حاكم نكرديم كه بروش جبّاران و زورگويان در آنها عمل كنيد، (حال ديگر چاره اى نداريم) جز اينكه صبر پيشه مى سازيم تا مدّت (حكومت شما) بسر آيد، و پايان كارتان فرا رسد، و دوران محنت تمام گردد، و هر گوينده اى از شما را روزى است كه وى را از آن گريزى نيست، و او را كتابى (نامه عملى) است كه ناچار آن را خواهد خواند، كتابى كه هيچ خرد و كلانى را فرو گذار نكرده و همه را بشمار آورده است «و بزودى آنان كه ستم كردند خواهند دانست كه بكدامين سرانجامى گرفتار آيند» شعراء: 227.

راوى گويد: سپس يكتن از مأ موران ويرا دستگير كرد، و اين آخرين ديدار ما از آن مرد بود و ديگر ندانستيم حالش چه شد.

7- علىّ بن محمّد هرمزانى از امام سجّاد از پدرش امام حسين عليهما‌السلام روايت كند كه آن حضرت فرمود:

چون فاطمه دخت پيامبر : بيمار شد به على عليه‌السلام وصيّت نمود كه امر او را كتمان، و خبرش را پوشيده دارد، و كسى را از بيمارى حضرتش آگاه نسازد، و آن حضرت چنين كرد. و خود حضرت

او را پرستارى مى كرد و اسماء و بنت عميس - رحمها اللّه - پنهانى چنان كه فاطمه عليه‌السلام وصيت نموده بود- آن حضرت را كمك كار بود. پس چون هنگام وفات آن حضرت فرا رسيد به امير المؤمنين عليه‌السلام وصيّت كرد كه شخصا كار او را بدست گيرد، و او را شبانه بخاك سپارد، و قبرش را ناپيدا سازد (با زمين يكسان كند كه جايش معلوم نباشد). پس امير المؤمنين عليه‌السلام خود اين كار را بعهده گرفته و حضرت را بخاك سپرد، و محلّ قبر او را ناپيدا ساخت. چون دست مبارك از خاك قبر برفشاند اندوه و غم بر دلش هجوم آورد، پس سيلاب اشك بر گونه اش جارى ساخت، و رو بجانب قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله گرداند و گفت:

«اى رسول خدا از من بر تو سلام باد، و سلام باد بر تو از جانب دخترت و حبيبه ات و نور ديده ات و زائرت و كسى كه در آرامگاه تو در ميان خاك خفته و آن كس كه خداوند زود رسيدن بتو را برايش برگزيده است. يا رسول اللّه صبرم در فراق دخت برگزيده ات كاسته شده، و تاب و توانم در فراق سرور زنان به سستى گرائيده جز اينكه در تأ سى من به سنّت تو و در اندوهى كه با جدائى تو بر من فرود آمد جاى صبر و بردبارى (بر عزاى فاطمه) باقى است، همانا من تو را در لحد

آرامگاهت نهادم پس از آنكه جان مقدّست بر روى سينه ام جارى گشت (هنگام جاندادن سرت بسينه من چسبيده بود)، و ترا بادست خود بزير خاك پنهان نمودم، و خودم شخصا امورت را بعهده گرفتم، آرى در كتاب خدا آيه اى است كه سبب مى شود مصيبت ها را با آغوش باز بپذيريم: «ما همه از آن خدائيم و همه بسوى او باز خواهيم گشت» بقرة: 156. راستى كه امانت پس گرفته شد، و گروگان دريافت گشت، و زهرا خيلى سريع از دستم ربوده شد. اى رسول خدا اكنون ديگرى چقدر اين آسمان نيلگون و زمين تيره و در نظرم زشت جلوه مى كند! امّا اندوهم هميشگى گشته، و شبم به بيدارى كشيده، اندوه هرگز از دلم رخت نبندد تا آنگاه كه خداوند همان سرايى را كه تو در آن مقيم گشته اى برايم برگزيند. غصّه اى دارم. بس ‍ دلخراش، و اندوهى دارم هيجان انگيز، چه زود ميان ما جدائى افتاد، من بخداوند شكوه مى برم.

و بزودى دختر تو از همدستى امّتت عليه من و غصب حقّ خودش بتو گزارش مى دهد، پس احوال را از او جويا شو، كه بسى غمهاى سوزانى كه در سينه داشت و راهى براى پخش آن نمى يافت، و بزودى بازگو خواهد نمود، و البتّه خداوند داورى مى كند و او بهترين داوران است.

اى رسول خدا بر تو درودى مى فرستم، درود وداع كننده اى كه نه خشمگين است و نه دلتنگ، بنا بر اين اگر باز گردم از روى ملامت و دلتنگى

نيست، و اگر بمانم از روى بدگمانى به وعده اى كه خداوند به صبر پيشگان داده نباشد، و البتّه كه صبر مباركتر و زيباتر است. و اگر بيم غلبه چيره شوندگان بر ما نبود (كه مرا سرزنش كنند يا قبر فاطمه را بشكافند) ماندن در نزد قبر تو را بر خود لازم مى نمودم، و در كنار آن به اعتكاف بسر ميبردم، و بر اين مصيبت بزرگ همچون مادرى فرزند از دست داده مى ناليدم. در برابر ديد خدا دخترت پنهانى بخاك سپرده گشته، و حقّش ‍ بزور ستانده مى شود، و آشكارا از ارث خود محروم مى گردد، و حال آنكه هنوز از عهد تو ديرى نپائيده و ياد تو فراموش نگشته است.

پس اى رسول خدا بسوى خداوند شكوه مى برم. و بهترين صبر صبر بر ماتم تو است، و صلوات و رحمت و بركات خداوند بر تو و بر او (فاطمه) باد».

8- محمّد بن عطيّه گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: مرگ، كفّاره گناهان مؤمنان است.

9- داود بن قاسم جعفرى - رحمه‌الله - گويد:

از حضرت علىّ بن موسى عليهما‌السلام شنيدم كه مى فرمود: از جمله مطالبى كه امير المؤمنين عليه‌السلام به

كميل بن زياد فرموده اين است كه فرمود: كميل! برادر (واقعى) تو دين توست، پس هر طور كه مى خواهى از دين خود احتياط و محافظت بعمل آورد.

# مجلس سى و چهارم : شنبه 26 شعبان 410

1- احمد بن عبد العزيز از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود:

هيچ عملى همراه با تقوا اندك بشمار نيايد، و چگونه اندك شمرده شود چيزى كه مورد قبول (خداوند) واقع مى گردد؟!

2- سماعة بن مهران گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: از نشانه هاى يقين

آنست كه مردم را با بخشم آوردن خدا- عزّ و جلّ- خشنود نسازيد، و آنان را نسبت ب آنچه كه خداوند از فضل خودش (به آنان داده و) بشما نداده است مورد ملامت قرار ندهيد، زيرا كه روزى را حرض آزمند پيش نكشد، و خوش نداشتن ناخواه رد نكند. و اگر هر كدام از شما از روزيش بگريزد چنان كه از مرگ مى گريزد هر آينه روزيش باو مى رسد همچنان كه مرگ گريبانگير او مى شود.

3- ابان بن عثمان گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون روز قيامت شود آواز دهنده اى از اندرون عرش ندا دهد: خليفه خداوند در زمينش كجاست؟ پس داود پيامبر عليه‌السلام برخيزد، از جانب خدا- عزّ و جلّ- ندا دهد: منظور ما تو نيستى هر چند كه خليفه خداوند بوده اى. بار دوّم ندا رسد: خليفه خداوند در زمينش ‍ كجاست؟ پس امير المؤ منين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام برمى خيزد، از جانب خدا- عزّ و جلّ- ندا مى رسد: اى آفريدگان، اين علىّ بن ابى طالب خليفه خدا در زمين او، و حجّتش بر بندگان او است، پس هر كه در دنيا بريسمان (ولايت) او آويخته امروز نيز بريسمان او بياويزد تا از نور او روشنى گيرد، و بدنبال او به درجات بلند بهشتى راه يابد.

حضرت فرمود: پس مردمى چند كه در دنيا بريسمان (ولايت) او آويخته بودند برخاسته و بدنبال آن حضرت ببهشت روند. سپس از جانب خداوند- جلّ جلاله - ندا رسد: هان! هر كس در دنيا بدنبال پيشوائى راه افتاده (امروز نيز) بدنبال او بهر جا كه بخواهد و او را ببرد، راه بيفتد. اينجاست كه «پيشوايان از پيروان بيزارى جويند، و عذاب را ببينند و همه اسباب و وسائل از دسترسى آنان دور و بريده باشد، و پيروان گويند: اى كاش ما را بازگشتى بود (بدنيا) تا از آنان بيزارى مى جستيم همان گونه كه از ما بيزارى جستند، اين چنين خداوند اعمال - آنان را حسرت بر آنان بنماياند، و آنان از آتش دوزخ بيرون نخواهند شد».

4- يونس بن عبد الوارث از پدرش نقل كند كه گفت:

در آن ميان كه ابن عبّاس بر منبر بصره براى ما سخنرانى مى كرد ناگهان رو بمردم نمود و گفت: اى امّت سرگردان در دين خود، هان بخدا سوگند اگر جلو مى انداختيد آن كس را كه خدا پيش انداخته، و عقب مى زديد آن كس ‍ را كه خدا عقب زده، و وراثت و ولايت را در همان جا كه خداوند قرارش ‍ داده مى نهاديد هرگز سهمى از آنچه كه خداوند مقرّر و واجب نموده كم نمى آمد (و هر كس بحق خود مى رسيد)، و هيچ دوست خدائى فقير و تهيدست نمى گشت، و دو تن در باره حكم خدا اختلاف نمى كردند؛ پس ‍ بچشيد و بال آنچه را كه با كارهاى خود در باره اش تفريط و تقصير نموديد، «و بزودى آنان كه ستم كردند خواهند دانست كه بكدامين سرانجامى دچار خواهند گشت».

5- حسن بن ظريف گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

نديدم على عليه‌السلام قضاوتى نموده باشد جز اينكه اصل و ريشه اى براى آن در سنّت يافتم. و على عليه‌السلام مى فرمود: اگر دو مرد نزد من به مخاصمه حاضر شوند و ميان آنان داورى كنم، سپس سالهاى زيادى بمانند و دو باره راجع به همان منازعه نزد من آيند همانا ميان آن دو يك نوع داورى مى كنم، زيرا حكم و قضاوت هيچ گاه تبديل و تغيير نمى يابد.

6- سعيد بن يّسار گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بهنگام مرگ جوانى بر بالين وى حاضر شد، باو فرمود: بگو:

لا اله الا اللّه، پس چندين بار زبانش گرفت. حضرت به زنى كه بر بالين او نشسته بود فرمود: اين جوان مادر دارد؟ عرضكرد: آرى، منم مادرش. فرمود: تو بر او خشمگين و ناراضى هستى؟ عرضكرد: آرى، شش سال است كه با او سخن نگفته ام. حضرت باو فرمود: از وى راضى شو، عرضكرد: خداوند از او راضى باشد برضايت شما اى رسول خدا.

پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ب آن جوان فرمود: بگو: لا اله الّا اللّه، و او گفت.

پيامبر : باو فرمود: چه مى بينى؟ گفت: مردى سياه چهره، زشت رو، با لباس چرك و بدبو، كه در اين لحظه نزديكم آمده و گلويم را گرفته مى فشارد. پيامبر : باو فرمود: بگو:

يا من يقبل اليسير، و يعفو عن الكثير، اقبل منّى اليسير، و اعف عنّى الكثير، انّك أ نت الغفور الرّحيم «اى كسى كه عمل اندك را مى پذيرى، و از گناهان فراوان در مى گذرى، عملى اندك را از من بپذير، و از گناهان فراوان من بگذر، همانا كه تو بخشنده و مهربانى».

پس جوان اين كلمات را گفت، پيامبر : باو فرمود: نگاه كن چه مى بينى؟ گفت: مردى را مى بينم سپيد چهره، زيبا رو، خوشبو، و خوش لباس كه نزديكم آمده، و آن مرد سياه را مى بينم كه از من رو گرداند و دور شد. حضرت فرمود: دعا را تكرار كن. او تكرار كرد، فرمود: چه مى بينى؟ گفت: ديگر آن مرد سياه را نمى بينم، و اين مرد سپيد را مى بينم كه نزديكم آمده است. سپس بر همين حالت جان سپرد.

7- محمّد بن عمر بن على از پدرش از جدّش (امير المؤمنين) عليه‌السلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود:

چون آيه إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ «آنگاه كه يارى خدا و فتح فرا رسد... » بر پيامبر : نازل شد بمن فرمود: اى على بتحقيق نصر خداوند و فتح فرا رسيده، پس هر گاه كه ديدى مردم دسته دسته در دين خدا وارد مى شوند (و ب آئين خداوندى مى گرايند) پس بحمد پروردگارت تسبيح كن و از او آمرزش بخواه كه خداوند پذيرنده توبه است.

اى على، خداوند جهاد را در فتنه اى كه پس از من رخ مى دهد بر مؤمنين واجب نموده چنان كه جهاد با مشركين را در ركاب من بر آنان واجب ساخته بود.

عرضكردم: اى رسول خدا، آن فتنه اى كه خداوند جهاد در باره آن را بر ما واجب نموده كدام است؟ فرمود: فتنه گروهى كه شهادت به لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و اينكه من رسول خدا هستم مى دهند با اين حال مخالف سنّت من و طعنه زننده در دين من هستند. عرضكردم: اى رسول خدا پس بچه جهت با آنان بجنگيم و حال آنكه شهادت به لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و رسالت الهى شما مى دهند؟ فرمود: بجهت پديد آوردن مسائل بى سابقه و بدعتگزارى در دين، و جداشدنشان از فرمان من، و حلال شمردن آنان ريختن خون عترت مرا. عرضكردم: اى رسول خدا، شما مرا بشهادت مژده فرموده بودى، از خدا بخواه كه براى من در اين باره شتاب ورزد. فرمود: آرى به تو مژده شهادت داده بودم، پس چگونه خواهى بود آن زمان كه اين از اين رنگين شود؟- و با دست اشاره بسر و ريش من نمود- عرضكردم: اى رسول خدا، حال كه چنين مژده اى بمن داده اى، ديگر جاى صبر نيست بلكه جاى مژدگانى و سپاس است. فرمود:

آرى، پس خود را براى خصومت و درگيرى آماده ساز، كه تو با امّت من مخاصمه خواهى نمود. عرضكردم: اى رسول خدا راه پيروزى (بر آنان) را بمن بنما، فرمود: چون گروهى را ديدى كه از هدايت بسوى گمراهى رو كرده اند پس با آنان بمخاصمه برخيز (كه پيروزى از آن توست)، زيرا كه هدايت از جانب خدا، و گمراهى از سوى شيطان است.

اى على، همانا هدايت، پيروى فرمان خداست نه پيروى از هواى نفس و دلخواه خود، و گويا با گروهى روبرو هستى كه قرآن را تأويل و توجيه نموده، و به شبهات (و مسائل قابل توجيه و چند پهلو) چنگ زده، و شراب را بنام آب انگور، و كمفروشى را با (اداى) زكات، و رشوه را بنام هديه و پيشكش ‍ حلال مى شمرند. و عرضكردم: اى رسول خدا بنا بر اين وقتى چنين كنند چگونه اند؟ آيا مرتدّ و برگشتگان از دين اند يا اهل فتنه و آزمايش؟ فرمود: آنان اهل فتنه اند، متحيّر و سرگردان در آن گردش كنند تا عدل گريبانگيرشان شود. عرضكردم: اى رسول خدا، عدل از جانب ما يا از سوى غير ما؟ فرمود: بلكه از جانب ما، خداوند (دين را) بدست ما گشوده، و بدست ما پايان بخشد، و بواسطه ما خداوند ميان دلها پس از شرك آورى مهر و دوستى انداخت، و بواسطه ما نيز ميان دلها پس از فتنه مهر و دوستى اندازد، عرضكردم: سپاس خدا را بدان چه كه از فضل خويش بما ارزانى داشته است.

8- ابو الورد گويد:

از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: چون روز قيامت شود خداوند تمام مردم از گذشتگان و آيندگان را عريان و پابرهنه در سرزمين واحدى گرد آورد، پس در راه محشر باز داشت مى شوند تا جايى كه عرق فراوانى بريزند و به نفس نفس افتند، و تا اندازه اى كه خدا بخواهد همين گونه مى مانند، و اين همان معناى گفتار خداى متعال است كه: «و نمى شنوى جز صدائى آهسته» طه: 108.

سپس آواز دهنده اى از سوى عرش ندا دهد: پيامبر امّى كجاست؟ مردم همه گويند: بگوش همه رساندى، نامش را بگوى. پس ندا دهد: پيامبر رحمت محمّد بن عبد اللّه كجاست؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله برخاسته و جلو مردم مى ايستد (يا پيش مى افتد و حركت مى كند) تا به حوضى كه طول آن بفاصله ميان ايله و صنعاء است مى رسد، بر سر آن حوض مى ايستد سپس ‍ صاحب (امام و پيشواى) شما را صدا مى زند، پس آن حضرت در جلو مردم كنار پيامبر : مى ايستد، سپس بمردم اجازه داده مى شود و همگى عبور مى كنند.

آن روز گروهى (بر آن حوض) وارد مى شوند و گروهى از ورود جلوگيرى مى شوند، پس چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كسانى از دوستان ما اهل بيت را مشاهده مى كند كه بازداشته مى گردند، مى گريد و مى گويد: خداوندا شيعه على، خداوندا شيعه على. خداوند فرشته اى را سوى آن حضرت فرستد و گويد: اى محمّد چرا مى گريى؟ مى گويد: چگونه نگريم براى مردمى از شيعيان برادرم علىّ بن ابى طالب كه مى بينم بسوى دوزخيان برده شده، و از در آمدن بكنار حوض من ممنوع ميگردند؟! پس خدا- عزّ و جلّ- فرمايد: اى محمّد، من آنان را بتو بخشيدم:

و بخاطر تو از گناهانشان در گذشتم، و آنان را بتو و ب آن عدّه از فرزندانت كه دوست مى داشتند ملحق نمودم، و در دسته و گروه تو قرارشان دادم، و در حوض تو واردشان ساختم، و شفاعت تو را در باره آنان پذيرفتم، و تو را بدين كرامت گرامى داشتم.

آنگاه امام باقر عليه‌السلام فرمود: پس در آن روز چه بسيارند مردان و زنان گريانى كه چون اين را ببينند فرياد كنند: وا محمّدا. «اى محمّد بفريادرس». پس در آن روز هيچ كس كه ما را دوست داشته و بما مهر مى ورزيده نماند جز اينكه در حزب ما و با ماست، و در حوض ما وارد مى شود.

9- جميل بن درّاج گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: بهترين شما سخاوتمندان شما هستند، و بدترين شما بخيلان شمايند. و از جمله كارهاى خوب و پسنديده نيكى به برادران، و كوشش در رفع نياز آنانست، و در اين كار بخاك ماليدن بينى شيطان، و دورى از آتش دوزخ، و داخل شدن در بهشت است.

جميل! اين حديث را به ياران حسابى و برگزيده ات بازگو كن، عرضكردم ياران حسابى من كيانند؟ فرمود: آنان كه بهنگام تنگدستى و توانگرى به برادران نيكى كنند. سپس فرمود: آگاه باش كه اين كار بر ثروتمند آسان است، و همانا خداوند آدم تنگدست را مدح و ستايش نموده آنجا كه فرموده: «و ديگران را بر خود مقدّم مى دارند هر چند كه خود بشدّت نيازمنداند، و هر كس بخل و تنگ نظرى نفس از وى باز داشته شده باشد پس چنين كسانى رستگارانند».

# مجلس سى و پنجم : شنبه سوّم رمضان المبارك 410

1- مسعدة بن زياد گويد:

از امام صادق عليه‌السلام از تفسير اين آيه «براى خداوند حجّت رسا است» پرسش ‍ شده بود، و شنيدم كه فرمود: چون روز قيامت شود خداى متعال به بنده گويد: تو مى دانستى (يا نه)؟ پس اگر گويد: آرى، مى فرمايد: پس چرا تو به دانسته ات عمل نكردى؟ و اگر گويد: جاهل بودم:

مى فرمايد: پس چرا نرفتى بياموزى؟ بنا بر اين او را محكوم مى نمايد، و حجّت رساى خدا- عزّ و جلّ- بر بندگان خود همين است.

2- حمّاد بن عيسى گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: از جمله اندرزهاى لقمان به پسرش اين بود كه: پسر جانم! در روزها و شبها و ساعات خود بهره اى براى طلب علم قرار ده، كه تو هيچ گونه تباهى يى براى عمرت همانند تباهى ترك علم نمى يابى.

3- حبشى بن جناده گويد:

نزد ابى بكر نشسته بودم كه مردى نزد وى آمد و گفت: اى جانشين رسول خدا، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بمن وعده فرموده كه سه مشت خرما بمن بدهد. ابو بكر گفت: على را نزد من بخوانيد، على عليه‌السلام آمد، ابو بكر گفت: ابا الحسن! اين مرد مى گويد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله باو وعده فرموده كه سه مشت خرما باو بدهد، پس شما باو بده. حضرت سه مشت خرما باو داد.

ابو بكر گفت: آنها را بشمريد، شمردند ديدند كه هر مشتى شصت خرما بوده است. ابو بكر گفت: راستى كه پيامبر : درست فرموده، در شب هجرت كه از مكّه بسوى مدينه بيرون مى شديم مى فرمود: اى ابا بكر، كف من و كف على در عدل (يا عدد) برابر است.

4- ابو سعيد خدرى گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى مردم (مؤمنان)! على را دوست بداريد زيرا كه گوشت او گوشت من، و خون او خون من است، خداوند لعنت كند دسته هائى از امّت مرا كه پيمان مرا در باره او تباه ساختند، و سفارش مرا در باره اش به فراموشى سپردند، راستى كه آنان هيچ گونه بهره اى نزد خدا ندارند.

5- عبد اللّه بن عباس گويد:

چون سوره إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ «ما به تو كوثر داديم» نازل شد، على بن ابى طالب عليه‌السلام عرض كرد: اى رسول خدا كوثر چيست؟ فرمود: نهرى است، كه خداوند بمن كرامت نموده است. على عليه‌السلام عرض كرد: اين نهر گرانقدر است، پس آن را براى ما توصيف كن اى رسول خدا. فرمود:

آرى اى على، كوثر نهرى است كه از زير عرش خدا- عزّ و جلّ- جارى است، آبش از شير سفيدتر، و از عسل شيرين تر، و از كره نرم تر است، سنگريزه هايش زبرجد و ياقوت و مرجان، گياهش زعفران، خاكش مشك خوشبو، و پايه هايش بزير عرش خدا- عزّ و جلّ- استوار است. پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دست بپهلوى امير المؤمنين عليه‌السلام زد و فرمود: على! اين نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود.

6- جابر بن يزيد گويد:

از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: پدرم از جدّم عليهما‌السلام برايم باز گفت كه: چون امير المؤمنين عليه‌السلام از مدينه بسوى پيكار با بيعت شكنان در بصره رو كرد، در ربذه فرود آمد، و چون از آنجا كوچ كرد و در منزلى در قديد (بر وزن زبير نام محلى در نزديكى مكّه است) فرود آمد عبد اللّه بن خليفه طائى با آن حضرت ملاقات نمود. امير المؤمنين عليه‌السلام باو خوش آمد گفت، عبد اللّه گفت: سپاس خدائى را كه حقّ را به اهلش باز گرداند، و آن را در جاى خودش نهاد، خواه قومى را ناخوش آيد يا بدان شاد شوند، بخدا سوگند آنان محمّد : را نيز خوش نداشتند و با او اعلام چنگ نموده و به كار زار پرداختند، و خداوند مكرشان را به بيخ حلق خودشان باز گرداند، و گرفتارى را بر آنان نهاد، و بخدا سوگند در هر جا و هر شرائطى بجهت وفادارى با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در كنار تو پيكار مى كنيم. امير المؤمنين عليه‌السلام بر او آفرين گفت و او را در كنار خود نشاند- و او دوست و ياور آن حضرت بود- و شروع كرد از وى از اوضاع و احوال مردم پرسش كردن تا اينكه در باره ابى موسى اشعرى از وى پرسش نمود. گفت: بخدا سوگند من باو اطمينان ندارم، و از مخالفت او با شما اگر ياورى بيابد بيمناكم. امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: بخدا سوگند او نزد من نيز مورد اطمينان و خيرخواه و دلسوز نيست، و همانا كسانى كه پيش از من زمامدار بودند دلباخته او بودند، و او را به فرمانروائى بر مردم گماشته و مسلّط ساختند، و من مى خواستم بر كنارش سازم ولى اشتر از من خواست كه او را سر جاى خودش بگذارم، و من نيز با كراهت او را باقى داشتم، ولى پس از آن باز تصميم بر عزلش گرفتم. امام فرمود: حضرت در همين زمينه ها با عبد اللّه مشغول گفتگو بود كه جمعيّت كثيرى از جانب كوههاى طىّ بسوى آن حضرت رو آورد، امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: ببينيد اين جمعيّت كيانند؟ سوارانى چند بسرعت رفتند و چيزى نگذشت كه باز گشتند، و عرض شد: اينها قبيله طىّ هستند كه گوسفندان و شتران و اسبان خود را پيش انداخته بسوى شما مى آيند، عدّه اى هدايا و پيشكش هاى خود را آورده، و گروهى قصد دارند با تو براى پيكار با دشمنت بسيج شوند.

امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: خداوند به قبيله طىّ پاداش خير دهد «و خداوند مجاهدان را بر آنان كه دست از جهاد مى كشند بپاداشى بزرگ برترى بخشيده است» آنان چون خدمت حضرت رسيدند عرض سلام نمودند، عبد اللّه بن خليفه گويد: بخدا سوگند آن جماعت و حسن هيئت آنان مرا بشادى واداشت، و هر كدام سخنى گفته و اقرار نمودند (سر تسليم پيش ‍ انداختند)، بخدا سوگند هرگز با اين چشمانم سخنرانى زبان آورتر از سخنران آنان نديده بودم. علىّ بن حاتم طائى برخاست و حمد و ثناى الهى بجاى آورد و گفت: امّا بعد، همانا من زمان حيات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مسلمان شدم و در زمان آن حضرت زكات پرداخت نمودم، و پس از رحلت حضرتش با اهل ردّه (آنان كه پس از وفات پيامبر : مرتد شدند و گروهى دعوى پيغمبرى نمودند) پيكار كردم، و با اين كارها پاداش الهى را خواستار بودم، و البتّه پاداش هر كس كه نيكى كند و پرهيز نمايد بر عهده خداوند است. و همانا بما خبر رسيده كه مردانى از اهل مكّه بيعت تو را شكستند، و ظالمانه با تو بمخالفت برخاستند، از اين جهت آمده ايم تا تو را يارى دهيم، حال همه ما در حضور و اختيار توايم، پس بهر چه دوست دارى فرمانمان ده. سپس اين اشعار را سرود (ترجمه اشعار):

«و ما پيش از اين واقعه بيارى (دين) خدا پرداختيم، و تو با حق به سوى ما آمده اى و بزودى يارى خواهى شد».

«ما همگى جداى از ديگر مردمان تو را كفايت كنيم، و تو به چنين كفايتى سزاوارتر از ساير مردمان هستى».

امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: «خداوند از جانب اسلام و اهل آن بشما قبيله جزاى خير دهد، شما بدلخواه خود مسلمان شديد، و با مرتدّان جنگيديد، و آهنگ يارى رساندن به مسلمين را در خاطر داشتيد». سعيد بن عبيد بحترى از بنى بحتر برخاست و عرضكرد: اى امير مؤمنان پاره اى از مردم مى توانند آنچه در دل دارند بر زبان برانند، و پاره اى نمى توانند، آنچه در خود مى يابند با زبان بيان كنند، پس اگر در اين باره تكلّف ورزند بزحمت افتند، و اگر از آنچه در دل دارند لب فرو بندند اندوه و دلتنگى آنان را از پا در آورد، و بخدا سوگند كه من نمى توانم آنچه در دل دارم با زبانم براى شما بازگو كنم، و ليكن - بخدا سوگند- مى كوشم تا براى شما باز گويم - و خداوند صاحب اختيار توفيق است. - امّا من همانا در پنهان و آشكار خير خواه و دلسوز توام، و در كنار تو در هر جبهه اى به پيكار مى پردازم، و آنچنان حق را از آن تو مى دانم كه چنان حقّى را نه براى خلفاى پيش از تو و نه براى احدى از معاصرين تو امروزه اعتقاد ندارم، و اين بخاطر برترى تو در اسلام و خويشاوندى نزديك تو با رسول خداست، و هرگز از تو دست بر نمى دارم تا پيروزى شويم يا در حضورت بشهادت رسم. امير المؤمنين عليه‌السلام باو فرمود: «خدا تو را رحمت كند، همانا زبانت آنچه در دل داشتى براى ما باز گفت: و از خداوند خواهانيم كه سلامتى روزيت كند، و بهشت را بتو پاداش دهد». تنى چند ديگر سخن گفتند و من جز سخن اين دو مرد را بخاطر نسپردم، سپس امير المؤمنين عليه‌السلام كوچ كرد و ششصد مرد از آنان بدنبال آن حضرت روان شدند تا به «ذى قار» رسيد و در ميان هزار و سيصد مرد بدان جا فرود آمد.

7- ابن عبّاس گويد:

از تفسير قول خدا- عزّ و جلّ- السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ «پيشى گيرندگان (بايمان) همان پيشى گيرندگان (ببهشت) اند، آنان مقرّبانند، در بهشت هاى پر نعمت خواهند بود» از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيدم، فرمود: جبرئيل بمن گفته: اينان على و شيعيان او هستند، آنانند كه به بهشت پيشى گيرند، و بجهت كرامتى كه خداوند ب آنان نموده مقرّبان درگاه خداى متعال مى باشند.

8- محمّد بن مسلم ثقفى گويد:

از تفسير قول خدا- عزّ و جلّ-: «پس آنان كسانى هستند كه خداوند گناهانشان را به حسنات تبديل كند و خداوند آمرزنده و مهربان است» از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم. حضرت فرمود: روز قيامت مؤمن گنهكار را مى آورند تا در جايگاه حسابرسى بپاداشته مى شود، و خداى متعال شخصا حسابرسى او را بعهده مى گيرد و احدى از مردم را بر حساب او مطّلع و آگاه نمى سازد. خداوند تمام گناهانش را باو معرّفى ميكند تا اينكه وقتى بهمه گناهان خود اعتراف نمود خدا- عزّ و جلّ- به فرشتگان كاتب مى فرمايد: همه اين گناهان را به حسنات و نيكى بدل سازيد و بمردم نشان دهيد. در اينجا تمام مردم گويند: آيا اين بنده حتّى يك گناه هم ندارد؟! سپس خدا- عزّ و جلّ- فرمان مى دهد كه به بهشت رود. پس اين است تأويل اين آيه، و اين تنها در مورد گناهكاران از شيعيان ما است.

9- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: پدرم علىّ بن الحسين عليهما‌السلام مى فرمود: چهار چيز است كه در هر كس باشد ايمانش كامل بوده، و گناهانش پاك مى گردد، و خدا را ديدار كند در حالى كه از وى خشنود و خرسند باشد: هر كس كه بخاطر خدا هر حقّى را كه براى مردم بر عهده خود نهاده بجا آورد، و با مردم سخن راست گويد، و از هر چيزى كه نزد خداوند و بندگان، بد مى نمايد شرم بدارد، و با خانواده خويش بخوش خلقى رفتار كند.

10- قبيصه لهبى گويد:

علىّ بن حفص بن عمر بن ابى جعفر منصور (دوانيقى) نوشت كه وى در يكى از كاروانسراها در مولتان (يكى از شهرهاى هند در سمت غزنه) نوشته اى يافته است كه: عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه بن حسن بن حسين بن علىّ بن ابى طالب عليهما‌السلام (ملقّب به اشتر) گويد: چون به اينجا رسيدم در حالى كه چندان پايم غرق خون بود كه گويى از خون نعلين ساخته ام، گفتم: (ترجمه اشعار):

«باميد آنكه سرچشمه اى كه آبى زلال دارد آدم تشنه اى را كه آبشخور تيره و آلوده بسى تشنه اش گذارده سيراب سازد».

«باميد آنكه اندامهاى برهنه اى كه لباس پوشيده شود، و باميد آنكه خوار گشته ستمديده اى كه مورد يارى واقع شود».

«باميد آنكه مرهم گذار استخوانهاى شكسته اى كه با لطف و مهر خود رو باستخوانهاى شكسته آورد و آنها را مرهم نهد».

«اميد است آنكه خداوند كريم بنده اش را نوميد نسازد، كه تمام كارهاى بزرگ و پر اهميّت در برابر او ناچيز و اندك است».

شيخ (مفيد) گويد: ابو الطيّب حسين بن محمّد تمّار اين اشعار را از ابى بكر عرزمى برايم خواند (ترجمه اشعار):

«چه بسا شخص زبونى را مى بينم كه بجهت گستاخيش او را شجاع و چابك قلمداد كنند، كه اگر او را به تقوا وادارند عملش بكندى گرايد».

«و چه بسا پاكدامنى را كه بجهت پاكيش زبون نامند، كه اگر مكلّف به تقوا نبود راهها (ى وصول به خواسته ها) از پايش در نمى آورد».

«و چه بسا آدم گول و كم خردى كه امورش را ديگران فراهم آورند، و برادران و نزديكانش پيوسته بزرگ جلوه اش دهند».

«در صورتى كه نه دور انديشى در امور دارد و نه تقوى، و نه تيزهوش و خوش فهم است نه دست و دل بازى كه بخششهايش بشمار آيد».

«ولى همه اينها داد و ستد خداست (كه از عدّه اى مى گيرد، و به عدّه اى ديگر مى دهد) كه نه اين مى تواند با خدا بجنگد، و نه آن مى تواند بر خدا غالب آيد».

«هر گاه خداى رحمان عقل مردى را كامل سازد، همانا اخلاق و قواى او كامل گشته و نيازهايش برطرف شده است».

11- اسماعيل بن ابى خالد گويد: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

(ابو جعفر (امام باقر) عليه‌السلام ما را گرد آورده، فرمود: فرزندانم از تعرّض ‍ براى حقوق پروا كنيد، و بر مشكلات صبور باشيد، و اگر يكى از قومتان شما را به كارى فرا خواند كه زيانش بر شما بيش از سود آن است پس اجابتش ‍ نكنيد.

# مجلس سى و ششم : شنبه دهم رمضان المبارك 410

1- ابو هريره گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اين ماه رمضان ماه مباركى است كه خداوند روزه آن را واجب شمرده، است، و درهاى بهشت در اين ماه گشوده، و شياطين در اين ماه در بند و زنجيراند، و در آن شبى است كه از هزار ماه بهتر است، پس هر كه از (فيض هاى) آن بى بهره بماند راستى كه محروم و بى بهره مانده است - و اين سخن را سه بار تكرار فرمود-.

2- سفيان بن ابراهيم غامدى قاضى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: بلاء از ما شروع مى شود سپس بشما مى رسد، و آسايش نيز از ما شروع شده آنگاه بشما خواهد رسيد. سوگند ب آن كس كه باو سوگند ياد مى شود هر آينه خداوند بدست شما پيروزى حاصل مى كند چنانچه با مشتى سنگريزه (در داستان اصحاب فيل) پيروزى حاصل نمود.

3- مسلم غلابى گويد:

عربى بيابانگرد حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و گفت: اى رسول خدا، بخدا سوگند ما در حالى نزد شما آمده ايم كه نه شترى بر ايمان بجا مانده كه نعره كشد و نه گوسفندى كه صدا برآورد (كنايه از آنكه تمام شتران و گوسفندانمان تلف شده زيرا شتر و گوسفند بدون نعره و صدا وجود ندارد)، سپس اين اشعار را سرود (ترجمه اشعار):

«اى بهترين آفريدگان نزد تو آمده ايم تا نسبت به سختى قحطى و فشارى كه بر ما وارد آمده بما ترحّم كنى».

«در حالى نزد تو آمده ايم كه از سينه هاى دختران بكر و معصوم ما (در اثر كار زياد) خون مى چكد، و مادران از كودكان خود غافل گشته اند».

«و شخص جوان از شدت گرسنگى و ضعف، دست ذلّت دراز كرده، و هيچ تلخ و شيرينى بدستش نمى آيد».

«و چيزى از آنچه مردم مى خورند در دسترس ما نيست، بجز حنظل تلخ، و طعام پست و مانده اى كه از خون و پشم شتر كه به آتش برشته شده تهيه گرديده است».

«و ما جز بسوى تو راه گريزى نداريم، و مگر مردم بجز سوى پيامبران راه گريزى خواهند داشت؟». رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بيارانش فرمود: اين اعرابى از كمى باران و قحطى شديد شكايت دارند. سپس برخاست و همان طور كه عبايش را بروى زمين مى كشيد حركت كرد تا بر منبر بر آمد، پس حمد و ثناى الهى بجاى آورد، و از جمله كلماتى كه بدان ستايش پروردگارش نمود اين بود كه فرمود: «سپاس خدائى راست كه علوّ و برترى يافت در آسمان پس عالى و بزرگ است، و در زمين قريب و نزديك، و او بما از رگ گردن نزديك تر است ». و دو دست مبارك به آسمان برداشت و گفت: «بار پروردگارا ما را از بارانى تند، سيراب كننده باندازه، رشد دهنده، پربار، پر پشت و فراوان و فراگير و بى كاست، سود بخش بى زيان، سيراب فرما، بحدّى كه پستانهاى حيوانات را از آن پر شير سازى، و زراعتها را بدان برويانى، و زمين را پس از مردنش بدان زنده گردانى».

پس هنوز دست مبارك از گلوگاه خويش فروتر نياورده بود كه ابر همچون دستارى مزيّن بانواع جواهر كه بر سر بندند بر سر شهر مدينه حلقه زد و ابرى متراكم همه اطراف آسمان را پوشاند، بحدّى كه اهل مكّه خدمت آن حضرت آمده و صداى ضجّه و ناله بلند كردند كه يا رسول اللّه خطر غرق شدن در پيش است. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله عرضكرد: «پروردگارا بر حوالى و اطراف ما بباران و ديگر بر ما نه»، پس ابر درهم پيچيد و از فراز آسمان مدينه برطرف گشت. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله لبخندى زد و فرمود: آفرين خدا بر ابى طالب كه اگر زنده بود چشمانش روشن مى شد و شاد و مسرور مى گشت. كيست كه اشعار او را بخواند؟ عمر بن خطّاب برخاست و گفت: اى رسول خدا لابد منظور شما اين شعر است (ترجمه):

«هيچ شترى بر بالاى رحل و بنه خود كسى را حمل نكرده كه از محمّد [ص ‍]نيكوكارتر و وفادارتر به پيمان باشد».

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اين شعر از ابى طالب نيست، بلكه از اشعار حسّان بن ثابت است. علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام برخاست و عرضكرد: اى رسول خدا گويا مراد شما اين اشعار است:

«و آن سپيد چهره اى كه به آبروى او از ابر طلب باران مى شود، همو كه مايه دلخوشى و پناه بيوه زنان است».

(آن كسان از آل هاشم كه مشرف بمرگ و هلاكت اند باو پناهنده ميشوند. و همگى آنها در نزد او در نعمت و بخشش هاى فراوان بسر مى برند».

«بخانه خدا سوگند شما (مشركين و كفّار) دروغ پنداشتيد، ما هرگز محمد را تنها نگذاريم و دست از يارى وى برنداريم، و هميشه براى حفظ او كارزار و پيكار مى كنيم».

«و او را تسليم شما نمى كنيم تا اينكه همگى در ميدان نبرد در اطراف او بخاك بيفتيم، و از فرزندان و زنان خود غافل و سرگرم بمانيم».

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آرى، (منظورم همين اشعار بود). در اينجا مردى از بنى كنانه برخاست و گفت: (ترجمه اشعار):

«تو را سپاس، و سپاس از سوى همه كسانى كه سپاس گويند و شكر كنند كه ما ب آبروى پيامبر از باران سيراب گشتيم».

«او به پيشگاه آفريننده خود خداوند دعا نمود، و چشمان خود را بسوى خداوند خيره ساخت (و چشم از آسمان برنداشت»).

«پس ديرى نپائيد مگر باندازه پشت و رو كردن يك عبا، و با شتاب و سرعت تمام باران بسوى ما باريد».

«بارانى پر آب بسان آبى كه از سر مشك فرو ريزد، و آنقدر تند كه زمين را مى شكافت، و خداوند بدان سبب به فرياد عليا مضر (نام قبيله اى است) رسيد».

«پس همان گونه كه عمويش ابو طالب گفته بود مردى بخشنده و كريم النفس بود».

«خداوند ببركت وجود او از ابرهاى سنگين بارانهاى تند مى فرستد (يا ابرها را حامل آبهاى سنگين و بارانهاى تند مى گرداند)، و البتّه اين عيان است (و خودمان ديديم) و سخن ابى طالب خبر است».

4- معاوية بن ثعلبه گويد:

چون كار حكومت براى معاوية بن ابى سفيان استوار و پابرجا شد، بسر بن ارطاة را براى پى جوئى و دستگيرى شيعيان علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام بسوى حجاز گسيل داشت، آن روزها عبيد اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب والى مكّه بود، بسر بدنبال او گشت ولى بر وى دست نيافت، و با خبر شد كه او داراى دو پسر بچه (بنامهاى قثم و عبد الرّحمن يا سليمان و داود) است، در جستجوى از آن دو برآمد تا آنها را پيدا كرد و آن دو را از جايى كه بودند گرفت و بيرون آورد- و آن دو كودك دو زلف پيچان مثل دو دانه مرواريد در جلو سر داشتند- و دستور داد تا آن دو را سر بريدند. اين خبر به مادرشان رسيد، نزديك بود جان از پيكرش بيرون رود سپس اين اشعار را سرود (ترجمه):

«آى چه كسى از دو كودك من خبر دارد، آن دو كودكى كه چون دو مرواريدى هستند كه از شكاف و اندرون صدف بيرون آيند؟».

«هلا چه كسى از دو كودك من باخبر است، آن دو كودكى كه بمنزله گوش و ديده ام بودند، و امروز (در فراق آن دو) دلم از دست رفته است».

«من خبر يافتم - و البتّه اين خبر را كه جز پندارى بيش نيست و گزارشى دروغين است باور نكرده ام - كه بسر».

«شمشير تيز و برّان خود را بر رگهاى گردن طفلان من گذرانده، و راستى كه اين ظلم و زياده روى فزون از حدّ است».

«كيست كه زنى حيران و اشك ريزان و مصيبت زده اى را از حال طفلانش با خبر كند، كه با رفتن پيشينيانشان از دست رفته اند؟».

راوى گويد: بعدها روزى عبيد اللّه بن عبّاس و بسر بن ارطاة هر دو نزد معاويه بودند، معاويه (اشاره به بسر نموده و) به عبيد اللّه گفت: اين پير مرد قاتل دو كودك را مى شناسى؟ بسر گفت: بله، من قاتل آن دو هستم حالا چه شده؟

عبيد اللّه گفت: اگر شمشيرى مى داشتم (پاسخت مى دادم)، بسر گفت: اين شمشيرم بگير- و با دست به شمشيرش اشاره نمود- معاويه به تندى جلو او را گرفت و گفت: اف بر تو اى پير مرد، چقدر احمقى! تو در برابر مردى كه دو طفل او را كشته اى ايستاده و شمشيرت را باو مى دهى! گويا از (حقد و كينه اى كه در) دلهاى بنى هاشم (عليه بنى اميّه نهفته است) با خبر نيستى! بخدا سوگند اگر شمشير بدست او دهى اوّل تو را مى كشد و دوّم مرا! عبيد اللّه گفت: بلكه - بخدا سوگند- نخست تو را مى كشم، و دوّم او را بقتل مى رسانم.

5- عمران بن حصين گويد:

من و عمر بن خطّاب حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نشسته بوديم و على عليه‌السلام نيز كنار آن حضرت نشسته بود، كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله اين آيه را خواند: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ... » «يا آن كسى كه پاسخ درمانده را- چون او را بخواند- مى دهد و گرفتاريها را بر طرف مى سازد، و شما را خليفه هاى زمين قرار مى دهد، آيا باللّه خداى ديگرى هست؟ بسيار كم يادآور مى شويد». ناگهان على عليه‌السلام مانند گنجشك بخود لرزيد، پيامبر : باو فرمود: چه شد، نگران شدى؟ عرضكرد: چرا نگران نباشم و حال آنكه خداوند مى فرمايد كه ما را خليفه هاى در زمين قرار خواهد داد! پيامبر : فرمود:

ناراحت و نگران مباش كه بخدا سوگند تو را دوست ندارد، جز مؤمن، و دشمن ندارد مگر منافق.

6- ابو نوفل محمّد بن اسحاق ثعلبى موصلى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: ما برگزيدگان خدا از ميان تمام بندگانش ‍ هستيم، و شيعيان ما برگزيدگان خدا از ميان امّت پيامبرش : مى باشند.

7- محمّد بن مسلم ثقفى گويد:

از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: دين ندارد كسى كه با اطاعت از كسى كه نافرمانى خدا ميكند ديندارى كند، و دين ندارد كسى كه با نسبت دادن باطلى بر خدا ديندارى كند، و دين ندارد كسى كه با انكار چيزى از آيات و نشانه هاى خدا و ديندارى نمايد.

8- داود بن سليمان غازى از حضرت رضا عليه‌السلام از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام روايت كند كه امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود:

اگر بنده اى اجل و شتاب آمدن آن را بسوى خود ببيند هر آينه از همه آرزوها بدش آيد و دست از طلب دنيا بردارد.

(شيخ مفيد) گويد: ابو الفرج برقى داودى شعرى برايم خواند و گفت:

اين اشعار را شيخى دل بريده از همه چيز و واصل بخداى متعال در بيت المقدّس برايم خواند (ترجمه):

«و كسى كه در هر لحظه در انتظار مرگ بسر مى برد با اين حال بدون وقفه سرگرم ساختن و پرداختن و محكم كارى امور دنيوى است».

«وقتى او را آزمايش كنى داراى حقيقت يكشخص با يقين است، ولى كارهاى او بمانند كارهاى كسى است كه هيچ يقين ندارد».

«عيان و انكار با هم در آميخته! و دانش او بمذهب خود در تمام آنچه يقين دارد همچون جهل و نادانى است».

# مجلس سى و هفتم : شنبه 17 رمضان المبارك 410

1- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: مؤمن دائما در حال نماز

است تا آنگاه كه ايستاده و نشسته و خوابيده بياد خدا باشد، خداى متعال مى فرمايد: «آنان كه ايستاده و نشسته و خوابيده ياد خدا مى كنند و در آفرينش آسمانها و زمين مى انديشند (و مى گويند) اى پروردگار ما تو اينها را بيهوده نيافريده اى! تو منزّهى، پس ما را از عذاب دوزخ نگهدار».

2- ياسر گويد:

امام رضا عليه‌السلام فرمود: چون زمامداران دروغ پردازند باران قطع مى شود، و چون سلطان ستم كند پايه هاى دولتش سست مى گردد (و دولتش از چشم مردم مى افتد)، و چون زكات داده نشود چهار پايان مى ميرند.

3- عبد اللّه محمّد فزارى از امام صادق و آن حضرت از امام باقر عليهما‌السلام، و نيز جابر جعفى از امام باقر عليه‌السلام روايت كنند كه جابر بن عبد اللّه انصارى گفت:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به علىّ بن ابى طالب فرمود: آيا بتو بشارت ندهم، آيا تو را مژده ندهم؟ عرضكرد: چرا يا رسول اللّه. حضرت فرمود: من و تو از يك سرشت آفريده شديم، و مقدارى از آن سرشت زياد آمد و شيعيان ما از آن آفريده شدند، پس چون روز قيامت شود همه مردم بنام مادرانشان خوانده شوند جز شيعيان تو كه بنام پدرانشان خوانده شوند بجهت آنكه ولادتشان پاك است (و نسبت آنان بپدران خود حتمى و صحيح است).

4- امىّ صيرفى گويد:

از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: خداوند بيزار باشد از آن كس كه از ما بيزارى جويد، و خداوند لعنت كند آن كس را كه ما را لعن مى كند، و خداوند هلاك سازد آن كس را كه با ما دشمن است. خداوندا! تو مى دانى كه ما سبب هدايت ايشانيم، و آنان بخاطر تو با ما دشمنى مى ورزند، پس تو خود بحساب آنان برس و آنان را كيفر ده.

5- عبد اللّه بن سنان از امام صادق از پدرش از جدّش عليهم‌السلام روايت كند كه فرمود:

چون ابرهة بن صبّاح پادشاه حبشه آهنگ ويرانى مكّه كرد، لشكريان حبشه بسوى مكّه شتافتند و بر آنجا غارت بردند و شترانى چند از عبد المطّلب بن هاشم را تاراج كردند. عبد المطّلب نزد پادشاه رفت و اجازه ورود خواست، پادشاه اجازه داد- در حالى كه بر روى تخت خود در زير قبّه اى از ديبا آرميده بود- (عبد المطّلب وارد شد) و سلام داد، ابرهه جواب سلام داد و لحظاتى چند در صورت عبد المطّلب نگريست، و حسن و جمال و سيماى عبد المطّلب او را بشگفت آورد. پادشاه گفت: آيا مثل اين نور و جمالى كه در تو مى نگرم در پدرانت نيز وجود داشته؟ گفت: آرى، اى پادشاه، تمام پدران من داراى چنين نور و جمال و بهائى بوده اند. ابرهه گفت: همانا شما بر پادشاهان از جهت فخر و شرف سر آمده ايد، و حقّا شايسته تو است كه سرور قوم خود باشى. سپس او را در كنار خود بر روى تختش نشاند، و به فيلبان فيل بزرگ خود- كه فيلى سپيد و بزرگ جثّه بود و دو عاج مرصّع بانواع مرواريد و جواهرات داشت، و آن پادشاه بر تمام پادشاهان زمين بدان فيل افتخار مى كرد- گفت: آن فيل را نزد من آور، وى آن را آورد در حالى كه بهر زيور زيبائى آراسته شده بود، پس چون برابر عبد المطّلب قرار گرفت و در مقابل او بسجده افتاد، و هيچ گاه براى پادشاه خود سجده نكرده بود، و خداوند زبان او را بعربى گشود و بر عبد المطّلب سلام كرد.

پادشاه از ديدن اين قضيّه هراسيد و پنداشت كه سحر و جادو باشد، گفت: فيل را به جاى خودش باز گردانيد. سپس به عبد المطّلب گفت: براى چه آمده اى؟ همانا آوازه سخاوت و كرم و فضل تو بگوش من رسيده، و از هيئت و جمال و جلال تو چيزهائى ديدم كه شايسته است حاجت تو را برآورم، پس هر چه خواهى از من بخواه - و او فكر مى كرد عبد المطّلب از وى درخواست مى كند كه از مكّه بيرون برود- عبد المطّلب باو گفت: ياران تو بر چهار پايان من حمله آورده و آنها را برده اند، دستور ده شتران را بمن بازگردانند. پادشاه حبشه از اين سخن عصبانى شد و به عبد المطّلب گفت: از نظرم افتادى! تو آمدى در باره تعدادى از شتران خود از من درخواست مى كنى در حالى كه من براى ويرانى شرف تو و قوم تو و مكرمتى كه بدان سبب براى خود بر هر گروه و طايفه اى ديگر امتياز قائل هستيد آمده ام، و آن خانه اى است كه از هر نقطه اى از زمين آهنگ آن كنند، و تو درخواست از اين مسأ له را رها ساخته در باره شتران خود از من درخواست مى كنى؟! عبد المطّلب گفت: من صاحب خانه اى كه تو آهنگ ويرانى آن را دارى نيستم، من صاحب شترانى چند هستم كه ياران تو ربوده اند، و آمده ام در باره

چيزى كه صاحب آنم از تو درخواست كنم، و اين خانه را هم صاحبى است كه خودش از تمامى آفريدگان بيشتر حافظ آن است و خود از همه ب آن سزاوارتر است. پادشاه گفت: شتران او را به او برگردانيد، و بسوى خانه بتازيد و هر سنگ سنگ آن را از جاى بر آوريد. عبد المطّلب شتران خود را گرفت و بسوى مكّه بازگشت، و آن پادشاه با فيل بزرگ همراه سپاهيان خود براى ويرانى كعبه از پى عبد المطّلب براه افتادند. پس هر چه كردند فيل را داخل محوّطه حرم مكّه كنند فيل حركت نمى كرد و مى خوابيد، و چون آن را رها مى كردند هروله كنان به عقب بازمى گشت.

عبد المطّلب به پيشكارانش گفت: پسرم را صدا زنيد، عبّاس را آوردند، گفت: منظورم اين نيست، پسرم را صدا زنيد، ابو طالب را آوردند، گفت: منظورم اين نيست، پسرم را صدا زنيد، پس عبد اللّه پدر پيامبر : را آوردند، چون پيش آمد عبد المطّلب گفت: پسرم! ببالاى كوه ابو قبيس برو، و به ساحل دريا بنگر ببين چه چيز از آنجا مى آيد و بمن خبر بده.

عبد اللّه بر بالاى كوه ابو قبيس رفت، درنگى كرد كه ناگهان ديد پرندگانى دسته دسته به سرعت سيل و سياهى شب آمدند، و بر بالاى ابو قبيس قرار گرفتند، سپس بسوى خانه كعبه رفته، هفت دور طواف كردند، آنگاه به سوى كوه

صفا و مروه رفته و هفت دور نيز آنجا طواف نمودند. عبد اللّه - رضى اللّه عنه - نزد پدرش آمد و اين خبر را باو گزارش داد. عبد المطّلب گفت: پسر جانم! بنگر ببين كار اينان بكجا مى انجامد، و مرا با خبر ساز. عبد اللّه نگاه كرد ديد آن پرندگان رو بسوى سپاه حبشه نمودند، عبد اللّه اين خبر را به عبد المطّلب رساند، پس عبد المطّلب [ رحمه‌الله] بيرون شد و مى گفت: اى اهل مكّه بسوى سپاه حبشه بيرون شويد و غنائم خود را برگيريد. آنان بطرف سپاه رفتند ديدند آنان مثل چوبهاى خشك و تراشيده و پوسيده بروى زمين افتاده اند، و هيچ پرنده اى نبود جز اينكه سه دانه ريگ - دو تا بدست و يكى به منقار- گرفته و با هر ريگى يك نفر از آنها را به قتل مى رسانيد، و چون همه تا آخر كشته شدند پرندگان بازگشتند، و نه پيش از آن وقت و نه بعد از آن هرگز آن پرندگان را نديدند. و چون تمامى آن قوم بهلاكت رسيدند عبد المطّلب بنزد خانه كعبه آمد و پرده هاى آن را گرفت و اين اشعار را سرود (ترجمه):

«اى باز دارنده فيل در ذى مغمّس (محلّى است در راه طائف)، كه او را بازداشتى مثل حيوانى كه واژگون شده است (يا مثل الاغى كه از راه مانده باشد»).

«در محبس و زندانى كه در آن جانها از پيكرها بدر رود» و از آنجا بازگشت در حالى كه در باره فرار قريش و ترس آنان از سپاه حبشه اين رجز را مى خواند (ترجمه):

«قريشيان همه گريختند وقتى سپاه را ديدند، و من تنها ماندم و انيس و ياورى براى خود نمى ديدم».

«و حتّى آواى بسيار خفيف و آهسته اى هم از آنان بگوشم نمى رسيد، جز برادر بزرگوار پر ارزشى كه با من ماند».

«آن كسى كه در ميان خانواده اش بزرگ و رئيس بود»

6- ابو المجبّر گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: چهار چيز دلها را به تباهى مى كشاند: با زنان به خلوت نشستن، و گوش دادن ب آنان، و برأ ى آنان عمل نمودن، و همنشينى با مردگان، عرض شد: اى رسول خدا همنشينى با مردگان چيست؟ فرمود: همنشينى با هر كسى كه از راه ايمان گمراه، و با هر كس كه در صدور احكام و داوريها ستمكار است.

7- محمّد بن جعفر از پدرش امام صادق و آن حضرت از پدر بزرگوارش امام باقر عليهما‌السلام روايت كند كه فرمود:

ابو لبابة بن عبد المنذر نزد ابو اليسر آمد تا طلب خود را از وى بازستاند، (از پشت در) شنيد كه ابو اليسر مى گفت:

بگوئيد: او اينجا نيست. ابو لبابه صدا زد: ابا اليسر! بيا بيرون، وى بيرون آمد، ابو لبابه گفت: چه چيز تو را واداشت چنين كنى؟ گفت: فشار و تنگدستى اى ابا لبابه. ابو لبابه گفت: تو را بخدا؟ گفت: آرى بخدا! ابو لبابه گفت: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مى فرمود: چه كسى دوست دارد در پناه سايه اى از آتش جوشان و پر حرارت دوزخ بسر برد؟ عرضكرديم: همه ما اين را دوست داريم اى رسول خدا. فرمود: چنين كس بايد بدهكار خود را مهلت دهد يا آدم تنگدست را رها سازد (يا براى بدهكار تنگدست دعا كند).

8- داود بن سليمان غازى گويد:

از حضرت امام رضا عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: هر كس برادرى در راه خدا پيدا كند همانا خانه اى در بهشت بدست آورده است.

(شيخ مفيد) گويد: ابو الحسن رحبى نحوى اين اشعار را از حجّاج بن يوسف تميمى برايم خواند (ترجمه):

«و اگر مردى پنجاه سال عمر كند همانا به آبشخور خود (پايان زندگى و مرگ) نزديك شده است».

«هر گاه روزى از روزگار را پشت سر گذاشتى نگو يك روز پشت سر گذاشتم بلكه بگو بر من نگهبانى گماشته شده است».

«هر گاه آن عصرى كه تو در ميان مردم آن زيست مى كنى بگذرد و تو براى عصر ديگر باقى بمانى همانا در ميان مردم آن عصر غريب و تنها خواهى بود».

# مجلس سى و هشتم : شنبه 24 رمضان المبارك 410

1- ابو عبيده حذاء گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: تو را از دشوارترين چيزهائى كه خداوند بر بندگانش ‍ واجب ساخته خبر ندهم؟ با مردم در رابطه با خود به انصاف رفتار كردن، و مواسات و يارى رسانى برادران دينى، و ياد خدا بودن در هر حال، پس اگر طاعتى خدائى برايش پيش آمد بدان عمل كند، و اگر معصيتى برايش پيش ‍ آمد آن را ترك نمايد.

2- ابو هريره گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: زبونترين مردم كسى است كه از دعا كردن عاجز باشد، و بخيل ترين مردم كسى است كه از سلام كردن بخل ورزد.

3- عبد الرّحمن بن ابى ليلى گويد:

علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود:

پيامبر : مرا فرا خواند و چشمم درد مى كرد، پس آب دهان در چشمم افكند و عمامه بر سرم بست و عرضكرد: «خداوندا گرما و سرما را از وى دور ساز»، و من از آن پس هرگز گرما و سرما را در خود احساس نكردم.

4- حارث گويد:

علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله هر روز صبح نزد ما مى آمد و مى فرمود: نماز- خدا شما را رحمت كند- نماز!

«بدرستى كه خداوند اراده كرده كه فقط از شما خانواده هر گونه پليدى را بزدايد و شما را پاك و پاكيزه گرداند». احزاب: 33.

5- ابو هيّاج عبد اللّه بن عامر گويد:

چون خبر شهادت حسين عليه‌السلام به مدينه رسيد، اسماء دختر عقيل بن ابى طالب - رضى اللّه عنها- در ميان گروهى از زنان خاندانش بيرون شد تا به آرامگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيد، پس خود را بقبر چسبانيد و ناله برآورد، سپس برو به مهاجرين و انصار كرد و اين اشعار را مى گفت:

(ترجمه) «شما چه جواب داريد اگر پيامبر : در روز قيامت به شما بگويد- و البتّه كه گفتار راست شنيده خواهد شد-».

«شما دست از يارى عترت و خاندان من برداشتيد يا اينكه غائب بوديد؟

در حالى كه حق نزد ولى أ مر محفوظ و فراهم بود».

«شما آنان را بدست ظالمان سپرديد، پس امروز بنفع هيچ يك از شما نزد خداوند كسى كه شفاعتش پذيرفته باشد وجود ندارد».

«چه شد كه شما در صبح روز طفّ (روز عاشورا كه در سرزمين طف يعنى كربلا واقع شد) آنان را بهنگامى كه با انواع بلاهاى مرگبار رو برو شدند يارى

ننموديد و آن بلاها بهيچ وجه از آنان دفع و ردّ نشد؟!».

راوى گفت: ما تا آن زمان بقدر آن روز مرد و زن گريان نديده بوديم.

6- غياث بن ابراهيم گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: يك روز صبح امّ سلمه - رحمها اللّه - گريه مى كرد، باو گفته شد: از چه مى گريى؟ گفت: ديشب فرزندم حسين [ ع] كشته شد، زيرا از زمانى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وفات يافته بود حضرتش را نديده بودم جز ديشب كه آن حضرت را بسيار لاغر و رنگ پريده و پژمرده و غمگين ديدم، عرضكردم: اى رسول خدا چرا شما را رنگ پريده و غمگين مى بينم؟ فرمود: ديشب يكسره مشغول كندن قبر براى حسين و ياران او [ عليهم‌السلام] بودم.

7- محفوظ بن منذر گويد:

پير مردى از بنى تميم كه در رابيه سكونت داشت بمن خبر داد كه: از پدرم شنيدم كه مى گفت: ما از شهادت حسين عليه‌السلام

خبر نداشتيم تا اينكه شب عاشورا فرا رسيد، كه من با يكى از مردان قبيله در رابيه نشسته بوديم و شنيديم كه هاتفى اين اشعار را مى گفت (ترجمه):

«بخدا سوگند من نزد شما نيامدم تا اينكه ديدم او (حسين (ع» گلو بريده و گونه بخاك سائيده در سرزمين طفّ بروى زمين افتاده بود».

«و در اطراف او جوانانى بخاك افتاده بودند كه از گلوى همگى خون سرازير بود و آنان همچون چراغهائى بودند كه نور آنها بر سياهى شب برترى داشت».

«و البتّه من شتر بلند پاى خود را بسرعت راندم تا شايد ب آنان برسم پيش از آنكه با حوريان بهشتى هم آغوش شوند».

«ولى قدر خداوندى كه آن را بانجام رساند مرا مانع شد، و البتّه اين امر مقدّرى بود كه خداوند آن را بانجام شوند».

«ولى قدر خداوندى كه آن را بانجام رساند مرا مانع شد، و البتّه اين امر مقدّرى بود كه خداوند آن را بانجام برد». «حسين عليه‌السلام چراغ پرفروغى بود كه از او كسب نور مى شد، و خداوند مى داند كه من سخن دروغ و بى پايه نمى گويم».

«خداوند درود فرستد بر جسمى كه قبر حسين عليه‌السلام آن را در آغوش گرفته، همان جسمى كه ملازم و هم پيمان نيكى ها بود و حال به قبر سپرده شده است».

«او در حال در غرفه هاى بهشتى در مجاورت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و حضرت وصى (على بن ابى طالب) عليه‌السلام و جعفر طيّار شاد و مسرور بسر مى برد».

باو گفتيم: تو كه هستى - خدايت رحمت كناد-؟ گفت: من و پدرم از جن هاى نصيبين هستيم، خواستيم كه با جان خود، حسين عليه‌السلام را يارى دهيم، و چون از سفر حجّ باز گشتيم ديديم حضرت بشهادت رسيده است.

8- حذلم بن ستير گويد:

در سال 61 هجرى بكوفه وارد شدم و اين مصادف بود با زمانى كه علىّ بن الحسين (امام سجّاد) عليه‌السلام با زنان خانواده از (سفر جانسوز) كربلا بازمى گشتند و مأ موران (يزيدى) دور آنان حلقه زده، مردم براى تماشاى آنان از خانه ها بيرون ريخته بودند. چون اهل بيت را سواره بر شتران بى جهاز پيش آوردند زنان كوفه شروع بگريه و زارى نمودند، پس از علىّ بن الحسين عليهما‌السلام - در حالى كه بيمارى وى را لاغر ساخته و بند و زنجير در گردن مباركش بود و دستهاى آن حضرت بگردن مباركش بسته بود- شنيدم كه با آوازى بس ضعيف مى فرمود: هان، اين زنان بر ما مى گريند! پس چه كسى (جز مردان ايشان) افراد ما را بقتل رسانده است؟ و زينب دخت گرامى علىّ عليه‌السلام- و براستى كه هرگز زنى با شرم و آزرم سخنورتر از او نديده بودم گوئى از زبان امير المؤ منين عليه‌السلام سخن مى گفت - را ديدم كه با دست بسوى مردم اشاره فرمود كه ساكت شويد، در حال تمام نفسها خاموش و همه صداها فرو نشست سپس فرمود:

«سپاس از آن خدا است، و درود بر پدرم رسول خدا. امّا بعد، اى كوفيان، اى دغلبازان و اى خودداران از يارى، اشكتان خشك، و ناله و فريادتان خاموش مباد، داستان شما نيست جز بمانند «آن زنى كه رشته خود را پس از محكم بافتن مى گشود، شما سوگندهاى خود را سبب مكر و خيانت ميان خودتان قرار داده ايد». هلا، آيا در ميان شما جز مردمى چاپلوس و ننگ آور و كينه توز كه در ميدان نبرد بزدل، و در برابر دشمنان زبون اند، و مردمى پيمان شكن و بيوفايند پيدا مى شود؟! راستى كه چه پيشكش زشتى با دستهاى خود براى خويشتن پيش فرستاده ايد كه آن خشم خدا بر شماست، و در عذاب دوزخ جاويدان خواهيد بود.

آيا مى گرييد؟! آرى - بخدا سوگند- بسيار بگرييد و كم بخنديد، همانا كه شما به ننگ و رسوائى آن دست يافتيد، و هرگز نتوانيد پليدى آن را از خويش بزدائيد. آيا زاده ختم رسولان، و سرور جوانان بهشتى، و پناه خوبانتان، و پناهگاه گرفتاريتان، و نشانه راهتان، و راه پهناور دليلتان را ترك يارى گفتيد، و براى او بهم بافتيد؟! هان چه بد بار سنگينى از گناه بر دوش ‍ كشيديد، پس هلاكت و سرنگونى بر شما، راستى كه كوششها بنوميدى رسيد، و دستها بخاك نشست (كنايه از آنكه به هيچ خير و بركتى نرسيد)، و سودا بزيان انجاميد، و به خشمى از جانب خدا باز گشتيد، و مهر خوارى و فقر و گرفتارى بر شما نهاده شد. واى بر شما آيا مى دانيد چه جگرى از رسول خدا بريديد؟! و چه خونى از او ريختيد؟! و چه عضو مهم و محترمى را از آن حضرت برگرفتيد؟! «راستى كه كار زشت و ناپسندى مرتكب شديد كه نزديك است آسمانها از آن بشكافد و زمين دهان باز كند و كوهها پاره پاره بروى زمين ريزد». همانا اين عمل را بگونه اى احمقانه و زشت بجاى آورديد كه فضاى زمين و آسمان را از قبح آن پرساختيد. آيا شگفت داريد از اينكه آسمان خون ببارد؟! البتّه كه عذاب آخرت خواركننده تر است، پس ‍ اين مهلت زودگذر حلم شما را نربايد (و در نتيجه بگناه ادامه دهيد) كه هيچ گاه خشم و غضب، خدا را به شتاب نيندازد، و بيم از دست رفتن خونخواهى و انتقام بر او نرود، چنين نيست، همانا پروردگار تو در كمينگاه است». راوى گويد: سپس حضرت ساكت شد، و ديدم كه مردم همه متحيّر مانده، انگشت تحيّر بدهان برده اند، و ديدم پيرمردى بقدرى گريست كه ريش او از اشك چشمش تر شد و اين شعر را گفت (ترجمه):

«پيرانشان بهترين پيران اند، و نسل آنان بهنگام بر شمارى نسل و اولاد بگونه اى است كه هرگز به پستى و خوارى نمى گرايد».

9- ابراهيم بن داحه گويد:

نخستين شعرى كه در رثاء و نوحه گرى براى حسين بن على عليهما‌السلام سروده شد گفتار عقبة بن عمرو سهمى از بنى سهم بن عوف بن غالب است كه: «اگر بنا باشد كه در زندگانى دنيا چشم روشن باشد ولى شما در دنيا در خوف و بيم بسر بريد آن چشم هرگز روشن مباد».

«بر مزار حسين در كربلا گذر كردم، و اشك فراوانى از ديده ام جارى گشت».

«من پيوسته بر مصائب حسين مرثيه گويم و بر غمهاى او گريه كنم، و چشم من به اشك و ناله ام كمك و يارى مى رساند».

«و پس از حسين عليه‌السلام بر گروهى مى گريم كه قبر از اطراف گرد آنان را فرا گرفته است».

«سلام بر اهل قبور در كربلا، و اندك سلام از جانب من حضور آنان نثار مى شود و ب آنان مى رسد».

سلام در ساعات شب و روز بر آنان، سلامى كه باد تند و غبارهاى برخاسته آن را برساند».

«و پيوسته بوى و نسيم مشك و عبير قبور آنان بر ميهمانان و زائرشان مى وزد».

10- يحيى بن اكثم قاضى گويد:

مأ مون، دعبل بن على خزاعى - رحمه‌الله - را نزد خود فرا خواند و او را امان داد. چون نزد مأ مون حاضر شد- و من نيز در برابر مأ مون نشسته بودم - باو گفت: آن قصيده بزرگ و طولانى خود را كه سروده اى برايم بخوان. دعبل آن را انكار كرد و از وجود چنان قصيده اى اظهار بى خبرى نمود. مأ مون گفت: من تو را در مورد آن در امان مى دارم همان گونه كه بخودت نيز امان دادم. پس دعبل اين اشعار را خواند (ترجمه):

«همسرم از آنگاه كه كناره گيرى مرا از خودش ديده متأ سف و اندوهگين شده، و اين خرد و بردبارى را در من گناهى نابخشودنى قلمداد نموده است».

«وى پس از آنكه مويش سپيد گشته هنوز آرزوى سرگرمى و بازيچه هاى جوانى در سر دارد، و حال آنكه در ميدان مسابقه پيرى در ميان همسالان خود گام نهاده است».

«همسرم! سپيدى موى سرم رستاخيز را بياد من آورده و از سرنوشتى كه قلم تقدير الهى برايم مقرّر ساخته خرسندم نموده است».

«اگر بنا باشد بدنيا و زيور آن دل بندم و بمانم، نتيجه اى جز گريه و زارى بر كسانى كه تك تك از دستم مى روند عايد من نخواهد شد».

«روزگار، پيوستگى خاندانم را از هم گسيخت چونان كه ضربه سنگى بزرگ، اجزاء كاسه سفالين را از هم بپاشد و هر تكّه از آن را بسوئى افكند.

(اين چنين با ما خاندان رفتار كرد) «پاره اى از آنان بجا مانده، و پاره اى ديگر را آواگر مرگ ندا در داده، و بازماندگان نيز از پى آنان روان مى شوند».

«مى ترسم آن كس كه بازمانده نيز راه جدائى پيش گيرد، و باز گشت آن كس ‍ را كه روى برتافته و در گذشته است ديگر نمى توان چشم داشت ».

«بگونه اى من از اهل و اولادم گزارش مى دهم همانند شخص خوابى كه خوابى بيند و داستان خواب خويش را پس از مدّتى بازگو مى كند».

(اگر چشمانم براى آنان كه از خاندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله درگذشته اند بگريه سرگرم نبود (و فراغت مى داشت) هرگز قرار و آرام نمى گرفتم (و بر مصيبت آنان سرشك مى باريدم»).

«و دوستى در ميان دوستان تو سرگرم است باينكه شب را تا صبح با اندوه بر يك يك شما كه از دست رفته اند بسر برد».

«چه دستهاى قلم شده اى كه در سرزمين طفّ (كربلا) از پيكرها جدا افتاده، و چه گونه هاى برافروخته اى كه بر خاك تيره سائيده گشته است».

«شبانگاه بدان هنگام كه كاروانيان، بر مزار حسين گذر مى كنند زمزمه كنان گويند كه اين بخاك و خون طپيده سرور آدميان است».

«اى امّت زشت كردار! شما احمد : را كه بدستور كتاب و آيتها آن همه صبر و پايدارى در برابر مشكلات نمود پاداش خير نداديد».

«پس از او شما در ميان اولادش چنان جانشينى كرديد، كه گرگ در نجات ذى بقر كرد».

يحيى گويد: در اينجا مأ مون مرا بدنبال كارى فرستاد، من آن را بانجام رسانده و باز گشتم، و دعبل باين فراز از قصيده رسيده بود:

«هيچ يك از طايفه ها و قبيله هائى كه ما مى شناسيم از ذى يمان و بكر و مضر باقى نماند جز اينكه همگى در ريختن خون اين عزيزان شركت جستند چنان كه سرپرستان تقسيم گوشت حيوانى كه بر سر آن قمار باخته اند بر سر آن گرد مى آيند». (كارشان كشتن و باسارت بردن و ايجاد وحشت و تاراج كردن بود، همان كارى كه جنگاوران در سرزمين روم و خزر مى كردند».

«من بنى اميّه را در كشتن اهل بيت (تا حدودى) معذور مى دانم، (زيرا بنى هاشم نيز عده اى از آنان را در راه اسلام كشته اند) ولى براى بنى عبّاس جاى هيچ گونه عذرى نمى بينم (زيرا كه دست بنى هاشم بخون احدى از آنان آلوده نگشته بود»).

« (اى بنى هاشم) همان قومى كه شما نخستين كسان ايشان را بحكم اسلام كشتيد، چون به حكومت رسيدند شما را بحكم كفر مجازات و كيفر نمودند».

«آنان همان فرزندان حرب و مروان و خاندان آنان و اولاد معيط هستند كه سر رشته داران حقد و كينه توزى اند».

«هان! در سرزمين طوس بر مزار آن امام پاك بايست، اگر در مورد نيازمندى خود درمانده گشته و انتظار رهائى مى برى».

«دريغا! كه هر مردى در گرو اعمال خود است، حال هر چه را خواهى انجام ده يا كوتاه بيا». (يا دست بردار).

يحيى گفت: در اينجا مأ مون عمامه خود را بر زمين زد و گفت: اى دعبل - بخدا سوگند- راست گفتى.

11- ابو سعيد خدرى از پدرش روايت كند كه گفت:

از پيامبر : شنيدم كه بر بالاى منبر مى فرمود: چه نظرى دارند گروهى كه مى گويند:

خويشاوندى رسول خدا در روز قيامت سودى نمى بخشد؟ آرى، بخدا سوگند خويشاوندى من در دنيا و آخرت بريده نخواهد شد. اى مردم، در قيامت من از همه شما پيشتر بر سر حوض كوثر وارد مى شوم، سپس وقتى شما وارد مى شويد مردى گويد: اى رسول خدا، من فلانى پسر فلانى هستم. و من گويم: نسب تو را مى شناسم و ليكن شما پس از من راه چپ پيش ‍ گرفتيد و بر اعقاب جاهلى خود باز پس گشتيد.

12- ابو بصير از امام باقر از پدرانش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اى على حال تو چگونه است آنگاه كه صراط بر روى دوزخ كشيده شود، و تو بر لب پرتگاه دوزخ ايستاده باشى، و بمردم گفته شود: عبور كنيد، و تو به دوزخ گوئى: اين شخص از آن من، و اين شخص از آن تو؟ على عليه‌السلام عرضكرد: اى رسول خدا اينان (كه من براى خود بر مى گيرم) كيانند؟ فرمود:

آنان شيعيان تواند، و هر كجا كه باشى با تو خواهند بود.

13- عبد العظيم بن عبد اللّه حسنى - رحمه‌الله - گويد:

از امام جواد عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: ديدار برادران (دينى) موجب حفظ و نگهدارى و رشد و نموّ خرد است هر چند كه بسيار اندك باشد.

# مجلس سى و نهم : شنبه 13 رمضان المبارك 411

1- حفص بن غياث قاضى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: هر گاه يكى از شما خواست كه از خداوند چيزى درخواست نكند مگر اينكه باو ببخشايد، بايد از تمام مردم نوميد گشته، و جز بدرگاه خدا- عزّ و جلّ- اميد نداشته باشد، پس هر گاه كه خداوند چنين حالتى را در بنده مشاهده كرد، آن بنده چيزى درخواست نمى كند مگر اينكه باو عطا مى فرمايد. آگاه باشيد، پس خود بحساب خويشتن برسيد پيش از آنكه مورد حسابرسى قرار گيريد، كه بازداشتگاهها و مواقف قيامت (جهت حسابرسى اعمال) پنجاه جا است كه هر موقفى و بازداشتگاهى هزار سال است. سپس حضرت اين آيه را خواند: «در روزى كه مقدار آن پنجاه هزار سال است».

2- عكرمه گويد:

از عبد اللّه بن عبّاس شنيدم كه بفرزندش علىّ بن عبد اللّه مى گفت: گنجى كه تو براى خودت ذخيره مى كنى بايد علم و دانش باشد، و نسبت ب آن بايد از گنج طلاى سرخ دلسوزتر باشى، پس من سخنى بتو مى سپارم كه اگر حفظش كنى بدان وسيله امر دنيا و آخرت را برايت گرد آورده ام. از آنان مباش كه بدون هيچ عمل خيرى چشم داشت ب آخرت دارند، و بخاطر آرزوهاى دراز توبه را به تأ خير مى اندازد، در دنيا مانند پارسايان سخن گويد، ولى پيوسته راه علاقة مندان ب آن را پويد، اگر دنيا را به وى دهند سير نمى شود، و چون از چيزى بازش بدارند قناعت نمى كند، از سپاسگزارى آنچه به او داده شده فرو مى ماند، و باز باقيمانده آن را طلب مى كند. و ب آنچه خود نمى كند فرمان مى دهد، نيكان را دوست دارد ولى بسان آنان عمل نمى كند، و نادانان را دشمن مى دارد و خود يكى از آنانست مى گويد: تا چند عمل كنم و به رنج بيفتم، آيا وقت آن نرسيده كه بنشينم و آرزو كنم؟ و وى آرزوى آمرزش دارد و حال آنكه در معصيت كوشاست، به آن اندازه كه يك شخص بخواهد ياد آور شود (و اندرز گيرد) عمر نموده اند، در باره عمر از دست رفته گويد: اگر كردار نيك كرده و خود را بزحمت انداخته بودم ذخيره اى برايم مى بود، و حال آنكه در باقى عمر خود بدون پروا نافرمانى پروردگار خود- عزّ اسمه - مى كند. اگر بيمارى شود بر كوتاهى اعمال خود پشيمان مى شود، و چون بهبودى يابد خود را (از عذاب پروردگار) در امان دانسته و مغرور شده و عمل نيك را به تأ خير مى اندازد، و ايشان تا تندرست اند، در عجب و خود بينى غرق اند، و چون گرفتار آيند نوميد مى گردند. چون بسوى نعمت ميل كنند طغيان و زياده روى مى كنند، و چون نعمت بدستشان رسد خود را هلاك مى سازند. در پى آنچه كه يقين ندارند بدان مى رسند (خوشيهاى روزگار) مى روند، و در راه آنچه كه يقين دارند (نعمتهاى اخروى) قدم نمى گذارند. ب آن مقدار از روزى كه برايشان تضمينى شده اطمينان ندارند، و ب آنچه كه قسمت آنان گشته قانع نمى گردند. پيش از آنكه بزحمت بيفتند ميلى بكار نيك پيدا نكنند، و براى دستيابى ب آنچه ميل دارند خود را بزحمت نيندازند. اگر توانگر شوند مستى كنند، و چون تهيدست گردند نوميد مى شوند، و پيوسته فزونى مى طلبند هر چند سپاس آنچه را كه دارند بجاى نمى آورند، [ براى مردم نسبت ب آنچه كه فايده اى برايشان ندارد خود را بزحمت مى افكنند] و آنچه را كه ناخوشايند است (يا آنچه را كه بيشتر حق خود ايشانست) در باره خود ضايع و تباه مى سازند. بجهت زشتيهاى گذشته مرگ را ناخوش ‍ مى دارند، و با اين حال در حيات خود دست از زشتى بر ندارند. چون شهوتى رو نمايد بگناه آلوده مى شوند سپس خواستار توبه مى گردند، و چون كار آخرتى پيش آيد آن را از خود دور مى سازند. در آنچه كه از خدا مى خواهند مبالغه مى نمايند، ولى در طاعت و پرستش كوتاه مى آيند.

ب آسايش خويش مى نازند، و در كردار خويش كم و كاست مى گذارند. در

طلب دنيا چندان كوشند كه به رنج و بيمارى مى افتند، و چون بهوش آيند و جان سالم بدار برند دو باره بگناه افتاده و دست برندارند. از مرگ مى هراسند ولى از آنكه مبادا كار خيرى از دستشان برود باك ندارند. بر مردم از كوچكترين گناهى كه از آنان سر مى زند مى ترسند، ولى بدون هيچ عملى بخود اميدوارند، و پيوسته مردم را سرزنش مى كنند ليكن با نفس خود بمداهنه و سازشكارى عمل مى كنند. تا آن زمان كه خرسندند امانت دارند، و چون خشمگين مى شوند خيانت مى ورزند. چون تندرست مى گردند گمان مى كنند كه توبه كرده اند (و به گناه آلوده مى شوند)، و چون گرفتار مى گردند، تندرستى مى طلبند و بازمى گردند. نه شبى بعبادت مى خيزند، و نه روزى را به روزه سپرى مى سازند، صبح كه مى شود بفكر چاشت اند و شب كه مى شود در نيّت شام، و حال آنكه روزه دار هم نبوده اند. بالا دستانشان از شرّ آنان در امان نيستند. چون زير دستانشان - با اينكه بخدا پناه مى برند- از شر آنان در امان نيستند. چون (بچيزى يا كسى) دشمنى مى ورزند خود را بهلاكت مى اندازند، و چون چيزى را دوست مى دارند قدرى كوتاه نمى آيند. از اندكى نعمت خداوندى بخشم مى آيند، و با فراوانى نعمت خدا به معصيت مى افتند، و فرمانشان پيوسته برده مى شود ولى خود (فرمان خدا نمى برند و) به معصيت مى پردازند، و بايد از خداوند يارى جست.

3- ربيعه سعدى گويد:

نزد حذيفة بن اليمان - رحمه‌الله - رفتم و گفتم: مرا ب آنچه كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيده يا ديده اى خبر ده تا بدان عمل نمايم. بمن گفت: تو را به قرآن سفارش باد. گفتم: من خود قرآن خوانده ام، و همانا نزد تو آمده ام كه مرا از آنچه كه نديده و نشنيده ام باخبر سازى. [ خداوندا تو را بر حذيفه گواه مى گيرم كه نزد او آمدم تا مرا خبر دهد از آنچه كه] از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نديده و نشنيده ام، و او مرا از آن محروم ساخت و از من پوشيده داشت.

حذيفه گفت: اى مرد در سختگيرى به حدّ اعلى رسيدى! سپس گفت:

اين را بگير كه نمونه اى است از خروار، و جنگى براى همه كار توست. همانا نشانه بهشت در اين امّت، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است، وى غذا مى خورد و در بازارها راه مى رفت. باو گفتم: (باز هم نشد) نشانه بهشت [ در اين امّت] را برايم روشن ساز تا بدنبال آن روم، و نشانه دوزخ را برايم روشن نما تا از آن بپرهيزم. پس بمن گفت: ب آن كس كه جانم بدست اوست سوگند كه نشانه بهشت و رهنمايان بسوى آن تا روز قيامت و پيشوايان حق همانا آل محمّد عليهم‌السلام هستند، و همانا نشانه دوزخ و پيشوايان كفر و فراخوانندگان بسوى آتش تا روز قيامت كسانى ديگر غير ايشان مى باشند.

4- حنش بن معتمر گويد:

بر امير مؤمنان علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام وارد شدم، عرضكردم: سلام و رحمت و بركات خداوند بر تو باد اى امير مؤمنان، چگونه شب كردى؟ فرمود: شب كردم در حالى كه دوستدار دوستان، و دشمن دشمنان خودمان هستم، و دوست ما در حالى شب مى كند كه نسبت برحمتى از جانب خدا كه در انتظار آنست شادمانست، و آن را آرزو مى كند، و دشمن ما شب مى كند در حالى كه بناى كار خود را بر لب پرتگاه دوزخ قرار داده (يا لباس ‍ خود را بر لب پرتگاه دوزخ مى كشد) و آن لبه سست، او را در آتش دوزخ مى افكند. و درهاى بهشت براى اهل آن گشوده شده است، پس رحمت اهل رحمت گوارايشان باد، و هلاكت و آتش براى اهل دوزخ ارزانى باد.

اى حنش، هر كس شاد مى شود از اينكه بداند آيا دوست ماست يا دشمن ما، بايد دل خود را بيازمايد، پس اگر دوست ما را دوست مى دارد دشمن ما نيست، و اگر دوست ما را دشمن مى دارد دوست ما نيست. همانا خداوند از دوست ما پيمان دوستى ما را گرفته، و در لوح محفوظ نام دشمن ما را ثبت نموده است. ما برگزيدگان خداييم، و آن دسته از ما كه پيشتر به حوض ‍ كوثر رسند بر انبياء نيز پيشى گيرند.

5- منهال بن عمرو گويد:

مردى از بنى تميم برايم باز گفت: ما در ذى قار (كه جنگ جمل در آنجا واقع شد) در ركاب امير المؤمنين بوديم و گمان داشتيم كه امروز از روى زمين برچيده و ربوده مى گرديم (يعنى دشمنان بر ما پيروز مى شوند و ما را مى بلعند)، و از آن حضرت شنيدم كه مى فرمود: بخدا سوگند بر اين فرقه پيروز مى شويم، و اين دو مرد- يعنى طلحه و زبير- را مى كشيم، و سپاه آن دو را ريشه كن مى سازيم.

من نزد عبد اللّه بن عبّاس رفتم و گفتم: به پسر عمويت و اين گفتارش ‍ نمى نگرى؟ گفت: شتاب مكن ببينيم چه مى شود؟ پس چون كار بصريان رسيد ب آنجا كه رسيد نزد ابن عبّاس رفته و گفتم: نمى بينم پسر عموى تو را جز آنكه در سخنش راست گفت. ابن عبّاس گفت: اى واى! ما با ياران محمّد : چنين

مى گفتيم كه آن حضرت هشتاد عهد و سفارش بدو نموده كه يكى از آنها را بكسى جز او نفرموده است، و شايد اين مطلب از آن جمله عهود باشد.

6- ابو عبد اللّه برقى گويد:

شخصى كه از حنان بن سدير شنيده بود برايم باز گفت كه او مى گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را در خواب ديدم و طبقى كه با حوله اى سر آن پوشيده شده بود در جلو حضرت قرار داشت، نزديك رفتم و سلام كردم، حضرت جواب سلام فرمود: سپس حوله را از روى طبق كنار زد ديدم طبق خرما است، و حضرت شروع كرد از آن ميل كردن. نزديك رفتم و عرضكردم: اى رسول خدا يك دانه خرما بمن بدهيد، يك دانه بمن داد و آن را خوردم دوباره عرضكردم: اى رسول خدا يك دانه ديگر بدهيد. حضرت دادند و من خوردم، و همين طور هر كدام را كه مى خوردم يكى ديگر مى طلبيدم تا اينكه هشت دانه بمن عطا فرمود، همه را خوردم و يكى ديگر طلبيدم، حضرت فرمود: تو را بس است.

پس بيدار شدم، چون صبح شد خدمت امام صادق عليه‌السلام رفتم و طبقى كه با يك حوله سر پوشيده بود در جلو حضرت قرار داشت، گويا همان طبقى بود كه در خواب جلو پيامبر : ديده بودم. بر حضرت سلام كردم و جواب فرمود، سپس حوله را از روى طبق كنار زد و خرما نمايان شد و حضرت شروع كرد از آن ميل كردن. من از اين مطلب تعجّب نمودم و عرضكردم: فدايت شوم يك دانه خرما بمن بدهيد. حضرت دادند و من خوردم، سپس دانه ديگرى طلبيدم، پس دادند و من خوردم، و باز دانه ديگرى طلبيدم تا هشت دانه خرما ميل كردم، سپس يك دانه ديگر خواستم، بمن فرمود: اگر جدّم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بتو بيشتر داده بود من نيز زيادتر مى دادم. پس من خواب خود را براى ايشان بازگو نمودم، حضرت مثل كسى كه داستان خواب را مى دانست لبخندى زدند.

7- عبد اللّه بن محمّد بن عبيد اللّه بن ياسين گويد:

در سامرّاء از امام دهم عليه‌السلام شنيدم كه از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام روايت مى فرمود كه: امير المؤمنين عليه‌السلام فرموده اند: دانش ميراثى است گرانمايه، و آداب جامه هائى است زيبا، و انديشه آئينه اى صاف، و عبرت گيرى بيم دهنده اى خير خواه است، و همين مطلب از لحاظ رعايت ادب براى تو بس كه آنچه را كه از ديگران نمى پسندى رها سازى.

# مجلس چهلم : چهارشنبه 24 رمضان المبارك 411

1- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام سجّاد عليه‌السلام مى فرمود: پسر آدم! تو پيوسته در خير و خوبى هستى تا آنگاه كه پند دهنده اى از درون خويش داشته باشى، و محاسبه اعمال خودت از جمله كارهاى مهمّ تو باشد، و تا آنگاه كه بيم از خدا لباس زير، و اندوه لباس روى تو باشد (در باطن از خدا بترسى و آثار حزن و اندوه از چهره ات نمايان باشد). پسر آدم! تو مى ميرى و سپس برانگيخته مى گردى و در پيشگاه خدا- عزّ و جلّ- بازداشته مى شوى و مورد سؤ ال قرار خواهى گرفت، و پس جوابى آماده ساز.

2- ابو درداء گويد:

مردى در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به مرد ديگرى دشنام داد، و مردى از ميان آن قوم پاسخ او را داد. پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

هر كس از آبروى برادر خود دفاع كند اين عمل حجابى براى او از آتش ‍ دوزخ خواهد بود.

3- ابان بن تغلب گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: نفس شخص اندوهگين بخاطر ستمى كه بر ما رفته بمنزله تسبيح (سبحان اللّه گفتن) است، و اندوه او بخاطر ما عبادت است، و پرده پوشى اسرار ما جهاد در راه خداست. سپس فرمود:

زيبنده است كه اين حديث با طلا نوشته شود.

4- عبد الرّزاق بن قيس رحبى گويد:

با علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام جلو درب دار الامارة نشسته بوديم تا اينكه نور آفتاب حضرت را وادار ساخت تا كنار ديوار (زير سايه) بنشيند، همين كه حضرت برخاست تا داخل قصر شود مردى از همدان دامن حضرت را گرفت و گفت: اى امير مؤمنان يك حديث جامعى برايم بازگو تا خداوند بدان وسيله سودى بمن رساند. فرمود: مگر اين سود در بسيارى از احاديث نهفته نيست؟ عرض كرد: چرا، و ليكن حديث جامعى برايم بازگو [ تا خداوند بدان

سودى بمن رساند.] فرمود: دوستم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله برايم باز گفت: «كه من و شيعيانم كه چهره آنان از سپيدى مى درخشد سيراب سيراب بر سر حوض كوثر وارد مى شويم، و دشمنان ما با روئى سياه عطاشان و لب تشنه وارد مى گردند» اين را بگير كه نمونه اى از خروار است، تو با آن كسى هستى كه دوستش دارى، و براى توست آنچه بدست آورده اى، مرا رها كن اى برادر همدانى. سپس داخل دار الا مارة شد.

5- حارث بن حصيره گويد:

گروهى از ياران امير المؤمنين عليه‌السلام برايم گفتند كه روزى آن حضرت فرمود: قبيله غنى و باهله - و چند قبيله ديگرى را كه نامشان برد- نزد من فراخوانيد تا سهميّه خود را بگيرند، سوگند ب آن كسى كه دانه را شكافت و جانداران را آفريد آنان هيچ بهره اى از اسلام ندارند، و من در جايگاه خودم سر حوض ‍ كوثر و مقام محمود (مقام شفاعت) گواهى مى دهم كه اينان دشمنانى بودند در دنيا و آخرت، و چنان قبيله غنى را كيفر دهم كه قبيله باهله (از ترس) خود را خراب كند، و اگر حكومتم پا بگيرد همانا قبائلى را به

قبائل ديگر، و قبائل ديگرى را به قبائل ديگرى بر هم زنم، و خون شصت قبيله را هدر دهم كه هيچ بهره اى از اسلام ندارند.

6- ربيع بن منذر از پدرش روايت كند كه امام حسين عليه‌السلام فرمود:

بنده اى نيست كه در راه ما دو چشمش سرشك بارد، يا قطره اى اشك از دو ديده اش فرو ريزد جز اينكه خداوند بدان سبب يك حقب (هشتاد سال) او را در بهشت جاى دهد. احمد بن يحيى اودى (راوى خبر) گويد: من امام حسين عليه‌السلام را در خواب ديدم و عرض كردم: مخوّل بن ابراهيم از ربيع بن منذر از پدرش برايم باز گفت كه شما فرموده ايد: بنده اى نيست كه دو چشمش در باره ما اشك بريزد، يا دو ديده اش در راه ما بگريد جز اينكه خداوند بدان سبب يك حقب او را در بهشت جاى دهد. احمد بن يحيى اودى (راوى خبر) گويد: من امام حسين عليه‌السلام را در خواب ديدم و عرض ‍ كردم: مخوّل بن ابراهيم از ربيع بن منذر از پدرش برايم باز گفت كه شما فرموده ايد: بنده اى نيست كه دو چشمش در باره ما اشك بريزد، يا دو ديده اش در راه ما بگريد جز اينكه خداوند بدان سبب يك حقب او را در بهشت جاى دهد، حضرت فرمود: آرى (من گفته ام)، عرضكردم: در اين صورت سند حديث ميان من و شما ساقط گشت (و من ديگر بدون واسطه اين حديث را از شما روايت مى كنم).

7- ابن عبّاس گويد:

چون وفد اياد (جمعيّتى از قبيله اياد براى اسلام آوردن) حضور پيامبر : آمدند، حضرت ب آنان فرمود: قسّ بن ساعده (يكى از حكيمان مشهور و از جمله كسانى است كه عمر دراز داشته اند) چه مى كند؟

گفتند: يا رسول اللّه وى در گذشته است، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خدا قسّ بن ساعده را رحمت كند گويا همين حال دارم باو مى نگرم كه در بازار عكاظ بر شترى اورق (شترى كه رنگ سفيد آن به سياهى مى زند و گوشت آن بسيار خوش خوراك است) سوار است و سخنى شيرين بزبان مى راند كه الان آن را در خاطر ندارم. مردى از ميان آن قوم برخاست و عرض كرد: يا رسول اللّه من آن را از حفظ دارم، در بازار عكاظ از او شنيدم كه مى گفت:

«اى مردم بشنويد و فرا گيريد و حفظ كنيد: هر كس زندگى كند مى ميرد، و هر كس كه بميرد از دست مى رود، و هر چه آمدنى است خواهد آمد. شبى تاريك و آسمانى داراى برج و باروها، و درياهائى پر موج، و ستارگانى پر فروغ، و باران و گياه، و پدران و مادران، و رونده و آينده، و نور و تاريكى، و نيكى و گناهان، و لباس و زيور و مركب، و خوراكى و نوشيدنى (اين نظام هستى خود نشانه اى است بر اينكه) در آسمان (پشت اين پرده) خبرى است، و نيز در زمين عبرتها و پندهائى است (از احوال گذشتگان). چرا مردم را مى بينم كه مى روند و بر نمى گردند؟ آيا بماندن در آنجا راضى شده اند بنا بر اين مانده اند، يا رها شده اند و بخواب رفته اند؟ قسّ بن ساعده بخدا سوگند ياد مى كند سوگندى نيك و درست كه گناهى در آن نيست كه بر روى زمين نزد خداوند دينى محبوبتر از دينى كه زمان آن فرا رسيده و روزگارش بشما نزديك گشته وجود ندارد، خوشا بحال كسى كه صاحب آن را دريابد و از او پيروى نمايد (يا با او بيعت كند)، و واى بر كسى كه او را دريابد و از وى جدائى گزيند. سپس اين اشعار را گفت (ترجمه):

«در گذشتگان نخستين از قرون پيشين براى ما جاى عبرت است و بصيرت» «چون ديدم كه براى مرگ راههاى ورودى است و راه خروج ندارد».

«و ديدم قوم خود را از كوچك و بزرگ سوى آن مى روند».

و «آنكه در گذشته باز نگردد. و نيز از مردم و نسل گذشته كس نمانده» «به يقين دانستم كه ناچار من نيز به همان جائى مى روم كه آن قوم رفتند». رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خداوند قسّ بن ساعده را رحمت كند، من اميدوارم كه او در روز قيامت بصورت امّت واحدى وارد شود. مردى از آن قوم عرض كرد: اى رسول خدا من از قسّ چيزى عجيبى ديدم، فرمود چه ديدى؟ گفت:

روزى بسيار بسيار گرم همين طور كه در كوهى در ناحيه خودمان بنام سمعان بودم، ناگاه قسّ بن ساعده را در سايه درختى كه چشمه آبى هم آنجا بود ديدم و درندگانى چند دورش بودند و مى خواستند آب بخورند، و چون درنده اى در آنجا بر درنده اى ديگر مى غرّيد (و مى خواست زودتر آب بخورد) قس با دست خود بدو ميزد و ميگفت صبر كن تا نخست آنكه پيش ‍ از تو آمده آب بخورد. پس چون او را بدين حالت ديدم كه عدّه اى درنده اطراف او را گرفته اند مرا وحشت گرفت، و هراسى شديد بر من وارد شد، وى بمن گفت: تو ناراحت مباش، و نترس ان شاء اللّه. و ناگاه در آنجا دو قبرى ديدم كه در وسط آن دو مسجدى بود، چون با او مأ نوس شدم گفتم: اين دو قبر چيست؟ گفت: قبر دو برادر من است كه با من در اينجا عبادت خدا مى كردند، و چون مردند در اينجا دفنشان نمودم و ميان اين دو قبر را مسجدى براى خود قرار دادم و خدا را در آن عبادت مى كنم تا ب آن دو

ملحق گردم. سپس ياد آور روزگاران و كارهاى آن دو شد، و گريست، آنگاه اين شعر را گفت (ترجمه):

«دوستانم! از خواب برخيزيد كه دير زمانى است خفته ايد، مى پندارم كه شما هنوز جبران كم خوابيها را نكرده ايد».

«مگر نمى دانيد كه من در سمعان تنها مانده ام، و جز شما دو نفر كسى از دوستانم برايم در اينجا نيست؟».

«شبهائى دراز بر سر قبر شما مى مانم و هرگز نمى روم، تا پرنده روح شما پاسخم گويد (و شما زنده شويد و جواب مرا دهيد»).

«در طول زندگانى خود پيوسته بر شما مى گريم، ولى با اين همه ناله چه چيزى بر ناله كننده بر شما باز مى گردد؟».

«گويا شما دو نفر و مرگ نزديكترين چيز بروح من در قبرم هستيد، همان مرگى كه دامنگير شما نيز شد».

«و اگر مى شد كه جانى سپر جانى ديگرى شود، من جان خود را مى دادم كه فداى شما گردم».

8- علىّ بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر از پدرش از جدّش عليهم‌السلام روايت كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روزى بيارانش ‍ فرمود:

آگاه باشيد كه بيمارى امّتهاى پيش از شما بسوى شما روان است و آن حسد است، و آن زداينده موى نيست بلكه زداينده دين است، و تنها راه نجات اين است كه آدمى دست خود را باز دارد، و زبانش را در بند كند، و خرده گير و عيبجوى برادر مؤمن خود نباشد.

# مجلس چهل و يكم : شنبه ده شب از ماه رمضان سال 411 باقيمانده

1- ابو طفيل عامر بن واثله كنانى - رحمه‌الله - گويد:

از امير المؤمنين عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود. بيمناكترين چيزى كه از آن بر شما مى ترسم آرزوى دراز پيروى از خواسته دل است، امّا آرزوى دراز آخرت را بفراموشى مى سپارد، و پيروى از خواسته دل آدمى را از راه حق باز مى دارد. آگاه باشيد كه دنيا پشت كرده و ميرود، و آخرت رو كرده و مى آيد. و هر يك را فرزندانى خواهد بود، پس از فرزندان آخرت باشيد و از فرزندان دنيا نباشيد، كه امروز روز عمل است و حساب نيست، و فردا روز حساب است و عمل نيست.

2- جابر جعفى از امام باقر عليه‌السلام از جابر بن عبد اللّه انصارى روايت كند كه گفت:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: جبرئيل عليه‌السلام بر من نازل شد و گفت: خداوند تو را امر مى كند كه در ميان يارانت به خطابه برخيزى و فضيلت و برترى علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام را بيان كنى تا حاضران اين مطلب را از توبه آيندگان برسانند، و به تمام فرشتگان دستور داده كه به سخنان تو گوش فرا دهند، و اى محمّد خداوند به تو وحى مى فرستد كه هر كس در امر او با تو مخالفت كند در آتش ‍ دوزخ خواهد بود، و هر كس از تو فرمان برد بهشت از آن اوست. پس پيامبر : بجارچى دستور داد تا صدا زد: همگى جمع شويد، پس مردم گرد آمدند، و حضرت بيرون شد تا بر منبر برآمد، و نخستين كلامش اين بود:

اعوذ باللّه من الشيّطان الرّجيم، بسم اللّه الرّحمن الرّحيم. سپس ‍ فرمود:

«اى مردم، من مژده دهنده، و بيم رساننده، و پيامبر امّى هستم، من از جانب خداوند- جلّ اسمه - رساننده پيامى هستم در باره مردى كه گوشت او از گوشت من، و خون او از خون من است، و او گنجينه علم من است، و همو كسى است كه خداوند او را از ميان اين امّت انتخاب كرده، و برگزيده، و هدايت نموده، و دوستش داشته است. و من و او را (از يك سرشت) آفريده، و مرا به رسالت، و او را به تبليغ از جانب من برترى داده است، و مرا شهر علم و او را دروازه آن قرار داده است، و مرا گنجور علم و كسى كه احكام از وى دريافت مى شود قرار داده، و او را مخصوص به مقام وصايت گردانيده، و امر او را آشكار ساخته، و از دشمنى با او بيم داده، و هر كس را كه دوست او باشد بخود نزديك ساخته، و شيعيان او را آمرزيده، و تمامى مردم را به فرمانبرى او فرمان داده است.

و خدا- عزّ و جلّ- مى فرمايد: هر كس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر كس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر كس او را دشنام دهد مرا دشنام داده، و هر كس با او مخالفت ورزد با من مخالفت ورزيده، و هر كس او را نافرمانى كند مرا نافرمانى نموده، و هر كس او را بيازارد مرا آزرده، و هر كس بدون كينه ورزد بمن كينه ورزيده، و هر كس وى را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر كس قصد آزارش كند مرا قصد كرده، و هر كس با او نيرنگ بازد با من نيرنگ باخته، و هر كس او را يارى رساند مرا يارى رسانده است.

اى مردم، نسبت ب آنچه كه خداوند شما را دستور فرموده گوش فرا دهيد، و از وى اطاعت كنيد، كه من شما را بيم مى دهم از عذاب خدا «در آن روزى كه هر نفسى هر كار خوب يا بدى كرده حاضر مى بيند، و دوست مى دارد كه كاش بين او و آن اعمال فاصله بسيار دورى بود، و خداوند شما را نسبت به خود هشدار ميدهد». سپس دست امير المؤمنين عليه‌السلام را گرفت و فرمود: اى گروه مردم، اين شخص صاحب اختيار مؤمنان، و حجّت خدا و بر تمام آفريدگان، و جهادكننده با كافران است، خداوندا! من (پيام تو را) رساندم، و اينان بندگان تواند، و تو بر اصلاح آنان توانائى، پس برحمت خود ايشان را به صلاح آراى مهربانترين مهربانان. از خدا متعال براى خودم و شما آمرزش ‍ مى طلبم».

سپس از منبر فرود آمد. جبرئيل عليه‌السلام آمد و گفت: اى محمّد، خدا- عزّ و جلّ- بتو سلام مى رساند و مى فرمايد: خداوند از اين تبليغ تو پاداش خيرت دهد، راستى كه پيامهاى پروردگارت را رساندى، و براى امّت خود خيرخواهى نمودى، و مؤمنان را خرسند ساخته، و بينى كافران را بخاك ماليدى؛ اى محمّد همانا پسر عموى تو مورد آزمايش قرار مى گيرد و ديگران نيز بواسطه او آزمايش مى شوند؛ اى محمّد، در تمام لحظات عمر خود بگو: «سپاس از آن پروردگار عالميان است، و آنان كه ستم كرده اند بزودى خواهند دانست كه بكدامين سرانجامى دچار خواهند شد». (شعراء: 227)

3- محمّد بن بشر گويد:

چون ابن زبير، ابن عبّاس - رحمه‌الله - را به طائف تبعيد نمود، محمّد ابن حنفيّه - رحمه‌الله - براى ابن عبّاس نامه اى بدين مضمون نگاشت: «امّا بعد، خبر يافته ام كه ابن الكاهليّه تو را به طائف تبعيد كرده، خداوند- جلّ و عزّ اسمه - بدين سبب نام تو را بلند كند، و پاداش تو را افزون گرداند، و گناهى را بدين سبب از تو محو سازد. پسر عمو! راستى كه بندگان شايسته گرفتار و آزمايش شوند، و همانا كرامت و بزرگوارى به پيشگاه نيكان اهداء گردد. و اگر چنانچه پاداش تو تنها در امور محبوب تو باشد آنگاه پاداشت اندك خواهد بود، خدا- جلّ و عزّ- مى فرمايد: «چه بسا چيزى را خوش ‍ نداريد و حال آنكه خير شما در آن است» (و اين (تبعيد) چيزى است كه من شك ندارم كه خير تو در پيشگاه خالق توست؛ خداوند صبر تو را بر گرفتارى و سپاس تو را در نعمت ها بزرگ و افزون نمايد كه او بر هر چيزى تواناست».

چون نامه بابن عبّاس رسيد در پاسخ نوشت: «امّا بعد، نامه ات بدستم رسيد، كه در آن مرا در برابر اين تبعيد دعوت به صبر نموده، و از پروردگارت - جلّ اسمه - مسأ لت نموده اى كه بدان سبب نام مرا بلند گرداند، و خداى متعال بر چندين برابر ساختن پاداش، و رساندن فضل و بخشش، و افزونى دادن بسبب احسانى كه مى كند قادر و تواناست. چه خوب بود چنين كارى را كه ابن زبير در باره ام مرتكب شد دشمن ترين مخلوقات خدا با من مى كرد، و من آن را بحساب حسنات خود مى گذاشتم و باين اميد بودم كه بدان سبب به خشنودى پروردگارم نائل آيم.

برادرم! راستى كه دينا پشت كرده، و آخرت نزديك شده و سايه افكنده است، پس بكار نيك بپرداز، خداوند ما و تو را از جمله كسانى قرار دهد كه در پنهان از او مى ترسند، و براى خرسندى او در پنهان و آشكار كار مى كنند كه او بر هر چيزى تواناست».

4- هشام بن حسّان گويد:

پس از آنكه با امام حسن مجتبى عليه‌السلام براى حكومت بيعت شد از آن حضرت شنيدم كه براى مردم سخنرانى كرد و فرمود: ما حزب پيروز خداوند، و خاندان نزديك پيامبر خدا، و خانواده پاك و پاكيزه او، و

يكى از دو چيز گرانبهائى هستيم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از خود در ميان امّتش بجاى گذارد، و ما جفت و همدوش كتاب خدائيم كه تفصيل هر چيز در آن هست، و هيچ گونه باطلى از پس و پيش در آن راه ندارد، پس اعتماد و اطمينان در تفسير آن بر ماست، و ما در تأويل آن راه گمان نپوئيم بلكه حقائق آن را بيقين مى دانيم، پس از ما اطاعت كنيد كه اطاعت ما واجب شمرده شده، چرا كه به طاعت خدا- عزّ و جلّ- و رسولش مقرون گشته است، خدا- عزّ و جلّ- مى فرموده: «اى كسانى كه ايمان آورده ايد از خدا و رسول او و صاحبان امر اطاعت كنيد، پس اگر در مورد چيزى نزاع پيدا كرديد آن را بحكم خدا و رسول باز گردانيد»، (و فرمود) «و اگر آن را بنزد رسول يا صاحبان امر باز مى گرداندند هر آينه كسانى از صاحبان امر كه حكم آن را استنباط مى كردند بحقيقت آن پى مى بردند». و شما را از گوش فرا دادن به آواز شيطان بر حذر مى دارم كه او دشمن آشكار شماست، و در نتيجه مانند آن دوستان او مى شويد كه ب آنان گويد: «امروز احدى از مردم بر شما پيروز نمى شود و من خودم پناه شمايم، و چون دو گروه پيكار جو (صف مسلمين و كفّار) بهم برخوردند پا بفرار گذاشت و به پشت خود گريخت و گفت: من از شما بيزارم، من چيزى را مى بينم كه شما نمى بينيد»، و در آنگاه هدف نيزه ها، و طعمه شمشيرها، و درهم شكسته گرزها، و هدف تيرها واقع مى شويد، سپس «در آن روز هيچ كسى را كه قبلا ايمان نياورده و كار خوبى نكرده ايمانش سودى نبخشد» انعام: 158.

5- ابو الحسن عبدى گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هيچ بنده اى براى رضاى خدا جلودار خود (از لذّات و شهوات ناروا) نشود جز اينكه خداوند او را ببهشت در آورد.

# مجلس چهل و دوّم : شنبه 27 رمضان المبارك 411

1- اسماعيل بن مسلم سكونى از امام صادق از پدرش از جدّش عليهم‌السلام روايت كرده كه فرمود:

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مى فرمود: به واجبات خدا عمل كن تا از پرهيزكارترين مردم باشى، و به قسمت خدا راضى باش تا از داراترين مردم باشى، و از حرامهاى خدا دست بازدار تا پاكدامن ترين مردم باشى، و با هر كس كه با تو مجاورت كند خوب مجاورت نما تا مؤمن، و با آن كس كه با تو همنشينى كند نيكو همنشينى كن تا مسلمان باشى.

2- مادر فضل بن عبّاس گويد:

پس از آنكه بيمارى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كه به آن بيمارى از دنيا رفت سنگين شد حضرت كمى بهوش آمد و مادر اطراف حضرت نشسته و گريه مى كرديم، فرمود: چرا گريه مى كنيد؟ عرضكرديم: يا رسول اللّه گريه ما از براى چند چيز است، براى جدائى شما از ما، و بريده شدن اخبار آسمانى از ما، و براى امّت پس از شما. فرمود: آگاه باشيد كه شما پس از من مقهور و مستضعف خواهيد بود.

3- اصبغ بن نباته عبدى گويد:

چون ابن ملجم بر امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام ضربت زد ما چند نفر از ياران، من و حارث (بن عبد اللّه اعور) و سويد بن غفله و گروهى ديگر صبح زود بديدن آن حضرت رفتيم، بر در خانه نشستيم و صداى گريه از خانه شنيديم و ما نيز گريستيم، امام حسن مجتبى عليه‌السلام از خانه بيرون آمد و فرمود: امير المؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: به خانه هاى خود برويد.

بجز من همه رفتند، و صداى گريه و ناله از منزل آن حضرت بلند شد و من نيز گريه كردم، امام حسن عليه‌السلام بيرون آمد و فرمود: مگر نگفتم برويد؟ عرضكردم: نه، بخدا سوگند اى پسر رسول خدا نفسم با من يارى نمى كند و پاهايم بار تنم را نمى كشد كه بروم جز اينكه امير المؤمنين صلوات اللّه عليه را ببينم. حضرت اندكى درنگ كرد و درون خانه رفت، چيزى نگذشت كه بيرون آمد و بمن فرمود: داخل شو، پس بر امير المؤمنين عليه‌السلام وارد شدم ديدم حضرت تكيه داده و دستمالى زرد بسر مبارك بسته، و از كثرت خونريزى رنگ چهره مباركش بقدرى زرد شده بود كه نمى دانم صورت مباركش زردتر بود يا دستمالى كه بسر بسته بود، خود را بروى حضرت انداختم و او را بوسيدم و گريستم. بمن فرمود: اصبغ! گريه مكن، بخدا سوگند به بهشت مى روم، عرضكردم: فدايت شوم بخدا سوگند مى دانم كه شما به بهشت مى رويد و همانا گريه من بخاطر آن است كه شما را از دست مى دهم اى امير المؤمنين. فدايت شوم يكى از احاديثى را كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيده اى برايم بازگو كه من فكر كنم از اين روز به بعد ديگر نتوانم از شما حديثى بشنوم. فرمود: آرى اى اصبغ، روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا فرا خواند و فرمود: اى على برو بمسجد من، سپس بر منبر بالا مى روى و مردم را سوى خود فرا مى خوانى، پس حمد و ثناى خدا- عزّ و جلّ- بجاى مى آورى و درود فراوان بر من مى فرستى آنگاه مى گوئى: اى مردم، من فرستاده رسول خدا بسوى شما هستم، و ايشان بشما مى فرمايد: «آگاه باشيد، لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقرّب و پيامبران مرسل خداوند و لعنت من بر هر كس كه خود را به غير پدر خودش منتسب كند، يا خود را از آن غير صاحبان خود بداند، يا مزد كارگرى را كم گذارد و باو ستم روا دارد».

من بمسجد آن حضرت رفتم، حمد و ثناى الهى بجاى آوردم و درود فراوانى بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرستادم، سپس گفتم: «اى مردم من فرستاده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بسوى شما هستم، و ايشان بشما مى فرمايد: آگاه باشيد لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقرّب و پيامبران مرسل خدا و لعنت من بر هر كس كه خود را به غير پدر خودش منتسب كند، يا خود را از آن غير صاحبان خود بداند، يا مزد مزدبرى را كم گذارد. » پس هيچ يك از مردم سخنى نگفت جز عمر بن خطّاب كه گفت: اى ابا الحسن پيام را رساندى ولى سخنى سربسته و بدون شرح و تفسير آوردى، گفتم:

برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى گويم. پس خدمت پيامبر : بازگشتم و داستان را ب آن حضرت گزارش دادم. فرمود: بمسجدم باز گرد، و بر منبر رو و حمد و ثناى الهى بجاى آر و بر من درود فرست، سپس بگو: اى مردم ما چيزى براى شما نياوريم جز اينكه تأويل و تفسير آن را بنزد خود داريم. آگاه باشيد، منم پدر شما، آگاه باشيد منم مولا و صاحب اختيار شما، آگاه باشيد منم اجير و مزدبر شما.

4- ابو حمزه ثمالى گويد:

امام باقر عليه‌السلام فرمود: اسلام بر پنج پايه نهاده شده: بر پا داشتن نماز، و پرداخت زكات، و روزه ماه رمضان، و حجّ خانه خدا، و ولايت (اعتقاد به امامت و حكومت) ما اهل بيت.

5- بهمين سند از آن حضرت روايت شده كه فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده: روز قيامت بنده قدم از قدم در حضور خدا- عزّ و جلّ- بر نمى دارد تا اينكه خداوند از چهار چيز از وى پرسش نمايد: از عمرت كه در چه چيز گذراندى، و از مالت كه از كجا بدست آوردى، و در چه راهى خرج نمودى، و از دوستى ما اهل بيت. مردى از ميان قوم گفت: اى رسول خدا نشانه دوستى شما چيست؟ فرمود: دوستى اين شخص، و دست مبارك بر سر على بن ابى طالب عليه‌السلام نهاد.

6- عياض بن عياض از پدرش روايت كند كه گفت على بن ابى طالب عليه‌السلام بر گروهى كه سلمان - رحمه‌الله - در ميان آنان بود گذر نمود، سلمان ب آنان گفت:

برخيزيد و دامن اين شخص را بگيريد، كه بخدا سوگند كسى غير او نمى تواند شما را از راز پيامبرتان آگاه سازد.

7- سالم بن ابى حفصه گويد:

چون ابو جعفر محمّد بن على (امام باقر عليه‌السلام وفات يافت بيارانم گفتم: منتظر باشيد تا من بر ابى عبد اللّه جعفر بن محمد (امام صادق) عليه‌السلام وارد شوم و باو تسليت گويم. پس بر آن حضرت وارد شدم و تسليت عرض ‍ نمودم، سپس گفتم: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «ما همه از خدائيم و همه بسوى او بازمى گرديم»، بخدا سوگند رفت آن كس كه (بدون واسطه) مى گفت: قال رسول اللّه «رسول خدا فرمود» و از واسطه ميان او و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله سؤ ال نمى شد. نه، بخدا سوگند ديگر كسى بمانند او ديده نخواهد شد!.

ابو عبد اللّه لحظه اى سكوت كرد، سپس فرمود: خدا- عزّ و جلّ- فرموده: از ميان بندگان من كسى پيدا مى شود كه نصف خرمائى صدقه مى دهد و من آن را براى او ميپرورم و بزرگ مى كنم چنان كه يكى از شما حيوان چهار پاى خود را ميپرورد و بزرگ مى كند- تا اينكه آن را مثل كوه احد برايش قرار مى دهم. من بسوى يارانم بيرون آمدم و گفتم: شگفت انگيزتر از اين چيزى نديدم! ما سخن ابو جعفر عليه‌السلام را كه بدون واسطه مى فرمود: قال رسول اللّه، بزرگ مى شمرديم، ولى ابو عبد اللّه عليه‌السلام بدون واسطه فرمود: قال اللّه عزّ و جلّ.

8- مفضّل بن عمر جعفى گويد:

از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

ايمان بنده كامل نمى شود تا اينكه چهار خصلت در او باشد: خوش خو، و سخاوتمند باشد، زيادى سخنش را نگهدارد، و زيادى مالش را خروج نمايد. سپاس از آن پروردگار عالميان است، و درود و سلام شايسته خداوند بر محمّد پيامبر و آل پاك او باد.

[امالى (شيخ) در مجالس اين ماه بپايان رسيد، و اين ماه رمضان سال 411 هجرى است. خداوند ما را كافى است و او خوب وكيلى است.]

سپاس خدا را كه ما را به ترجمه اين كتاب شريف (امالى شيخ مفيد) موفّق داشت، از پيشگاه مقدس او آرزومنديم كه در راه اطاعت و رضاى خويش ‍ نيز توفيقمان بخشد، و در راه خدمت به راه راست دين با نشر نوشتار بزرگان علم و استوانه هاى مذهب و علماى راستين ياريمان دهد، و از هر خطا و لغزش و مسامحه و اهمالى نگاهمان دارد كه براستى او است توفيق دهنده و هموار است شكر و سپاس.

تهران - حسين استاد ولى 15 شعبان المعظم 1404 - 28 ارديبهشت ماه 1363

فهرست مطالب

[سخن ناشر 2](#_Toc383951393)

[مقدمه مترجم 9](#_Toc383951394)

[اجمالى از زندگانى مؤلف. 9](#_Toc383951395)

[نام و نسب وى 9](#_Toc383951396)

[مدح و ثناى دانشمندان در باره وى 9](#_Toc383951397)

[جامعيّت وى در علم و عمل 11](#_Toc383951398)

[اساتيد وى 14](#_Toc383951399)

[شاگردان وى 14](#_Toc383951400)

[تألیف وى 14](#_Toc383951401)

[تاريخ ولادت و وفات و محلّ دفن وى 15](#_Toc383951402)

[سخنى درباره ارزيابى كتاب حاضر 16](#_Toc383951403)

[مجلس اوّل : روز شنبه اوّل ماه مبارك رمضان سال 404 21](#_Toc383951404)

[مجلس دوّم: چهارشنبه 5 رمضان المبارك 404 30](#_Toc383951405)

[مجلس سوّم: شنبه 8 رمضان المبارك 404 36](#_Toc383951406)

[مجلس چهارم: پنجشنبه 5 شوّال 404 42](#_Toc383951407)

[مجلس پنجم: دوشنبه 17 شوّال 404 46](#_Toc383951408)

[مجلس ششم: چهارشنبه 19 شوّال 404 51](#_Toc383951409)

[مجلس هفتم: شنبه 22 شوّال 404 59](#_Toc383951410)

[مجلس هشتم : دوشنبه 24 همان ماه 68](#_Toc383951411)

[مجلس نهم : شنبه 29 همان ماه 73](#_Toc383951412)

[مجلس دهم : روز چهارشنبه دوم رجب سال 407 80](#_Toc383951413)

[مجلس يازدهم : 7 رجب 407 84](#_Toc383951414)

[مجلس دوازدهم : شنبه 12 رجب 407 89](#_Toc383951415)

[مجلس سيزدهم : شنبه 19 رجب 407 96](#_Toc383951416)

[مجلس چهاردهم : شنبه 26 رجب 407 101](#_Toc383951417)

[مجلس پانزدهم : شنبه 3 شعبان 407 107](#_Toc383951418)

[مجلس شانزدهم : شنبه 10 شعبان 407 114](#_Toc383951419)

[مجلس هفدهم : شنبه 17 شعبان 407 118](#_Toc383951420)

[مجلس هجدهم : شنبه 24 شعبان 407 122](#_Toc383951421)

[مجلس نوزدهم : شنبه شب اوّل رمضان المبارك 407 127](#_Toc383951422)

[مجلس بيستم : 8 رمضان المبارك 407 134](#_Toc383951423)

[مجلس بيست و يكم : شنبه نيمه رمضان المبارك 407 140](#_Toc383951424)

[مجلس بيست و دوم : شنبه 22 رمضان المبارك 407 144](#_Toc383951425)

[مجلس بيست و سوّم : تاريخ مجلس ذكر نشده است 149](#_Toc383951426)

[مجلس بيست و چهارم : چهارشنبه 22 رمضان المبارك 408 173](#_Toc383951427)

[مجلس بيست و پنجم : دوشنبه 27 رمضان المبارك 408 176](#_Toc383951428)

[مجلس بيست و ششم : دوشنبه 2 رمضان المبارك 409 181](#_Toc383951429)

[مجلس بيست و هفتم : شنبه 7 رمضان المبارك 409 187](#_Toc383951430)

[مجلس بيست و هشتم : دوشنبه 9 رمضان المبارك 409 194](#_Toc383951431)

[مجلس بيست و نهم : چهارشنبه 11 رمضان المبارك 409 202](#_Toc383951432)

[مجلس سى ام : شنبه 14 رمضان المبارك 409 206](#_Toc383951433)

[مجلس سى و يكم : دوشنبه 16 رمضان المبارك 409 212](#_Toc383951434)

[مجلس سى و دوّم : چهارشنبه 18 رمضان المبارك 409 223](#_Toc383951435)

[مجلس سى و سوّم : شنبه 21 ماه رمضان المبارك 409 227](#_Toc383951436)

[مجلس سى و چهارم : شنبه 26 شعبان 410 236](#_Toc383951437)

[مجلس سى و پنجم : شنبه سوّم رمضان المبارك 410 243](#_Toc383951438)

[مجلس سى و ششم : شنبه دهم رمضان المبارك 410 251](#_Toc383951439)

[مجلس سى و هفتم : شنبه 17 رمضان المبارك 410 258](#_Toc383951440)

[مجلس سى و هشتم : شنبه 24 رمضان المبارك 410 264](#_Toc383951441)

[مجلس سى و نهم : شنبه 13 رمضان المبارك 411 274](#_Toc383951442)

[مجلس چهلم : چهارشنبه 24 رمضان المبارك 411 281](#_Toc383951443)

[مجلس چهل و يكم : شنبه ده شب از ماه رمضان سال 411 باقيمانده 287](#_Toc383951444)

[مجلس چهل و دوّم : شنبه 27 رمضان المبارك 411 292](#_Toc383951445)

[فهرست مطالب 297](#_Toc383951446)